

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال هشتم/ شماره بیست و سوم/ تابستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

مدیر مسئول: مهدی احمدی

سر دبیر: کامران حماني

هیأت تحریریه:

دکتر سید هاشم آقاجری استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر فاطمه جان احمدی دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر مقصود علی صادقی دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر حسین مفتخری دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر ابوالفضل رضوی دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر مجتبی خلیفه استادیار دانشگاه بیرجند
دکتر مجتبی گراوند استادیار دانشگاه لرستان
دکتر جواد مرشدلو استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مدیر اجرایی: رضا الوندی

مترجم انگلیسی: محبوبه شفایی پور سرمور

نشانی: بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم انسانی - گروه تاریخ.

فصلنامه تاریخ نو در پایگاه مجلات تخصصی نور به آدرس www.noormags.ir نمایه شده است.

پست الکترونیک: NewHistory52@yahoo.com

این نشریه دارای مجوز شماره ۶۰/۲۶۳۶۲ در تاریخ ۱۳۸۸/۰۱/۳۰ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس می باشد.

فهرست مطالب

- ۳..... نقد و بررسی کتاب خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس...
دکتر سلمان انصاری زاده
- ۱۵..... جستاری بر روش تاریخ‌نگاری ابن اثیر با تکیه بر کتاب الکامل فی‌التاریخ.....
سیدجواد موسوی
- ۲۵..... بررسی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اعتقادی پیرامون مذهب شاه نعمت‌الله ولی.....
صفا زارع سنگدرازی
- ۴۳..... فعالیت‌های اجتماعی زنان در عصر مشروطه.....
الهه فرحی، نسرین محمدی
- ۵۷..... تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری ابوعلی مسکویه.....
الهام شیرین زبان آذر
- ۶۹..... از طریق آئینه‌ها در جستجوی: فضایل شاهی در تاریخ‌نگاری صفوی و مغولی.....
فرشید نوروزی
- ۸۳..... واکاوی تحولات مرزی بلوچستان در دوره ناصری با تکیه بر اقدامات انگلیسی‌ها و خان‌کلات...
علی پرورش رامکی، پرویز رئیسی
- ۱۰۱..... تأثیر و توسعه‌ی خط و خوشنویسی... ایرانی بر هند در دوره‌ی حکومت مغولان کبیر...
سید غلامعلی رخشان، فیض‌الله بوشاسب‌گوشه
- ۱۱۷..... بررسی لغات ترکی و مغولی تاریخ‌گیتی‌گشا.....
رضا الوندی، مینا سهرابی

نقد و بررسی کتاب خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس بر پایه اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی

سلمان انصاری زاده^۱

چکیده

در کتاب «خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس» به معرفی بخشی از اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی ایالت فارس در عصر قاجار پرداخته شده است. بخش قابل توجهی از این اسناد در هیچ یک از مراکز اسنادی کشور موجود نیست و اسناد خانوادگی خاندان بیرمی به شمار می‌آید. خاندان بیرمی طی سالیان متوالی از زمان ناصری تا پس از مشروطه علاوه بر کار تجارت، حکم وکیل‌الرعیایی در ایالت فارس داشته‌اند و با مقام‌های ایاتی و ولایتی مناسبات چند جانبه‌ای برقرار کرده‌اند. این کتاب اطلاعات مفیدی در شناخت اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جنوب کشور و به ویژه ایالت فارس در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. نگارنده در این نوشتار با رویکردی تحلیلی به معرفی و نقد کتاب مذکور پرداخته است و این کتاب را از جنبه‌های شکلی و محتوایی مورد بررسی قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: قاجار، خاندان بیرمی، ایالت فارس، تاریخ محلی.

^۱. معاون پژوهشی خانه اندیشمندان علوم انسانی

Review of the "Haj Sayyid Ali Tajer Bayrami family in Fars province based on the political, business and social documents"

Abstract

In the book of "The Hajj Seyyed Ali Family of Berymi in Fars Province", a part of the political, commercial, and social documents of the Fars province was introduced in the Qajar era. Significant parts of these documents do not exist in any document center of the country, so considered as Beyrami family's documents. For many years, since Nasiriyah until the Constitutional Revolution, in addition to the business, the Berymi family has had a lawyer attorney in Fars province and established multilateral relations with provincial and state officials. This book provides researchers with useful information in understanding the political, economic and social conditions of the south of the country, particularly in the Fars Province. In this paper, the author has introduced and criticized the book with an analytical approach and examined the book in terms of form and content.

Keywords: Qajar, Barymi family, Fars province, local history.

مقدمه

جنوب کشور به خصوص ایالت فارس در عهد قاجار، تاریخ پرفراز و نشیبی دارد. حضور خارجی‌ها، مبارزات و مقاومت‌های مردمی، مجاورت با خلیج فارس و تعاملات فراگیر اهالی جنوب با هندوستان و سواحل جنوبی خلیج فارس بر اهمیت بازشناسی تاریخ مناطق جنوبی کشور می‌افزاید. در این میان تجار و پیشه‌وران به عنوان یکی از طبقات اجتماعی نقش‌آفرین در تحولات تاریخی ایران به شمار می‌آیند. در کتاب خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس، اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی خاندان مذکور؛ یکی از تجار فعال جنوب کشور در عهد قاجار مورد بررسی قرار گرفته است. در میان منابع تاریخی اعم از منابع مکتوب و غیر مکتوب، اسناد و مدارک آرشیوی جایگاه بسیار مهمی دارد. اسناد از منابع مهم اطلاعات و اخبار محسوب می‌شود و مورخان را در شناخت وقایع و ماهیت اصیل رویدادهای تاریخی یاری می‌رساند. اگر منابع تاریخی را در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته منابع مکتوب (گزارش‌ها) و منابع غیر مکتوب (آثار و ابنیه) تقسیم کنیم (زرین-کوب، ۱۳۷۷، ص ۱۴۲)؛ منابع مکتوب خود به دو دسته اسناد و کتب تاریخی تقسیم می‌شود. در این بین اهمیت اسناد از این جهت که در خصوص وقایع تاریخی نوشته شده اند و به اصطلاح در متن واقعه بوده و جزئی از پدیده تاریخی محسوب می‌شوند از کتب بیشتر است. زیرا کتب درباره پدیده تاریخی نوشته شده و لذا در مقایسه با سند فاصله بیشتری با پدیده تاریخی داشته و به همان میزان از واقعیت دورترند. به نوعی می‌توان گفت که بنای تاریخ بر اسناد ساخته می‌شود. زیرا اسناد،

گنجینه ای تمام نشدنی از اطلاعات و اخبار به شمار می آیند که سوابق فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی هر جامعه ای را دقیق تر بیان می کنند و به یک روایت جزئی از هویت هر قوم و ملتی به حساب می آیند. «اسناد تاریخی» شامل کلیه فرمان های سلطنتی، مکاتبات و اسناد سیاسی، معاهدات، نوشته های اداری، اسناد قضایی، مالی و حقوقی، گزارش های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نظامی و برخی مکاتبات خصوصی دوستانه و خانوادگی است که در قدیم به آن ها سلطانیات، دیوانیات و اخوانیات می گفتند (فائدمقامی، ۱۳۵۰، ص ۱۱). اسناد مورد استفاده در کتاب مورد بررسی اسناد خانوادگی خاندان بیرمی به شمار می آید.

کتاب «خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس» اثری ایده آل در تاریخ نگاری محلی است. این داوری را ابتدای این مقاله نقد قرار می دهیم تا با مراجعه به آن، سایر نکات در روند نقد و بررسی کتاب را سامان ببخشیم و دلایل و استنادات خود را برای این گزاره ردیف کنیم. غرض از انتخاب این کتاب برای نقد، توجه به این موضوع است که در بین انواع کتب و پژوهش های تاریخی مربوط به تاریخ محلی، کمتر کتابی با حساسیت و دقت بالای علمی منتشر می شود. اما انتشار کتاب تاریخی «خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس» در بستر پژوهش های غنی تاریخ محلی و بر مبنای استانداردهای لازم تاریخ نگاری تدوین شده است و البته از آنجا که ناشر این کتاب سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران است، این انتظار که کتابی مستدل و محققانه منتشر شود قابل پیش بینی است.

این اثر به خوبی شرایط سیاسی و اجتماعی دوره اسناد مورد بررسی را شرح داده است و دورنمایی از فضای سیاسی کشور و فارس و منطقه مورد بررسی در لارستان فارس را تشریح کرده است. همچنین تمام سعی خود را بکار برده است تا از افتادن در دام انشاءنگاری و تعصبات محلی برحذر باشد و با بی طرفی علمی و پایبندی به مبانی تاریخ نگاری علمی به تالیف این اثر پرداخته شده است.

نداشتن نگاه خانوادگی و قومی به شخصیت ها، اسناد و تاریخ محلی سره کار است و به آن استحکام و اطمینان می بخشد که این اثر آنرا با وسواس دنبال کرده است. این شیوه تحقیق و پژوهش به شناخت عمیق تاریخی هر منطقه که هر کدام قطعه ای از یک پازل به نام ایران هستند کمک می کند و نمونه ایده آلی از تاریخ نگاری محلی قلمداد می شود.

معرفی و ساختار پژوهشی کتاب

کتاب تاریخی «خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس: برپایه اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی» با پژوهشی بر مبنای اسنادی از فارس دوره قاجار، توسط سید احمد عسکری و وحید

کارگر جهرمی تدوین شده و از سوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۹۱ به چاپ رسیده است.

سید احمد عسکری از مؤلفان این کتاب، «آیین های ایرانی و اسلامی»، «گزیده اسناد و کیل الرعایا بیرمی»، «سواد رسانه ای: تبلیغات» و مقالات و کتبی در حوزه تاریخ پژوهی و مطالعات فرهنگی و ارتباطات را منتشر کرده است و وحید کارگر جهرمی مؤلف دیگر این کتاب از پژوهشگران تاریخ معاصر ایران است که علاوه بر این اثر دارای کتاب ها و مقالاتی از جمله: «انقلاب اسلامی در جهرم» است.

کتاب اسنادی «خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس» در ۱۵۰ صفحه در قطع وزیری و با ساختار بندی ذیل به نگارش در آمده است: سخن نخست، مقدمه، چهار فصل، نتیجه گیری و منابع. در ابتدای این کتاب، دکتر محمدعلی رنجبر، مدیر اسناد و کتابخانه ملی فارس ذیل عنوان «سخن نخست» به معرفی اسناد منتشر شده در این اثر پرداخته و نگاشته است: «آنچه در این کتاب تقدیم خوانندگان محترم شده، معرفی بخشی از اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی فارس در عهد قاجار است که در قالب اسناد خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی تهیه و تدین شده است». وی مهمترین ویژگی اسناد منتشر شده در این کتاب را موجود نبودن بیشتر این اسناد در مراکز اسنادی کشور و گستردگی موضوعی آنها می داند (عسکری و کارگر جهرمی، ۱۳۹۱، صص ۹ و ۱۰).

مولفان در «مقدمه کتاب» به تاریخ پرفراز و نشیب ایالت فارس در دوره قاجار اشاره کرده اند که به دلیل حضور نیروهای خارجی به خصوص انگلیسی ها و نزدیکی این ایالت به آب های خلیج فارس، موقعیت ویژه ای در آن دوره داشته است. آنها در ادامه به اهمیت نقش تجار و بازاریان در تاریخ معاصر ایران و به خصوص دوره قاجار می پردازند و در ادامه سید علی تاجر بیرمی و فرزندانش را به عنوان گروهی از تجار جنوب کشور در عهد قاجار معرفی می کنند و در فصول بعد، اسناد تاریخی آنها را منتشر می کنند. نویسندگان قبل از پرداختن به اهمیت اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی خاندان سید علی تاجر به بررسی اهمیت اسناد و مدارک آرشیوی در پژوهش های تاریخی پرداخته اند و اسناد را یکی از «منابع غنی اطلاعاتی برای شناخت تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه» معرفی کرده اند (پیشین، صص ۱۱ - ۱۳). آنها در ادامه، ضمن پرداختن به اهمیت اسناد خانوادگی سید علی تاجر، اهمیت انتشار آنها شرح می دهند: «هر لحظه امکان داشت این مجموعه اسناد خانوادگی در اثر سهل انگاری، زلزله، سیل، آتش سوزی و... نابود شود. به طوری که شنیده شده است، یک جلد کتاب دست نویس، قرآن کریم، اسناد و عتیقه جات و مسکومات قابل توجهی موجود بوده است که به دلایل خاصی ناپدید شده و ... در حال حاضر بخش اندکی از آن باقی مانده است» (همان، صص ۱۳).

عسکری و کارگر جهرمی در فصل اول این کتاب با عنوان «اوضاع سیاسی ایالت فارس در دوره قاجار» به بررسی ساختار قدرت سیاسی در فارس دوره قاجار و به خصوص نقش خاندان قدرتمند قوام الملک در این ایالت تا بعد از جنگ جهانی اول پرداخته اند (همان، ص ۱۹ - ۳۳).

فصل دوم کتاب با عنوان «فعالیت‌های سیاسی، تجاری و اجتماعی خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی»، یکی از مهمترین قسمت‌های کتاب حاضر به شمار می‌آید که نویسندگان اطلاعات خوبی از این خاندان در اختیار پژوهشگران تاریخ دوره قاجار قرار می‌دهند. عسکری و کارگر جهرمی بعد از ارائه اطلاعاتی به خواننده درباره مناطق جغرافیایی لارستان (یکی از قطب‌های مهم تجارت در فارس) و بیرم (زادگاه خاندان سادات بیرمی) به تجارت در دوره قاجار پرداخته‌اند و نقش خاندان بیرمی در فعالیت‌های تجاری و اجتماعی این دوره را به نگارش درآورده‌اند. از قسمت‌های مهم دیگری که نویسندگان در این فصل بدان پرداخته‌اند فعالیت‌های سیاسی این خاندان در دوره قاجار و مباحثی سید فرج الله وکیل الرعایا (فرزند سید علی تاجر) در مناطقی از جنوب فارس و نقش این تجار در سامان دادن به بحران‌های اجتماعی مناطق جنوبی کشور است (همان، ص ۳۷ - ۵۶).

فصل سوم کتاب رونوشت اسناد با عنوان: «احکام حکومتی، توصیه نامه و سفارشات، حقوق و مالیات، آشوب و ناامنی، اسناد و قراردادهای تجاری، اسناد و نامه‌های شخصی و اسناد اجتماعی خاندان سید علی تاجر بیرمی است» (همان، ۶۳ - ۱۱۴).

فصل چهارم که بخش پایانی این اثر به شمار می‌آید با عنوان «تصاویر» شامل تصاویر برخی از اسناد استفاده شده در فصل سوم کتاب، نامه‌ها و مهرهای سید علی تاجر بیرمی و فرزندانش در مکاتبات سیاسی و تجاری و همچنین مهرهای حک شده در ذیل اسنادی است که توسط حاکمان ایالت فارس و دولت مرکزی به این خاندان قدیمی فارس فرستاده شده است. عکس‌هایی مربوط به شخصیت‌های مورد مطالعه در این کتاب، شامل سنگ قبر و محل دفن آنها در امامزاده‌های لارستان فارس، آب انبار حاج سید علی تاجر و... می‌باشد (همان، ص ۱۱۵ - ۱۴۴).

بررسی ابعاد شکلی کتاب

- ۱- شیوه نگارش: نوع نوشتار و قلم بکار رفته در کتاب در عین پختگی، روان، استوار و مطابق با اصول نگارش آثار تحقیقی است و مخاطب دانشگاهی و پژوهشگر تاریخی با یک متن شیوا روبروست. قواعد نگارش و دستور زبان فارسی به درستی در کتاب رعایت شده است.
- ۲- ویراستاری: اگرچه قواعد ویرایش و نگارش در کتاب رعایت شده است و اشکال فاحشی وجود ندارد و کتاب از یکدستی رسم الخط بهره‌مند است؛ با این وجود، به نظر می‌رسد در چند مورد جزئی، لغزش‌های ویراستاری و مسامحه‌تایی رخ داده است و لغزش‌های خرد و متداول در کتاب به چشم می‌خورد. مثلاً درص ۵۰ نوهی شده است نوهی که مشخص

است نیم فاصله ها به هم چسپیده است. همچنین در ص ۳۳ به جای این جمله که «پادشاهی دودمان قاجاریه پس از یکصد سال پایان گرفت» اگرچه تلویحاً منظور مؤلفان، بیش از یک قرن است اما بهتر بود به ذکر تاریخ دقیق آغاز و پایان سلسله قاجاریه پرداخته می شد.

۳- حروفنگاری، صفحه‌آرایی و صحافی: اگرچه ناشر در انتخاب نوع قلم سلیقه به خرج داده است و قلم مناسبی نیز برای عناوین از حیث اصلی و فرعی بودن انتخاب کرده است و کتاب به لحاظ صفحه‌آرایی، ساده و آراسته است اما در فاصله بین سطور چنان که باید سلیقه فنی به خرج نداده و حروف ریز و فاصله کم را انتخاب کرده است. همچنین در خصوص صحافی کتاب، شیرازه آن ضعیف است و احتمال جداشدن برگ های آن وجود دارد.

۴- طرح جلد و عنوان کتاب: جلد کتاب از نظر هنری و محتوایی همانند دیگر آثار کتابخانه ملی جذاب است و سندی از موضوع کتاب به پرمحتوایی اثر افزوده است و زمینه زرد و کادر سبز طرح جلد در جلب توجه خواننده موفق بوده است. طرح جلد بیانگر محتوای کتاب است و ترکیب نمادهای بکار رفته، دلالت بر محتوای آن دارد. همچنین عنوان کتاب، تناسب کاملی با ساختار درونی کتاب دارد.

۵- قطع وزیری مناسب این کتاب است و چون کاری اسنادی است کاربرد بیشتری دارد. همچنین کیفیت چاپ مناسب است اما به لحاظ زاویه‌ی چاپ با لبه های صفحه‌ی کاغذ گاهی تراز نیست.

۶- فهرست و نمایه: فهرست کتاب بر حسب فصل و بخش تنظیم شده است. همچنین بهره مندی کتاب از فهرست اسناد جزو نقاط قوت آن است و قاعده مندی در فهرست منابع رعایت شده است. اما کتاب فاقد نمایه موضوعی است. چنین اثری شایسته آن بود دارای یک نمایه موضوعی و یا اعلام نام ها باشد و خواننده را در دستیابی بهتر به مطالب کمک می کرد. البته مولفان برای رفع این نقیصه به معرفی اصطلاحات تخصصی، اشخاص و مکان های جغرافیایی در پانویشت کتاب پرداخته اند که تا حدودی این نقیصه را جبران می کند. در اینجا لازم به ذکر است که کتاب از پانویشت های ارزشمندی برخوردار است که به مخاطب در فهم بیشتر مطالب کمک می کند.

۷- عکس، نقشه، تصویر و نمودار: کتاب به اندازه لازم از نمودار و عکس برخوردار است و مولفان به کمک این ابزارها در ارائه‌ی بهتر بحث موفق بوده اند و خواننده را مدد رسانده اند تا در درک و به خاطر سپردن مطالب کتاب با دشواری روبرو نباشد. برای نمونه نقشه ای از لارستان در دوره مورد بررسی در ص ۳۸ و یا تصویری ماهواره ای از شهر بیرم در ص ۴۰.

۸- کتاب در ارجاعات، توضیح اسناد، اصطلاحات تخصصی، اسامی و محل های جغرافیایی به صورت پاورقی از ارجاع های درون متنی استفاده کرده است و پاورقی و پانوشته های مناسب و لازم بر درک هرچه بیشتر خواننده از متن افزوده است. ارجاعات نیز درون متنی و مطابق با استانداردهای کتب و مقالات علمی است. معادل های انگلیسی اسامی نیز زیرنویس شده است. همچنین یکی از نقاط برجسته کتاب، «معرفی منابع برای مطالعه بیشتر» است و آنچه با عنوان «برای مطالعه بیشتر» در ارجاعات کتاب دیده می شود در همین رده گنجانده می شود. مثلا در پانوشته ص ۴۶ کتاب قید شده است: برای مطالعه بیشتر زندگی امین الضرب ر.ک به کتاب زندگی نامه حاج محمدحسن کمپانی؛ امین الضرب، نوشته شیرین مهدوی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴. در کل ارجاعات و پانوشته های زیاد کتاب از نقاط برجسته آن است.

۹- این کتاب از برابرنهاد و معادل سازی ها بهره برده است و در زیرنویس ها برای تبیین اصطلاحات تخصصی استفاده کرده است. مثلا ص ۱۴ کتاب در معادل سازی های آب انبار و برکه.

۱۰- کتاب دارای پیشگفتاری مفید تحت عنوان «سخن نخست» به قلم دکتر رنجبر، مدیر اسناد و کتابخانه ملی فارس و دارای مقدمه عالمانه ای است و بیان هدف اثر در این دو بخش صورت گرفته است. در این بخش، هدف تحقیق و شیوه نگارش بیان شده و راهنمایی هایی به خواننده در مورد استفاده از مطالب ارائه شده است و در آن تلاش نموده اند تا ابعاد و کم و کیف کار پژوهشی و چارچوب نگارش خود را مشخص نمایند.

۱۱- منابع گسترده کتاب: با اینکه کتب اسنادی نیازی به منابع متعدد ندارند اما نقطه قوت این اثر، منابع غنی آن در تاریخنگاری فارس است. فراوانی بهره گیری از منابع مختلف نشانه اطلاع و دسترسی نویسندگان به منابع گوناگون در حیطه تاریخ نگاری فارس و خلیج فارس است. بهره گیری مناسب کتاب از انبوهی از منابع گوناگون تاریخی، سیاسی، اجتماعی فارس دوره قاجار نشان دهنده تتبع مؤلفان و واکاوی انبوهی از منابع گوناگون علمی و تاریخی است. در کتاب مشخص است که به قدر کفایت از منابع قدیم و جدید استفاده شده است و حتی از مطالعات جدید از جمله منابع محلی و کمیاب بهره گرفته شده است. در مجموع، تعداد فراوان منابع استفاده شده - که اقتضای مطالعات اسنادی هم نبوده- نشان دهنده تلاش و کوشش نویسندگان برای ارائه متنی مستدل و عاری از کاستی است.

بررسی محتوایی اثر

۱- این اثر در حوزه تاریخ محلی می تواند از جایگاه ویژه ای برخوردار باشد. توضیحات مولفان درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره مورد مطالعه، و توضیحات تاریخی درباره مناطق

- جنوبی فارس و نقش این گروه از سادات شیرازی در تحولات آن دوران به خوبی تهیه و تنظیم شده است.
- ۲- همچنین با توجه به احاطه‌ی مؤلفان محترم بر موضوع کتاب یعنی تاریخ لارستان و حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در فارس، اسناد ارزشمندی و اطلاعات قابل توجهی در این کتاب منتشر شده است.
- ۳- اسناد منتشر شده در این کتاب با دسته بندی بسیار مناسبی طبقه بندی شده است و هم طبقه بندی موضوعی اسناد و هم طبق بندی زمانی در انتشار اسناد مشاهده می شود. بنابراین متن از نظر رعایت حق تقدم و ترتیب تاریخی در بیان مطالب و اسناد و تقسیم بندی مباحث از انسجام خوبی برخوردار است. دقت در تاریخ اسناد قابل توجه است مثلاً در سند ص ۹۹ قید شده است: شانزدهم شهر رجب المرجب ۱۳۲۵. و اگر تعدادی از اسناد بدون تاریخ است به درستی زمانبندی آن توسط مولفان تشخیص داده شده و در جای مناسب خود قرار گرفته است به گونه ای که با سایر اسناد و اطلاعات کتاب همخوانی دارد. به لحاظ موضوعی نیز ترتیب خاصی که نشان دهنده اهمیت موضوع یا رعایت تقدم و تأخر موضوعی باشد مورد توجه قرار گرفته است.
- ۴- در فصول اول و دوم کتاب، تمهید مقدمه بحث اصلی، تعاریف و مباحث تاریخی لازم به خوبی مطرح شده است و تشریح دوره ای که خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در آن نقش آفرینی کرده اند به شیوه قابل فهم و روان واکاوی شده است.
- ۵- اگرچه سابق بر این اطلاعاتی درباره اسناد تاریخی خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در همایش های تخصصی، فصلنامه تخصصی اسناد مجلس شورای اسلامی، صفحات تاریخ روزنامه ها از جمله تاریخ تجارت دنیای اقتصاد، نشریات و سایت های تخصصی منتشر شده بود اما از آنجا که این کتاب، اولین ماخذ مستقل درباره نقش آفرینی این طبقه از سادات است و اسناد جدید را منتشر کرده، قابل تقدیر است.
- ۶- نظم و چیدمان مطالب، انسجام و روشمندی مطالب فصول، علمی است و به صورتی منظم تدوین شده است. همچنین روشمند بودن اثر قابل توجه است. مطالب کتاب از حسوی که موجب سردرگمی خواننده شود، عاری است و مولف برای توضیحات بیشتر به پانویست متوسل شده است. بنابراین اشرافی که نویسندگان به موضوع اثر خود دارد منتج به این شده است که مولفان بدون پرداختن به حواشی غیر ضرور، مباحث خود را طوری توصیف و تدوین کنند که خواننده در خوانش اثر دچار انحراف از متن و ابهام نشود.
- ۷- سازواری مناسب میان عنوان، متن و محتوای و ساختار پژوهشی در بخش ها و فصل های مختلف کتاب همراه با انسجام علمی و منطقی مشاهده می شود.

۸- نوآوری در ارائه اثری مناسب و مستقل در زمینه تاریخ محلی فارس برای علاقه‌مندان و پژوهشگران در حوزه مطالعات تاریخ فارس و خلیج فارس از مزیت‌های این کتاب است. نوآوری و جدید بودن موضوع، ارائه ساختار و روح علمی بر اثر، به کارگیری ادبیات علمی به انتشار کتابی قابل توجه در تاریخ پژوهی منجر شده است.

۹- استفاده از روش‌های مختلف پژوهش همچون مطالعات کتابخانه‌ای، مطالعات میدانی، سندپژوهشی، تاریخ شفاهی از نقاط برجسته کتاب حاضر است که به جامعیت کار کمک کرده است.

۱۰- عنوان و چکیده انگلیسی کتاب در پشت جلد از نقاط ابتکاری ناشر است که قابل تحسین است و به مخاطب غیرفارسی زبان هم در فهمیدن موضوع پژوهش کمک موثری می‌کند. ۱۱- هر فصل با مقدمه شروع می‌شود و خواننده را در فضای مباحث قرار می‌دهد. در انتهای هر فصل، مباحث به گونه‌ای ظریف جمع‌بندی شده است.

۱۲- کتاب علاوه بر پیشگفتار و مقدمه، دارای نتیجه‌گیری است که نشانه‌دهنده حساسیت ناشر و مولفان در برخورداری کتاب از یک روح و ساختار علمی است. همچنین نظم منطقی درون هر فصل و تسلسل عناوین جزئی و پیوند آن با نتیجه‌گیری اثر به استحکام کار کمک کرده است.

نتیجه‌گیری

این کتاب از لحاظ ویژگی‌های شکلی، وضعیتی مطلوب دارد. طراحی جلد و حروف‌نگاری مناسب است. اثر، سلیس و خوشخوان است و از پیشگفتار مناسب و مقدمه‌ای غنی برخوردار است اما اندازه قلم ریز و فاصله کم بین سطور موجب فشردگی متن، سنگینی صفحات کتاب و خستگی خواننده می‌شود. در مجموع اشکال جدی از حیث نگارشی و ویرایشی به نظر نمی‌رسد. همچنین ویژگی مهم این کتاب استفاده از منابع متعدد و کیفیت بالای اسنادهاست. بدون تردید هر پژوهشی که از ارجاعات و پانوشتهای بیشتری استفاده کند قوی‌تر و مستندتر است. اقدام نویسندگان در جمع‌آوری منابع با توجه به فقدان پژوهش درباره این موضوع در خور تقدیر است و این موضوع اهمیت کار مؤلفان را بیشتر نشان می‌دهد.

درباره ویژگی‌های محتوایی و کیفی اثر نیز باید گفت که کتاب اسنادی خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس، از جنبه‌های مخالف دارای اهمیت است. اول آنکه این کتاب با اتخاذ رویکرد علمی و اسنادی و به شکلی روشمند به سازمان‌دهی تحقیق پرداخته است و دوم آنکه موضوع کتاب از نظر ابداع و نوع آوری قابل توجه است و پیش

از این کتاب مستقلی درباره نقش این طبقه از تجار در ایالت فارس نگارش نیافته است و نخستین اثری است که به طور جامع به بررسی اسناد تاریخی این طبقه از سادات پرداخته است. سوم آنکه بیشتر اسناد استفاده شده در این کتاب اسناد خانوادگی است و در اختیار مراکز اسنادی کشور نبوده است؛ بنابراین جمع‌آوری و انتشار این اسناد از سوی مؤلفان نقش مهمی در جلوگیری از نابودی این اسناد ارزشمند داشته است. لذا با توجه اینکه این اسناد یکی از منابع غنی اطلاعاتی برای شناخت تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ کشور به شمار می‌آیند، توجه به آن، دستاوردهای پژوهشی بیشتری در اختیار محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران قرار خواهد داد و در تقویت تاریخ‌نگاری محلی بسیار مؤثر واقع خواهد شد. چهارم اینکه جمع‌آوری اسناد این کتاب اسنادی در موضوعات مختلف و متنوع مانند: حکومتی، اسناد اجتماعی، حقوق و مالیات، آشوب و ناامنی، توصیه نامه و سفارشات و نامه‌های شخصی، از ویژگی‌های ممتاز این اثر به شمار می‌آید. همچنین از اسناد تجاری با ارزشی که با موضوعات متنوع: قراردادهای تجاری و حواله جات، تمسک نامچه، ذمه نامه، ترازنامه‌های مالی و... در این کتاب آمده است نباید غفلت کرد. زیرا این اسناد به مورخان در شناخت بهتر جایگاه تجار در دوره قاجار کمک بسیاری می‌کند.

نویسندگان اثر تلاش بسیاری برای رعایت بی‌طرفی و تدوین یک کار مستند علمی داشته‌اند و تحلیل‌های خود را بر روشمندی علمی و با تکیه بر اسناد تاریخی و منابع و آثار علمی جلو برده‌اند. با این حال، در برخی مواقع به نظر می‌رسد که مجبور به رعایت ملاحظات شده‌اند که در تاریخ‌نگاری محلی طبیعی است و مشخص است که دست مولفان برای انتشار تمامی اسامی و اسناد به دلیل محدودیت‌های قومی، محلی و مذهبی باز نیست. از لحاظ میزان سازواری محتوای علمی اثر با موضوع بحث برمی‌آید که کتاب خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در ایالت فارس: بر مبنای اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی یکی از منابع غنی تاریخ پژوهی جنوب فارس است.

اما اگر از حیث بیرونی هم نگاه کنیم، استقبال پژوهشگران و رسانه‌های تخصصی از انتشار این کتاب قابل تأمل است. با یک جستجوی ساده می‌توان به ارجاع دادن این کتاب در چندین «مقاله علمی پژوهشی» و «کتاب تاریخی» طی یکی دو سال اخیر دست یافت. همچنین توجه بالای رسانه‌های ملی و استانی به این کتاب می‌تواند به خلاء پژوهشی در این موضوع اشاره‌ای داشته باشد. البته نباید شخصیت و آثار علمی مولفان و فعالیت‌های پژوهشی و تاریخ‌نگاری آنها در موضوع تاریخ پژوهی و مطالعات فرهنگی و اجتماعی را نادیده گرفت. این پشتوانه دانشگاهی و تالیفی به استحکام این اثر افزوده است.

پیشنهادات

- جایگزینی چند نقشه رنگی و با کیفیت در باره‌ی مناطق جغرافیایی مورد بحث
- استفاده از حروف با اندازه بزرگتر در متن کتاب.
- رفع معبود غلط‌های چاپی و تایپی.
- تلاش برای جمع‌آوری سایر اسناد تاریخی و اطلاعات تکمیلی مرتبط با موضوع کتاب

مآخذ

۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، تاریخ در ترازو، تهران، امیر کبیر.
۲. عسکری، احمد و وحید کارگرجهرمی، ۱۳۹۱، خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در ایالت فارس بر پایه اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۳. قائم مقامی، جهانگیر، ۱۳۵۰، مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی، تهران، انجمن آثار ملی.

جستاری بر روش تاریخ‌نگاری ابن اثیر با تکیه بر کتاب الکامل فی التاریخ

سیدجواد موسوی^۱

چکیده

ابن اثیر یکی از بزرگترین مورخان اسلامی است که آثاری معتبر و قابل استناد را برای دنیای اسلام رقم زده است. مهمترین اثر این مورخ بزرگ کتاب جامع، الکامل فی التاریخ است که همواره یکی از اسناد دسته اول تاریخ‌نگاری شیعه و سنی بوده است. دستیابی به حقیقت، توجه به همه شواهد و دلائل، عرضه داده‌های تاریخی بر قرآن و سنت معتبر، بررسی سند روایات، چیدمان روایات معتبر از میان سلسله گزارش‌ها یکی از شیوه‌های ممتاز تاریخ‌نگاری ابن اثیر است که اثر وی را از دیگر آثار مورخان و نویسندگان مسلمان متمایز می‌کند. الکامل، تاریخ آفرینش را از آغاز تا سال ۶۲۸ قمری در بردارد. این کتاب را باید تنها کتابی دانست که به همه دولت‌های اسلامی در تمامی سرزمین‌ها پرداخته است. این نوشتار بر آن است تا با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی شرح حال نویسنده، شرایط سیاسی حاکم بر روزگار وی و روش و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ابن اثیر را با تکیه بر مهمترین اثر وی کتاب الکامل فی التاریخ مورد تبیین و بازشناسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: ابن اثیر، حیات سیاسی، الکامل فی التاریخ، محتوا، روش تاریخ‌نگاری

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه مذاهب اسلامی. ja.mousavi@yahoo.com

An Investigation of Ibn Atir's Historiography Method Based on the Book al-Kamil fi Tarikh

Abstract

Ibn Asir is one of the greatest Islamic historians who has made credible and credible works for the Islamic world. The most important work of this great historian is the comprehensive book, Akamel fi al tarikh, which has always been one of the documents of the first category of Shiite and Sunni historiography. Acquiring the truth, paying attention to all the evidence and reasons, providing historical data on the Qur'an and the authentic tradition, studying the narrative texts, and setting up valid narrations through a series of reports is one of the privileged ways of Ibn Asir's historiography, Other works by Muslim historians and authors differ. Alkamel, the history of creation from the beginning to 628 lunar years. This book should be the only book that has addressed all Islamic governments in all lands. This article aims to explain and recognize the political conditions governing his life and the methodology and features of Ibn Asir's historiography by relying on the descriptive-analytical methodology of the writer's account, relying on his most important work.

Key Words: Ibn Asir, Political Life, AlKamel fi Altarikh, Content, Historiography

مقدمه

تمدن اسلامی دست آوردهایی داشته است که در طول تاریخ نه تنها مسلمانان بلکه بزرگترین دانشمندان جهان به آن اعتراف نموده اند. دربخش تاریخنگاری و تاریخ آموزی شخصیت های بزرگی را می توان نام برد که تاثیر عمیقی بر روند شکل گیری درک و معرفت تاریخی در میان مسلمانان داشته اند. یکی از این مورخان بزرگ، ابن اثیر است که از مشهورترین مورخان عرب زبان و صاحب اثر مهمی چون الکامل فی التاریخ است. این کتاب ارزشمند که در نوع خود بی بدیل است، تمامی تحولات تاریخ اسلام را در بر دارد که از جهت اشمال بر برخی مطالب و موضوعات خاص برجستگی ویژه ای دارد. توجه نویسنده به سرزمین های جغرافیایی حوزه مسلمانان به طور جامع، ذکر بحران های سیاسی جهان اسلام معاصر مولف، توجه به تاریخ زندگانی پیامبران بویژه پیامبر اسلام، حوادث دوران پادشاهان ایران، شرح استیلای مغولان، سامانیان، خوارزمشاهیان و چغانیان، ضبط برخی اسامی اشخاص و امکنه، ذکر رخدادهای بلند و کوتاه و تاریخ مرگ علما و شیوه های ویژه گزینش رویدادهای تاریخی از ویژگی های این کتاب است که در این نوشتار به آن پرداخته می شود.

شرح حال مولف

محمد بن محمد عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی جزری، ملقب به عزالدین معروف به ابن اثیر در سال ۵۵۵ هجری در جزیره ابن عمر دیده به جهان گشود. پدرش از کارگزاران دولت اتابکان موصل در حکومت عمادالدین زنگی، علاوه بر سمت دولتی به تجارت نیز مشغول بود. خانواده وی از ثروتمندان آن روزگار بودند (ابن خلکان، ۱۹۷۲: ۳۵). او در کتاب (التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیه بالموصل) بر تملک باغ هایی در روستاهای عقیمه در حومه زادگاهش و تملک روستاهای قصر حرب در نزدیکی موصل اشاراتی دارد (ابن اثیر، ۱۹۷۵: ۶۲) ایشان سه برادر بودند. هرسه ملقب به ابن اثیر: برادر بزرگتر مجدالدین ابن اثیر (م ۶۰۶ق) متخصص در علوم دینی، میانه آنها عزالدین ابن اثیر، مورخ معروف (متوفی ۶۳۰ق) و برادر کوچکتر ضیالدین ابن اثیر (م ۶۳۷ق) از مشاهیر ادب عرب و صاحب کتاب معروف «المسائل السائرفی ادب الکاتب والشاعر» هستند. برادرانش از خادمین دربار و دولتمردان اتابکان زنگی و ایوبی بودند، اما ابن اثیر خود به خدمات دولتی وارد نشد و به تاریخ نگاری روی آورد. ابن عمادحنبلی او را مورخ، ادیب و داننده علم انساب معرفی کرده است (شذرات الذهب، ۱۹۸۶: ۹۳۷). ابن خلکان درباره اومی نویسد: مردی کامل درفضایل اخلاق و متواضع، حافظ تاریخ متقدمین و متاخرین و آشنای با انساب عرب و اخبار ایشان بود. ابن خلکان می نویسد: «در اواخر سال ۶۲۶ هجری برابر ۱۲۲۸م. هنگامی که من به حلب رسیدم او در آنجا مهمان شهابالدین طغرل، خادم اتابک ملک عزیز پسر ملک طاهر فرنانروای حلب بود، شهاب الدین به او توجه بسیار داشت و از او حمایت می کرد. من در آنجا به ملاقات او رفتم و او را مردی یافتم که در

فضائل و نیکی سرشت و بسیاری تواضع به مرحله کمال رسیده بود. در طی سال ۶۲۷ ه.ق به دمشق سفر کرد، سپس در سال ۶۲۸ ه.ق به حلب بازگشت. در حلب مدتی کوتاه ماند، آنگاه به سوی موصل رهسپار شد (وفیات الاعیان، ۱۹۷۲: ۳۸).

حیات سیاسی مولف

ابن اثیر در نیمه قرن ششم و ثلث اول قرن هفتم زندگی کرد. حیات او معاصر با پنج تن از خلفای بنی عباس بود که بحران‌های سیاسی متعددی را در برمی گرفت که مهمترین آنها افول دولت سلجوقی، انقراض فاطمیان به دست صلاح الدین ایوبی، تعرض صلیبی ها به صفحات شرقی مدیترانه و ورود مغولان به جهان اسلام بود (ناصری طاهری، ۱۳۷۲: ۷۵). بعلاوه جریانهای فکری متعدد که با یکدیگر نزاع داشتند و نیز بحران های اقتصادی در آن روزگار، نابسامانی جامعه ابن اثیر را مضاعف کرد (پیرنیا، ۱۳۱۴: ۱۰۵).

آثار مولف

الکامل فی التاریخ: مشهورترین اثر ابن اثیر است. تاش کبری زاده در مفتاح السعاده و مصباح السیاده آن را کتابی خوب و مناسب توصیف کرده است (تاش کبری زاده، ۱۴۲۲: ۲۳۶). ابن حجر عسقلانی می نویسد؛ الکامل بهترین تاریخ ها در ضبط روشن و مشخص رویدادهاست (تهذیب التهذیب: ۱۴۲۶ ص ۳۳). به طور کلی شنونده این احساس را دارد که هنگام روی دادن وقایع حاضراست به علاوه به خوبی تنظیم و ماهرانه نوشته شده است (لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۳۷). همچنین کلود کاهن از آن به عنوان شاهکار تمامی تاریخ نگاران اعراب یاد کرده است (درآمدی بر تاریخ اسلام، ۱۳۷۰: ۳۶۴). نخستین چاپ علمی انتقادی از الکامل ابن اثیر میان سالهای ۱۸۵۱-۱۸۷۶م در دوازده جلد با دو جلد فهرست توسط کارلوس یوهانس تورنبرگ خاورشناس سوئدی در لیدن منتشر شده است (براون، ۱۳۶۷: ۲۹۳). این کتاب را عباس خلیلی، ابولقاسم حالت و سید محمد حسین روحانی به فارسی ترجمه کرده اند. آثار دیگر ابن اثیر می توان به اللباب فی تهذیب الانساب، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیه، النهایه فی غریب الحدیث والاثار، الانصاف فی الجمع بین الکشف والکشاف، جامع الاصول السته فی احادیث الرسول، المختار فی مناقب الاخیار، تجرید اسماء الصحابه، مثال الطالب فی شرح طوال الغرائب، کتاب تفسیر قرآن که در چهارده جلد بوده است (ناصری طاهری، ۱۳۷۲: ۲۳) از کتب مذکور ابن اثیر در می یابیم که او به رشته های مختلف تاریخ نگاری مانند تاریخ عمومی "الکامل"، شرح حال نویسی مثل "اسدالغابه"، نسب نگاری مثل " اللباب" و تاریخ اختصاصی مثل "الباهر" توجه داشته و این خود یکی از محسنات این مورخ مسلمان است (ورهرام، ۱۳۷۱: ۵۵).

محتوای کتاب الکامل فی التاریخ

تاریخ الکامل چنان که از نامش بر می آید، تاریخی جامع و کامل است که مولف آن، وقایع کلیه کشورهای اسلامی و برخی از کشورهای غیراسلامی را تا سال ۶۲۸ هجری قمری ضبط کرده است. در این تاریخ زندگانی پیامبران بویژه پیامبر اسلام و حوادث دوران پادشاهان ایران از پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان گرفته تا سلسله‌های بعد از اسلام و کارهای همه خلفا و سلاطین سرزمین‌های بین‌النهرین، عربستان، شام، روم شرقی، نواحی شمال آفریقا، اسپانیا، احوال فرمانروایان نواحی شرقی، شمال شرق و شمال غرب ایران مانند ماورا النهر، ترکستان، گرجستان، ارمنستان و غیره همه به تفصیل ذکر شده است (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۱۷).

۱. ذکر اخبار مغول: این مورخ بزرگ، چون همزمان با استیلای مغول بوده می‌توان گفت: از لحاظ زمانی نخستین مورخی است که وقایع عصر مغول را نسبتاً به تفصیل آورده، مخصوصاً وقایع زمان قراختائیان و خوارزمشاهیان تا اواخر ایام سلطنت سلطان جلال الدین را ضبط کرده و در گردآوری مواد کتاب نیز نهایت دقت را بکار برده است. به همین جهت کتاب او یکی از منابع مهم تاریخ مغول به شمار می‌رود (قدیانی، ۱۳۸۷: ۶۵).

۲. ذکر رخدادهای کم‌یاب و اخبار سامانیان؛ اهمیت الکامل بیشتر به جهت اشمال بر ذکر وقایعی است که در آثار دیگران دیده نمی‌شود یا کمتر بدان پرداخته‌اند (اشپولر، ۱۳۷۳: ۲۷-۲۵). او با دقت و باریک بینی خاص خویش، اطلاعات گران‌بهای درباره اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم درباره جنگ‌های صلیبی و نزاع‌های داخلی شام و عراق به دست داده است (ناصری طاهری: ص ۲۸). این کتاب همچنین اخبار مفصلی درباره سامانیان تا مرگ ابوعلی چغانی دارد که احتمالاً برگرفته از کتاب گمشده التاریخ فی اخبار ولات خراسان نوشته ابوعلی سلامی است. با پیدا شدن نسخه تاریخ ثابت بن سنان صابی که سهیل زکار آن را در مجموعه‌ای با عنوان اخبار القرامطه چاپ کرده است می‌توان به این نتیجه رسید که ابن اثیر در نوشتن مطالب مربوط به روابط فاطمیان و قرامطیان از این کتاب سود برده است (همان: ص ۳۳).

۳. ضبط برخی اسامی اشخاص و امکنه؛ از ویژگی‌های این کتاب، ضبط بعضی اسامی اشخاص و امکنه است که در پایان وقایع هر سال یا هر فصل از کتاب، نام‌ها را با حرکات یا اعراب آورده و ابهام در تلفظ آن‌ها را برطرف کرده است. همچنین وقتی فتح شهر یا ناحیه‌ای را بیان می‌کند، نام آنجا را شرح می‌دهد و وجه تسمیه آن را بیان می‌کند (زرکلی، ۲۰۰۲: ۱۳۵).

۴. ذکر رخدادهای بلند و کوتاه و تاریخ مرگ علما؛ الکامل را باید تنها کتابی دانست که به همه دولتهای اسلامی در تمام سرزمین‌ها پرداخته است. علاوه بر ذکر همه رویدادهای بزرگ و طولانی، در پایان هر سال به رویدادهایی که کوتاه و در درجه بعدی از اهمیت قرار دارند اشاره کرد و تاریخ مرگ علمای مشهور و شخصیت‌های مختلف را آورده است (فروخ، ۱۹۸۶: ۵۱۰).

شیوه‌گزینش رویدادهای تاریخی

از بیان مولف در مقدمه مشخص می شود که او رویدادهای تاریخی را برحسب اولویت و عظمت ظاهری آن نقل نکرده بلکه آنچه را موافق عقل یافته برگزیده و با مطالبی که بر آن افزوده تالیف و تحریر کرده است (جعفریان، ۱۳۸۷: ۵۶۴). دیگر اینکه او در نقد حوادث و ربط میان اسباب و مسببات یا علت و معلول به شیوه فلسفه تاریخ پیش نرفته است. ابن اثیر تنها حوادثی را نقد و بررسی کرده که به نقل آنها پرداخته است و هر حادثه ای که درست نمی یابد، نقل نمی کند. مثلا درباره آفرینش خورشید و ماه به حدیثی طولانی که طبری نقل کرده، اشاره نموده و می گوید: اگر این حدیث درست بود، نقل می کردم ولی نباید درباره موضوع مهمی چون گردش ماه و خورشید چنین روایات ضعیفی را گزارش داد (الکامل فی التاریخ: ۱۳۷۰، ص ۱۳۲). کتاب او منبع و الگویی برای مورخان پس از خود مانند ابوالفداء، ذهبی، ابن شاکر، ابن کثیر و ابن خلدون بوده است (ناصری طاهری: ص ۲۳).

تاریخ نگاری بر حسب زمان (حوالیات)

مشخص است که ابن اثیر حوادث تا آغاز قرن سوم را از تاریخ طبری که تاریخ سال نگاری است گرفته با این تفاوت که در هر حادثه، به ذکر یک خبر صحیح تر و دقیق تر بسنده کرده و در برخی موارد چند خبر را نقل کرده است. بدیهی است که او همانند طبری از سطح سال نگاری و وقایع نگاری فراتر نرفته است (روزنتال: ۱۳۶۸، ص ۳۸۰).

علت تالیف

ابن اثیر در مقدمه الکامل می گوید: مورخ شرقی به اخبار مغرب بی توجهی کرده و مورخ مغربی به حوادث مشرق، بنابراین خواننده و پژوهشگر اگر بخواهد تاریخی را مطالعه کند، کتب متعددی را باید طلب کند و من چون این گونه ندیدم، درصدد تالیف تاریخ جامع شرق و غرب از اول زمان تا روزگار خود برآمدم و یقینا با این انگیزه بود که عنوان الکامل فی التاریخ را برای کتاب خود برگزید (الکامل فی التاریخ: ص ۱۷).

دیدگاه های مولف و گرایش فکری او

ابن اثیر نسبت به تاریخ و رجال شیعه و نهضت های اسلامی منصف است. برخلاف طبری، یافعی، ذهبی و امثال آنان. مثلا طبری که معاصر دولت علویان طبرستان است و حق بود که به تفصیل به تاریخ این دوره می پرداخت، بسیار مختصر و محدود به آن اشاره کرد (تاریخ الرسل و الملوک: ۱۳۵۴، ص ۶۳۰۵). اما ابن اثیر در مورد حسن بن زید علوی می گوید: حسن بن زید کان متواضع الله. یا ناصر کبیر علوی معروف به اطروش را عادل، بی همتا و بی بدیل می داند و در مورد معز الدوله دیلمی به هنگام ورود به مقر دولت خود نوشته است: نادى فى الناس بالامان و بث العدل یعنی او ندای امنیت و عدالت خواهی داد (الکامل فی التاریخ: ص ۴۷۷). برخلاف طبری که شهادت امام رضا "ع" را مرگ طبیعی دانسته (تاریخ الرسل والملوک: ص ۵۴۳). ابن اثیر معتقد است

که حضرت مسموم شده است (الکامل فی التاریخ:ص ۵۹۳). در اعلام و اماکن هم در جاهایی متفاوت با طبری است. علیرغم همه این مسائل مورخ یک مورخ سنی مذهب است.

سودمندی تاریخ از منظر ابن اثیر

ابن اثیر می گوید: "من گروهی از کسانی را دیدم که ادعای شناخت و آگاهی می کردند و خود را ژرف کاو در دانش و گزارش گری می پنداشتند. اینان تاریخ را خوار می داشتند و ناچیز می انگاشتند و آن را یاوه می شناختند. گمان می بردند که بالاترین سود تاریخ همانا راه یافتن به سوی افسانه ها و گزارش هاست و فرجام شناخت آن، آگاهی از داستان ها و گفت و شنود شب نشینی هاست. ولی کسی که خدا به او سرشتی درست ارزانی فرموده باشد و او را به راهی راست رهنمون گشته باشد، می داند که تاریخ را سودهای بسیار است و دستاوردهای این جهانی و آن جهانی انبوه دارد. یکی از سودهای تاریخ، بی گمان انسان ماندگاری دوست می دارد و بهتر می داند که در شمار زندگان درآید. کاش می دانستم چه فرقی است میان آنچه خودش دیروز دیده یا شنیده باشد یا آنچه در کتاب های فراگیر سرگذشت پیشینیان و زندگی گذشتگان خوانده باشد؟ وی چون آنها را بخواند، راست مانند آن کس است که با آنان همروزگار باشد و چون از آنها آگاهی یابد، درست مانند آن کس است که همنشین آن گشته است. یکی دیگر آنکه پادشاهان روزگار و خداوندان کار چون تاریخ بخوانند و شیوه کار ستمکاران و پرخاش گران را نیک دریابند و آنرا درنگاشته در کتابها ببینند، به خود آیند و شیوه دادگری و نکویی را پیشه خود سازند" (الکامل فی التاریخ:صص ۱۳۲-۱۴۲).

نتیجه گیری

ابن اثیر مورخ، ادیب و محدث بزرگی است در دنیای اسلام که آثار متعددی را رقم زده است. کتاب الکامل فی التاریخ او یکی از مشهورترین و رایجترین تاریخنامه های عمومی است که بخش اعظم آن در تاریخ اسلام از آغاز تا سال ۶۲۸هـ و شامل حوادث و اخبار سیاسی و نظامی و گاه فرهنگی شرق و غرب جهان اسلام است. این کتاب از لحاظ جامعیت بیش از همه به تاریخ طبری نزدیک است. ولی از نظر روش نگارش از آن جداست. روش ابن اثیر در این کتاب گردآوری نوشته های دیگران و تلفیق آرای گوناگون است. گزارش های ابن اثیر بر طبق سالها تقسیم بندی شده است و از این دیدگاه ارج ویژه ای در تاریخ اسلام دارد. هدف ابن اثیر از تالیف کتاب الکامل فی التاریخ، تدوین تاریخی جامع درباره اخبار و احوال بشر خاصه اسلام بوده تا طالبان از مراجعه به کتابهای متعدد و پراکنده بی نیاز شوند. گرایشات فکری نویسنده در مورد نحله ها و مذاهب دیگر، برخلاف پاره ای از مورخین، متعادل است و سعی نویسنده بر آن بوده که آنچه به حقیقت نزدیکتر است را در گزارش های خود بیاورد. او با دقت و باریک بینی خاص خویش، اطلاعات گرانبهایی درباره وقایع اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم درباره جنگ های صلیبی و نزاع های داخلی شام و عراق و نیز

درباره حمله، مغول به دست داده است. از طرفی نویسنده سودمندی های خاصی را از منظر تاریخ می بیند که آینده ای روشن را برای آیندگان ترسیم می کند.

منابع و ماخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۹۵)، الکامل فی التاریخ، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: نشراساطیر.
۲. ابن حجرعسقلانی، احمد، (۱۴۲۶)، تهذیب التهذیب، بیروت: نشر دارصادر.
۳. ابن خلکان، احمد، (۱۹۷۲)، وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: نشر دار صادر، ج ۲.
۴. ابن عمادحنبلی، عبدالحی، (۱۹۸۶)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، مصحح عبدالقادر الارناووط، لبنان: نشردار کثیر، ج ۵.
۵. اشیپولر، برتولد، (۱۳۷۳)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، تهران: نشرعلمی و فرهنگی، چاپ چهارم، مقدمه ج ۱.
۶. براون، ادوارد، (۱۳۶۷)، تاریخ ادبی ایران، تهران: نشرمروارید.
۷. پیرنیا، حسن، (۱۳۱۴)، تاریخ ایران باستان از آغاز تا صدر اسلام، تهران: نشر دبیر، مقدمه ج ۲.
۸. تاش کبری زاده، احمد، (۱۴۲۲)، مفتاح السعاده ومصباح السیاده فی موضوعات العلوم، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه.
۹. جعفریان، رسول، (۱۳۸۷)، منابع تاریخ اسلام، قم: نشر انصاریان، ج ۱.
۱۰. روزتتال، فرانتس، (۱۳۶۸)، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی، بخش ۲.
۱۱. زرکلی، خیرالدین، (۲۰۰۲)، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، الجزء ۵.
۱۲. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۵۴)، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱۴.
۱۳. فروخ، عمر، (۱۹۸۶)، تاریخ الادب العربی، بیروت: دارالعلم للملایین، ج ۳.
۱۴. قدیانی، عباس، (۱۳۸۷)، فرهنگ جامع تاریخ ایران تا پایان عصر پهلوی، تهران: نشرآرون.
۱۵. کاهن، کلود، (۱۳۷۰)، درآمدی برتاریخ اسلام در قرون وسطی، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۶. لنگرودی، رضا، مقاله ابن اثیر، (۱۳۸۷)، دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۱۷. ناصری طاهری، عبدالله، (۱۳۷۲)، مقدمه ای بر تاریخنگاری ابن اثیر، تهران: فصلنامه آینه پژوهش، شماره ۲۳.
۱۸. ورهرام، غلامرضا، (۱۳۷۱)، منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی، تهران: نشرامیرکبیر، چاپ اول.

بررسی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اعتقادی پیرامون مذهب شاه نعمت الله ولی

صفا زارع سنگدرازی^۱

چکیده

در عصر تیموری فرقه‌ی صوفیانه‌ی شکل گرفت؛ که در ظاهر دنباله‌ی جریانهای صوفیه‌ی قبلی، اما در واقع به دلیل عملکرد و میزان نفوذ و اقتدارش به صورت یک قطب درآمد و به تصوف نعمت-اللهی معروف شد. رهبر این جریان نورالدین نعمت‌الله بن عبدالله به دلیل همین نفوذ، ادعاها و القابی که خود مطرح و یا توسط مریدانش به او نسبت داده می‌شد به حضرت شاه نعمت‌الله ولی معروف شد. در مورد شاه ولی پژوهشهای زیادی صورت گرفته است. اما مسئله‌ی که همچنان پیرامون آن علامت سوال و اختلاف وجود دارد مذهب و اعتقادات وی است. پژوهش‌گر در این پژوهش درصدد است تا با بررسی جامعه‌ی که شاه ولی در آن رشد یافت و به سفر و کسب علم پرداخت، ارتباطش با حکام شیعه و سنی عصر و القاب و عناوینی که به وی نسبت داده‌اند به این سوال پاسخ گوید که: شاه ولی با توجه به موقعیت زمانی، سیاسی و اجتماعی عصر بیشتر به کدام شاخه مذهبی از شیعه یا سنی گرایش داشته است؟

کلیدواژه‌ها: تیموریان، کرمان، تصوف، نورالدین نعمت الله، مذهب.

^۱ . کارشناسی ارشد ایرانشناسی گرایش تاریخ دانشگاه یزد. marz.porgohar6@yahoo.com

Study of political, social and religious backgrounds About the religion of Shah Nematollah Vali

abstract

Sufi sect was formed in the Timurid era; which was a continuance of previous Sufi movement, but in fact it emerged as a power due to its performance, influence and authority and was known as Nematollahi Sufism. The leader of this movement – Nouroddin Nematollah Ebne Abdollah was known as Hazrat king Nematollah Vali due to this influence, claims and titles which were either self-posed or attributed to him by his followers. There have been so many researches about the King, but his religion and beliefs issue is yet in dispute and question. The researcher, in this present paper, plans to study the society in which king Vali grew in, traveled and acquired the science, his link with the era Shi'ite and Sunni governors and titles and titles attributed to him to answer the following question: To which sect of Shi'ite or Sunni, was the King beliefs orientation more with regard to the time circumstance and studying the era's political and social contexts?

Keywords: Timurids, Kerman, Sufism, Nouroddin Nematollah, religion

مقدمه

یکی از جریانهای اجتماعی - مذهبی در تاریخ اسلام جریان «تصوف» یا فرقه و انشعابی که در کنار سایر فرق مهم اسلامی قرار دارد، می‌باشد. در صورتی که نمود فرهنگی این جریان را «عرفان» و بعد اجتماعی آن را «تصوف» می‌نامند. این جریان که با شدت و ضعف در همه‌ی مذاهب عمده‌ی اسلامی وجود داشته و دارد، در زمان بنی امیه و بنی مروان با پیدایش افرادی به عنوان ذهاد و عباد، شکل گرفت و با ایجاد انشعاب و تشکیل فرق مختلف، هر یک ادعای برتری بر دیگری کردند. در طی قرون دوم تا پنجم هجری این جریان تحولات عدیده‌ی را از سر گذرانید و با پدید آمدن تشکیلات خانقاه و پیدا شدن حالت مرید و مرادی به مجامع دینی، علمی و ادبیات راه یافت و موضوع رسایل و کتب گردید (اشراقی؛ جدیدی، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۶). در قرن ششم کلام و فلسفه وارد تصوف شد و دگرگونی‌های در آن ایجاد کرد و در قرن هفتم با وجود رونق تصوف توسط بزرگان صوفی و با توجه به مصائبی که دامنگیر جهان اسلام شد و از همه مهمتر حمله‌ی مغولان، هم خانقاه متصوفه مقبول عام شد و هم تصوف وارد مدارس شد و در ردیف سایر علوم آن زمان قرار گرفت. در قرن هشتم تصوف رونق بیشتری گرفت و هم مقبول عام و هم مقبول حکام مغولی عصر بود و این احترام به مشایخ احترامی متقابل بود. چون از یک سو این صوفیان که کاری به مسائل سیاسی نداشتن مردم را به آرام بودن و اطاعت محض از حکام دعوت می‌کردند و از سوی دیگر این حکام با نذورات و هدایا آنها را تامین، تأیید و تشویق می‌-

کردند. (میرحسینی، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۳) در همین اوضاع بود که شاه نعمت الله ولی پا بر عرصه‌ی وجود گذاشت.

پیرامون شاه نعمت الله ولی پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که از زاویای مختلف به موضوع پرداخته شده است. نمونه‌ی از آنها تذکره‌های است که توسط شاگردان و مریدان وی چون عبدالرزاق کرمانی، داعی شیرازی، رضا قلی خان هدایت موجود هست و نمونه‌ی دیگر تواریخ محلی عصر شاه ولی و بعد از آن چون جامع مفیدی، جامع جعفری و در دوره‌ی معاصر افرادی چون ادوارد براون، باستانی پاریزی، حمید فرزام به این موضوع توجه نموده‌اند.

اما یکی از مواردی که همچنان پیرامون آن علامت سوال وجود دارد و مورد اختلاف محققان و مورخان می‌باشد، مسئله‌ی مذهب و اعتقادات شاه ولی است. پژوهش‌گر در این پژوهش درصدد است تا با بررسی جامعه‌ی که شاه ولی در آن رشد یافت و به سفر و کسب علم پرداخت، ارتباطش با حکام شیعه و سنی عصر و القاب و عناوینی که به وی نسبت داده‌اند به این سوال پاسخ گوید که: شاه ولی با توجه به موقعیت زمانی، سیاسی و اجتماعی عصر بیشتر به کدام شاخه مذهبی از شیعه یا سنی گرایش داشته است؟

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران خاصه کرمان، قبل از عصر شاه ولی:

ایران پس از مرگ ابوسعید بهادر خان آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی به دست امرای بزرگ مغول تجزیه شد و نهایتاً کاملاً منقرض شد. در فاصله‌ی میان مرگ ابوسعید تا نابودی آخرین نامزدهای ایلخانی، سلسله‌های بزرگ و کوچک بسیاری به مانند آل جلایر، آل مظفر و... در سراسر ایران سر برآوردند و سلسله‌های که پیش از هجوم مغول در برخی از نواحی ایران حکومت‌های محلی داشتند به تدریج از میان رفتند. اوضاع در این مدت کوتاه چنان مغشوش شده بود که زمینه را از هر نظر برای تسلط و غلبه‌ی امیر تیمور گورکانی فراهم آورد. کشته شدن امیر حسن چوپان به دست خاتون خود عزت المک، (فرزام، ۱۳۷۷: ۱-۱۰) کور شدن و مرگ امیر مبارزالدین محمد مظفری به دست فرزندانش و خونریزی‌ها و سفاکی‌های خود امیر مبارزالدین در دوران حکومتش و (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/۱۰۰) قتل خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و دو فرزندش به دست عوامل ابوسعید ایلخانی و چپاول اموالش نمونه‌ی از آنها می‌باشد. اوضاع در کرمان نیز که شاه نعمت الله ولی بیشترین سالهای ارشاد خود را در آن شهر گذراند به همین شکل بود. هرج و مرج و بی نظمی‌های که بر اثر رفت و آمد حکومت‌های بعد از حمله‌ی مغولان؛ خاصه حکومت قراختائیان ترکستان، بازماندگان غوری و در نهایت بر افتادن آل مظفر و تعیین حاکمانی از سوی تیمور گورکانی برای حکومت بر این مناطق، جو پر از اغتشاشی را پشت سر گذاشت و هم می‌گذراند. در نتیجه رواج و رونق و شیوع عقاید عرفانی و ظهور عارفان بزرگی چون شاه نعمت الله را می‌توان نتیجه طبیعی و اثر وضعی حوادث مزبور دانست (فرزام، ۱۳۷۷: ۱-۱۰).

شاه نعمت الله ولی

شاه نعمت الله ولی که از جمله عرفا و مشایخ صوفیه و از نویسندگان و غزلسرایان بزرگ ایران در قرن ۸ و ثلث اول قرن ۹ هجری است (فرزام، ۱۳۸۱: ۱) در سال ۷۳۰-۷۳۱ ه.ق در کوهبنان کرمان متولد شد. (فرزام، ۱۳۷۷: ۲۸-۲۹) که برخی محل تولد او را حلب سرزمین آبا و اجدادی وی که مزارشان نیز در آن دیار است، می‌دانند (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/۶) به طوری که مصطفی الشیبی نیز معتقد است: «نعمت الله صوفی علوی-که از طریق اسماعیل بن جعفر نسبش به علی بن ابیطالب می‌رسد- در حلب زاده شد و تا زمان مهاجرت به ایران در آنجا زیست» (مصطفی الشیبی، ۱۳۵۹: ۲۳۱) و برخی به علت مهاجرت پدر وی به ایران و وصلتش با خوانین شبانکاره ی فارس محل تولد او را در ایران دانسته‌اند (فرزام، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۷؛ مظهری، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹، ۵۷) در حالی که استاد باستانی پاریزی نظر متفاوتی می‌دهد و تولد او را در شهر یزد می‌داند. چرا که شاه نعمت الله بعدها به این دو شهر کرمان و یزد توجه و علاقه‌ی خاصی داشته است (وزیری، ۱۳۶۴: ج ۲/۵۷۴).

خود شاه نعمت الله ولی در مورد محل تولدش در دیوانش چنین می‌سراید:

مدتی بودم مجاور در عجم گرچه اصلم باشد از ملک عرب
من مجاور حالیا در ملک فارس جد من آسوده در شهر حلب
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۱۱۸، ۵۵)

نام وی به اتفاق تذکره نویسان و مورخان نعمت الله و لقبش نورالدین بوده است که به شاه ولی معروف بوده است. چنان که خود می‌سراید:

نعمت الله نور دین دارد لقب نور دین از نعمت الله می‌طلب
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۱۸۸، ۵۵)

نسب وی را با ۱۹ واسطه به حضرت محمد(ص) می‌رسانند. به طوری که خود در دیوانش همواره به این نسب مباهات می‌کرده است. (فرزام، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸) هدایت در زاد العارفین بدون بر شمردن شجرنامه تنها اشاره کرده است که «نسب وی به امام محمدباقر می‌رسیده است» (هدایت، ۱۳۸۸: ۳۳۲) وی در دوران کودکی در دامان پدر به کسب دانش پرداخت (فرزام، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸) و سپس در مظهر استادان بزرگ عصر خود کسب فیض نمود و پس از ریاضت و طی احوال و مقامات تهذیب و تکمیل نفس اجازه ارشاد یافت. (مظهری، ۲۰-۲۱، ۵۵) تا این که بر علوم چهار کتاب، که باستانی پاریزی آن چهار کتاب را «انجیل، تورات، قرآن و مرشد الدین اسحاق چهارمی را اوستا گوید» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۵۷) عالم گردید. وی چندین سال «به مریدی سید محمد معروف به آفتابی (...؟) پرداخت» و هم زمان برای پیدا کردن مراد حقیقی دست به سیر و سلوک و عبادت و سفرهای به عتبات عالیات، مصر (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/۱۱-۹) و مکه زد. در مصر با سید حسین اخلاطی ملاقات کرد و مرید او شد، ولی او را مرشد حقیقی ندید (فرزام، ۱۳۷۷: ۶۷) در مکه شیخ عبدالله یافعی را به عنوان مراد حقیقی یافت و در این زمان از مریدی به مرادی و از شاگردی به استادی رسید و در

زمره‌ی خلفای مورد اعتماد و اطمینان مرشد و مراد خود قرار گرفت. (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ج ۲/ ۳۲۵-۳۲۶؛ مظهري، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳؛ ۵۶) وی سپس برای ارشاد مریدان ابتدا به آذربایجان رفت و در آنجا با شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی از اجداد صفویان و با قاسم انوار در اردبیل ملاقات کرد و اعتراف می‌کند که در مدت اقامت کوتاهش در اردبیل مقام حب فی الله را در نزد مشایخ صوفی اردبیل تجربه کرده است. (ارول قلیچ، ۱۳۸۳: ۲۳۱) وی سپس به ماوراءالنهر و آسیای میانه سفر می‌کند و مورد استقبال تیمور شاه قرار می‌گیرد و چند سالی را در حوالی بلخ، سمرقند، شهر سبز و کوههای اطراف در غارها به عبادت و ارشاد مردم می‌پردازد و مریدان بسیاری را به گرد خود جمع می‌کند. شاه ولی سپس به هرات می‌رود و در آنجا با نوه‌ی دختری امیر حسین هروی (سید حسین سادات) دختر سید حمزه‌ی دستاربند ازدواج می‌کند. (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۲۱/۳-۲۷؛ نک: مظهري، ۲۶-۲۹) و در کوهبنان کرمان ساکن می‌شود (مستوفی بافقی، همان، ۲۵-۲۷) وی سپس دست به سفرهای به یزد، شیراز و ابرقوه زد. (فرزام، ۱۳۷۷: ۱۰۳) و در تفت یزد طرح خانقاه افکند و برای آن خادم و فراش و... تعیین کرد. (مستوفی بافقی، همان، ۲۸) عظمت این خانقاه در حدی بود که کاتب در تاریخ جدید یزد به توصیف این خانقاه و موقوفاتی که شاه ولی بر آن بسته بود، می‌پردازد. (کاتب، ۱۳۴۵: ۲۱۶-۲۱۷) ایجاد خانقاه مذکور و سفر شاه نعمت الله موجب شد که بعدها جمعی از نوادگان او تفت را مقر خویش قرار دهند و یکی از پایگاههای سلسه‌ی نعمت اللهی شود. (افشار، ۱۳۷۴: ج ۱/ ۴۱۲) وی دوباره از تفت به یزد بازگشت و مورد استقبال حاکم یزد اسکندر بن عمر شیخ و علما و سادات قرار گرفت و سپس به کوهبنان بازگشت (فرزام، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۵) و تا پایان عمر در کرمان؛ گاه در ماهان و گاه در کوهبنان ساکن بود و به ارشاد مریدان می‌پرداخت و در آنجا طرح خانقاه خیر آباد، باغ خلوت و باغ مشهد انداخت (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/ ۲۸-۲۹). وی سرانجام در سال ۸۳۴ ه.ق در ماهان کرمان وفات یافت و در خانقاهی که خود ساخته بود به خاک سپرده شد (مستوفی بافقی، ۳۹-۴۰؛ نک: فرزام، ۱۳۷۷: ۱۷۴-۱۸۲) که به دستور سلطان احمد شاه بهمنی اول پادشاه دکن که از مریدان و هواخواهان خاص او بود گنبد و بارگاهی بر مرقد شاه ولی بنا شد (وزیری، ۱۳۶۴: ج ۲/ ۵۸۰؛ نک: فرزام، ۱۳۷۷: ۱۸۲-۱۹۶) که بعدها توسط شاهان صفوی و قاجاری وسعت پیدا کرد (حماسیان، ۱۳۷۶: ۱۰ مقدمه) و در سال ۱۳۲۹ ه.ش با احداث کتابخانه و دیگر موارد از سوی اداره‌ی اوقاف وسعت بیشتری یافت که از قدیم دارای موقوفات بسیار و درآمد سرشاری بوده است. (فرزام، ۱۳۷۷: همان) مولف طرائق الحقایق می‌نویسد: «این درآمد حیف و میل می‌شده و به مصارف ضروری نمی‌رسیده است» (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ج ۲/ ۳۲۷).

رابطه با حکام عصر

تیموریان

در مورد ارتباط شاه ولی با حکام زمانه خاصه تیمور و اعقاب او تذکره‌نویسان بسیاری گفته‌اند و به طوری که قبلا در جریان سفرهای شاه ولی گفته شد، وی در سفرش به ترکستان و از آنجا به سمرقند با تیمور گورگانی ملاقات داشته است که جامع مفیدی در ارتباط با آن می‌نویسد: «چون خبر ورود آن مهر سپهر کرامت به حضرت خاقان... امیر تیموری پادشاه انارالله برهانه رسید، از مخصوصان بارگاه جاه و جلال یکی را به خدمت آن حضرت فرستاده، پیغام داد که شما تشریف به جانب ما ارزانی می‌فرمایید یا ما را بر سبیل زیارت به دریافت خدمت شما می‌باید رسید؟ آن حضرت در جواب پیغام فرمود که ما و شما را برحسب حدیث حضرت نبوی عمل می‌باید نمود و دیگر فرمود، رحمت بر آن امیری که درویش را پرسه نماید، باقی اختیار باشماست».

تیمور، شاه ولی را مورد اکرام قرار می‌دهد. «ولی چون وجود او در نزدیکی سمرقند باعث شده بود که از قوم گورگانی و مغول سمرقند مرید او شوند، برخی از تیمور خواستن که او را از بودن در ممالک ترکستان عذر خواهد تا به جای دیگر تشریف برد» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۲۰-۲۴) هدایت در مجمع الفصحا می‌نویسد: از جمله‌ی این افراد «امیر سید کللال که مشایخ نقشبندیه بدو انتساب دارند، بود. خدمت امیر تیمور سعایت کرد که سید را داعیه‌ی خروج و سلطنت است. او را از این صفحات بیرون باید کرد که فساد روی ندهند...» (هدایت، ۱۳۳۹: ج ۲: بخش اول / ۸۷-۸۸).

از این رو تیمور به شاه ولی پیغام می‌فرستد «که هر چند به جانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را به حال خود نخواهند گذاشت. اگر به ولایت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود» (مستوفی بافقی، همان، ۲۰-۲۴).

اما برخی از محققان می‌نویسند: «که خود تیمور خوش نداشت که شاه نعمت الله در سمرقند باشد و بر این امر حسادت می‌ورزید». از این رو از شاه ولی خواست یا وی شهر را ترک کند یا او شهر را ترک می‌کند (مظهری، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۷) چنان که در دیوانش می‌فرماید:

ملک من عالمی است بی پایان وان تو از ختا است تا شیراز

(دیوان شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۹۰۰، ۴۱۲)

دولت شاه سمرقندی این واقعه و ملاقات تیمور با شاه ولی را به شاهرخ میرزا نسبت می‌دهد که نسبت به سایر تذکره نویسان مثل عبدالرزاق و جامع مفیدی و... با توجه به تاریخ سفر شاه ولی به سمرقند و از سمرقند به هرات «در فاصله‌ی سالهای ۷۷۱-۷۷۵ ه.ق یعنی لاقلا ۲۴ سال قبل از آغار فرمانروایی شاهرخ بر خراسان (۷۹۹ ه.ق)» اشتباه است. (فرزام، ۱۳۷۷: ۲۲۷-۲۲۸). هرچند شاهرخ نیز به شاه ولی احترام می‌گذاشت و او هم آزادانه به ارشاد و هدایت مریدان خود می‌پرداخت. بطوری که جامع مفیدی در باب تحف و هدایایی که پادشاهان هند برای شاه ولی می‌فرستادند (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۲۲۵-۲۲۶) می‌نویسد: «سلاطین و اکابر هر دیار نیز تحفهای لایق و ندورات موافق به خدمت او می‌فرستادند، حاکم کرمان که از طرف شاهرخ فرمانفرمایی می‌کرد، خواست تا تمغانی (گمرکی) آن تحفه‌ها را از شاه ولی بگیرد. ولی قادر نبود...» لذا شاهرخ دستور می‌دهد که او را از تمغا معاف کند. بار دیگر

سلاطین هند به سوی شاه ولی تحفه‌ها و هدایا فرستادند که به گفته‌ی جامع مفیدی این تحفه‌ها و ارمغان «خراج اقلیمی» می‌شد. لذا وی آنها را به سه قسمت تقسیم کرد و یک قسمت را به شاهرخ، قسمتی را به پسرش خلیل الله و قسم دیگر را به مریدانش داد (مستوفی بافقی، همان، ۳۷-۳۸).

این احترام متقابل سلاطین گورکانی در زمان خاندان شاه ولی مانند شاه خلیل الله نیز مشاهده می‌شد به طوری که زمانی که شاه خلیل الله به دیدن شاهرخ می‌رفت، سواره تا دم عمارت می‌رفت و سپس کنار شاه می‌نشست. این عمل باعث اعتراض بسیاری می‌شد که خلیل الله روزی در جواب اعتراض درباریان گفت، پدر من نیز در زمان تیمور به همین شکل به دیدار تیمور شاه می‌رفت و از او شنیده‌ام که فرمود: «گر کسی توقع کند که ما در حضور او ایستاده باشیم. حرامزاده است». همچنین تا زمانی که شاه خلیل الله در هرات بود، پسر شاهرخ معزالسلطنه بایسنقر میرزا در مجالس شاه خلیل الله شرکت می‌کرد و مرید او بود و به دست خود طشت و آفتابه را برای شستن دستهای شاه خلیل الله حمل می‌کرد و زمانی که این خبر به گوش شاهرخ رسید، شاه خلیل الله به اتفاق بایسنقر میرزا به محضر شاه می‌رود و از درباریان می‌خواهد که کدوی را بیاورند و خود سر آن را بر داشته و جامی می‌طلبد و آن را از آب کدو پر کرده و می‌نوشد و دوباره آن را پر کرده و به طرف شاه می‌گیرد. که شاه در گرفتن آن تامل می‌کند. شاه خلیل الله می‌گوید: «صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی» و به دست بایسنقر میرزا می‌دهد و از مجلس خارج می‌شود (مستوفی بافقی، ۴۴-۴۶؛ نک: تابنده، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۴).

ارتباط شاه نعمت الله با خاندان صفوی

شاه نعمت الله در زمانی که در پی سفر خود از مکه به تبریز رسید، با شیخ صدرالدین موسی و قاسم انوار در اردبیل ملاقات می‌کند. وی در اشعارش، شیخ ابراهیم زاهد گیلانی پدر زن شیخ صفی الدین اردبیلی و مراد او - بنیانگذار طریقه‌ی خلوتیه، و طراح پایه‌های حکومت مادی و معنوی خاندان صفویه - را مورد ستایش قرار می‌دهد. این ارتباط در زمان خاندان شاه نعمت الله ولی، توسط آنهاست که در ایران باقی ماندن و به دکن هند سفر نکردند و یا بعداً به ایران بازگشتن مستحکم شد. برخی از افراد این خاندان مانند: میر نظام‌الدین عبدالباقی حسینی از فرزندان شاه نعمت الله ثانی یزدی که در یزد ساکن بود، ابتدا به عنوان (ارول قلیچ، ۱۳۸۳: ۲۳۱) صدراعظم شاه اسماعیل (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ج ۲/ ۳۲۷) و سپس به عنوان جانشین او - وکیل نفس همایون - منصوب شد. (ارول قلیچ، همان، ۲۳۶) وی حتی طی دو رخداد: یکی شورش محمد کره و تسلط وی بر یزد و دیگری محاصره‌ی یزد توسط بخشی از نیروهای ازبک، در حمایت از شاه اسماعیل نقش آفرینی می‌کند و به خاطر خدماتش توسط شاه اسماعیل به مناسب مذکور می‌رسد. (تشکری، ۱۳۹۲: ۸۸) وی نهایتاً در جنگ چالدران شرکت و به دست عثمانی‌ها شهید می‌شود. بعدها این ارتباط با وصلت‌های که بین این خاندان و خاندان صفوی صورت گرفت مستحکم‌تر شد و برخی از آنها به سمت نقیب و کلانتری شهر یزد منصوب شدند.* به

طوری که شاه نعمت الله ثانی یزدی در کتاب «جنگ طنز» خود به دفاع از صفویان و تثبیت پادشاهی آنها می‌پردازد و نمونه‌ی دیگر این حمایت، اشعاری است که در پیش‌بینی حکومت شاه اسماعیل صفوی بعدها به دیوان شاه نعمت الله ولی اضافه شد. به طوری که در «رساله‌ی مهدیه‌ی شاه نعمت الله ولی» نقل شده است که قبل از ظهور مهدی، شهر قسطنطنیه به دست مسلمانان و تنها با تکبیر الله اکبر مهدی(ع) فتح خواهد شد و سپس شخصیت صفویان نعمت الله‌ی ایرانی به تدریج به سوی جوانمردی و برادری اجتماعی و حتی گاه به گروه‌های عیاران میل می‌کند. برای مثال در دوران شاه عباس اول، برخی مراسم ورزشی مثل کشتی به حالت نزاع بین دو جناح نعمتی(مریدان شاه نعمت الله ولی) و حیدری(منسوب به سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل) درآمد. جهانگرد ونیزی وینچنتو الساندرو که در دوره‌ی شاه تهماسب از تبریز و قزوین دیدن کرده بود، در این باره می‌نویسد: «شهر قزوین به دو جناح تقسیم شده بود، پنج منطقه متعلق به نعمت اللهی و چهار منطقه متعلق به حیدری بود. نه شاه و نه افراد دیگری قادر به توقف کردن آن نبودند» (تشکری، ۱۳۹۲: ۲۳۶-۲۳۷).

هر چند برخی از محققان مثل مسعود همایونی می‌نویسد: «که خاندان نعمت الله به دلیل آن که صفویان شیعه شده بودند و در جهت سیاست کم کردن قدرت صفویان علمای جبل عامل را به ایران دعوت کردند تا تشیع فقه‌ای را در ایران پایه ریزی کنند... به هندوستان مهاجرت کرده و در حیدرآباد دکن اقامت گزیدند». و درگیری بین مریدان نعمتی و حیدری را نیز به همین دلیل می‌داند(همایونی، ۲۵۳۵ خورشیدی: ۱۷-۱۸؛ نک: آیتی، ۱۳۱۷: ۲۴۸). از سوی دیگر در طریقت نعمت اللهی نشانه‌ی پیوستن مرید با پوشیدن خرقة و کلاهی درویشی از نم‌بر سر بود که این نوع کلاه بعدها به کلاه پنج ترک(نشانه پنج تن آل کسا) و سپس به تاج دوازده ترک(اشاره به دوازده امام) تبدیل شد.(مصطفی الشیبی، ۱۳۵۹: ۲۳۴-۲۳۵) این کلاه شبیه کلاه دوازده ترک سرخ رنگ قزلباشان عصر صفوی بود که این امر پیوند میان این خاندان با صفویان و همچنین تغییر مذهب آنها با توجه به موقعیت زمانه روشن و آشکار می‌شود.

ارتباط شاه ولی با میرزا اسکندر بن عمر شیخ

میرزا اسکندر بن عمر شیخ حاکم یزد و شیراز فرمانروایی عالم دوست و ادب پرور بود که با فضلا و ادبا به احترام تمام رفتار می‌کرد و آنان را مورد اکرام و انعام قرار می‌داد و به ایجاد کتابخانه و تشویق کاتبان به استنساخ کتب همت می‌گماشته است. در نتیجه توجه و عنایت خاص او به شاه ولی نیز بی‌گمان از همین بابت بوده است.(فرزام، ۱۳۷۷: ۲۲۹) از این رو وی را به شیراز دعوت می‌کند(مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/۲۷).

در میان آثار منثور شاه ولی به رساله‌های بر می‌خوریم که حاکی از ارتباط معنوی میان سلطان اسکندر و عارف مزبور می‌باشد. عبدالرزاق کرمانی از رساله‌ی با عنوان مسئله سلطان اسکندر و اجوبه حضرت مقدسه نام برده و عبدالعزیز واعظی نیز ضمن برشمردن تصنیفات شاه ولی از همین رساله به نام رساله سوالات و جوابات اسکندر سلطان پادشاه یاد کرده است و این خود می‌رساند که اسکندر میرزا علوم و

معارف الهی و حل رموز و تعالیف عرفانی را در نزد شاه ولی کسب فیض کرده و برای درک سعادت به وی اخلاص و اردات می‌نموده است (فرزام، ۱۳۷۷: ۲۲۹-۲۳۰).

ارتباط شاه ولی با پادشاه دکن هند

شاه نعمت الله ولی با سلطان شهاب الدین احمد شاه بهمنی پادشاه سلسله‌ی بهمنی دکن هندوستان در ارتباط (فرزام، ۱۳۷۷: ۲۳۰) بسیار نزدیکی بوده است. به طوری که قبلاً گفته شد آنها هدایا و نذورات بسیار گرانبه‌ای برای شاه نعمت الله ولی می‌فرستادند. (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/ ۳۷-۳۸) گفته شده دلیل آنکه سلاطین هند از مریدان و هواخان خاص شاه ولی بودند، در پی خوابی بود که سلطان احمد شاه بهمنی در زمینه‌ی سلطنت می‌بیند و آن خواب به این مضمون بود که شاه ولی تاجی از تاجهای خود را بر سر احمد می‌گذارد. در نتیجه در پی فتح و ظفری که بر اثر آن خواب نصیبش شده بود و بر برادرش سلطان فیروزشاه پیروز شده بود با وجود بعد مسافت به عارف مذکور ارادت و اخلاص خاص پیدا می‌کند. (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ج ۳/ ۱۲-۱۳؛ فرزام، ۱۳۷۷: ۲۳۰-۲۳۴) و از وی دعوت می‌کند که به هند سفر کند. شاه ولی دعوت را نمی‌پذیرد ولی در نهایت در پی اصرار آنها نوه‌اش شاه نورالله فرزند شاه خلیل الله را به آن دیار می‌فرستد. وی در آنجا به ارشاد مریدان نعمت الله-ی پرداخت و سلسله‌ی نعمت الله‌ی هند را پایه‌گذاری کرد که این ارتباط با آمدن پدرش شاه خلیل الله و برادرانش شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب الله تقویت شد. به طوری که آنها با سلاطین هند وصلت نیز کردند و در همانجا نیز قطبیت سلسله‌ی شاه ولی را بر عهده گرفتند. درحالی که شاخه‌ی دیگر آنها یعنی شاه شمس الدین محمد پسر شاه خلیل الله به عنوان جانشین پدر در ایران ماند و ارشاد مریدان داخل کشور را بر عهده گرفت. (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۴۵-۸۹) حتی می‌بینیم که در زمان شاه خلیل الله همین سلاطین هدایای گرانبه‌ای می‌فرستند که به قول جامع مفیدی شامل «کرسی که چهار پای آن از طلا بود و با سنگهای تزئین شده بود و تسبیحی از سنگهای لعل و یاقوت» که وی آنها را با هدایای دیگر به شاهرخ هدیه می‌دهد. (مستوفی بافقی، ۴۵) و همین پادشاه بود که بعد از مرگ شاه ولی، گنبد و بارگاهی بر مرقد وی بنا نهاد. (معصوم علیشاه، همان، ۱۵؛ وزیری، ۱۳۶۴: ج ۲/ ۵۸۰؛ نک: فرزام، ۱۳۷۷: ۱۸۷) به طوری که حتی منبت کاری و عاج کاری ورودی حرم نیز از هند فرستاده شده بود (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

ارتباط با دیگر حکام محلی

علاوه بر سلاطین ذکر شده، جامع مفیدی از حکام دیگری نیز نام می‌برد که مرید شاه ولی بوده‌اند. از جمله‌ی آنها بابا حاجی نظام الدین کیجی بود که در زمانی که با لشکر خود از کیج و مکران به جانب کرمان حرکت کرد تا با کمک لشکر حاکم کرمان افرادی را که از اطاعت سر باز زده‌اند را تنبیه کند، در حوالی ماهان با دیدن شاه ولی، سربازان خود را مرخصی می‌کند و در سلک درویشان و مریدان وی در می‌آید. تا جای که توسط شاه ولی به منصب خلیفه‌ی الخلفای سلسله‌ی نعمت الهی نیز می-

رسد(مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج ۳/ ۳۵-۳۶). و دیگری بابا محمد بغدادی از جمله‌ی سلاطین بغداد بود که وقتی به خدمت شاه ولی رسید، دست از سلطنت می‌کشد و در سلک مریدان وی در می‌آید و ارج و مقام بالای می‌یابد(مستوفی بافقی، ۳۵-۳۶).

این ارتباط با حکام زمان تا حدی بود که حتی دو تن از حاکمان بزرگ کرمان؛ بکتاش خان و امیر نظام گروسی در مزار شاه ولی به خاک سپرده شده بودند. زمانی که ایدکو بولاس از جانب تیموریان به فتح کرمان آمد و پیرمحمد حاکم فارس نیز به طرف کرمان تاخت، این شاه نعمت الله ولی بود که واسطه‌ی صلح شد «و مبلغ صدتومان عراقی، به جهت نعل بهاء لشکر امیرزاده پیرمحمد بیرون فرستادند و او مراجعت نمود...» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۴۹).

مذهب شاه نعمت الله ولی

به شاه ولی القاب بسیاری به مناسبت مقام ولایت و قطبیت داده شده است که در کتب تذکره نویسان که اغلب از شاگردان خود وی بودند و یا خود در دیوان اشعارش به خود نسبت داده است، آمده است که مهمترین این القاب: ولی، شاه و امیر است(فرزام، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۷). چنان که می‌سراید:

گر نباشد صومعه میخانه خود جای من است

پادشاهم هرکجا خواهم چو سلطان میروم(نعمت الله ولی، غزل ۱۱۰۲، ۵۰۵).

بنده ی حضرت خداوندم پادشاه هزار سلطانم

(همان، غزل ۱۰۸۱، ۴۹۵)

ادوارد براون می‌نویسد که «شاه نعمت الله سلطان دروایش ایران است و لقب «شاه» همیشه در جلو اسمش ذکر می‌شود و خود نیز محبوب پادشاهان...» ایران و هند بوده است.(براون، ۱۳۵۱: ۶۸۵) در واقع وی در زمان حیات خود نیز به این عنوان اشتهار داشته است. چنان که شاه داعی شیرازی که از مریدان شاه نعمت الله ولی بوده است در سفرش به کرمان جهت دیدار با شاه ولی چنین می‌سراید:

شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد

که مرشد دل من شاه نعمت الله شد

چو نور دینش لب از سماء عزت بود

کسی قدح در او کرده است گمره شد

نهان نبود که او بود قطب روی جهان

ز داعی این سخن حق کجا مموه شد(شاه داعی شیرازی، ۱۳۳۹: چ ۱/ ص «یه، یط و ک» مقدمه؛ فرزام، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۳).

تا حدی که خود را «خضر وقت» و «رهبر و مرشد کامل» معرفی می‌کند(فرزام، ۱۳۸۱: ۱۷ مقدمه، ۲۱-۲۲).

نفسم آب حیاتی به جهان می بخشد

خضر وقت خودم و چشمه‌ی حیوان خودم

(نعمت الله ولی، غزل ۱۰۴۶، ۴۷۸)

به خرابات کنم دعوت زندان شب و روز

رهبر کاملم و مرشد یاران خودم

(همان، غزل ۱۰۴۵، ۴۷۷)

ولی با وجود آنکه در عالم اسلام به علل و جهات سیاسی همواره دعوی مهدویت وجود داشته است. به گونه‌ی که دارمستتر مستشرق معروف فرانسوی می‌نویسد: «مدعیان مهدویت بسیار بوده‌اند و ظهور مهدی را از همان ابتدای پیدایش اسلام انتظار داشته‌اند و تا زمانی که یک نفر مسلمان باقی باشد مهدی‌ها ظهور خواهند کرد...» (دامستتر، ۱۳۱۷: ۳-۴) و با وجود محیا بودن زمینه‌ی مساعد برای ابراز چنین ادعای، شاه ولی از آن تبری جست و براساس همان افکار صوفیانه‌ی صرفاً خود را هادی و راهنمای خلق معرفی می‌کند. به طوری که وقتی از دعوی مهدویت و ولایت او پرسش می‌کنند در پی غزلی می‌گوید:

من نیم مهدی ولی هادی منم رهنمای خلق در وادی منم

و برای رفع شبهات و پاسخ به آنها‌ی که در باب مذهب و اعتقادات وی نیز سوال پرسیدن، رساله‌ی مهدیه را درباره‌ی شخصیت خاتم آل محمد و علامات ظهور آن حضرت نگاشته و در اشعارش نیز اشاراتی درباره‌ی ظهور مهدی می‌کند (فرزام، ۱۳۸۱، ۲۸-۳۰؛ نک: مظهری، ۲۶)

وی در دیوان اشعارش، مثنوی سلسه‌ی مشایخ خویش را به نظم درآورده و به علوی بودن خود اشاره می‌کند. چنان که می‌گوید:

نعمت اللهم وز آل رسول نسبتم با علی است و زوج بتول

و چون نسب خود را به سادات حسینی می‌رساند می‌سراید:

نعمت الله بود ز آل حسین در همه جا چو بوالحسن حسن است.

(شاه نعمت الله، ۱۳۶۱: غزل ۲۸۹، ۱۳۴)

و قبلاً گفته شد که وی خود را با ۱۹ پشت به آل محمد می‌رساند و می‌سراید:

نوزدهم جد من رسول خداست آشکار است نیست پنهانی

(فرزام، ۱۳۸۱: ۱۸-۲۱).

با تمام اوصافی که ذکر شد، محققان معتقد هستند که شاه ولی در زمانی که در مکه و مدینه و در خدمت عبدالله یافعی بوده است که مسلمین آنجا از رافضیان بیزاری می‌جستند و شیعیان را نیز رافضی یعنی بی‌دین می‌خواندند، مجبور بوده است که اعتقادات خود را ابراز نکند و در اشعاری که در ایام جوانی سروده از رافضی بد بگوید (تابنده، ۱۳۸۳: ۱۵).

از سوی دیگر به نظر عده‌ی دیگر از محققان: اشعار وی نشان از سنی بودن وی می‌دهد و بیشتر ابیاتی که نشان از شیعه بودن او دارد در دوران بعد و توسط مریدان و بازماندگان آن حضرت سروده شده

است. در حالی که تعدادی دیگر معتقد هستند که وی تا سن ۶۰ سالگی شعر نمی‌سروده و تنها در اواخر عمر به این کار مبادرت ورزیده است و حتی شاه ولی خود را شاعر نمی‌خواند: نسبت شعر و شاعری بر من همچو ابجد بود بر جم (فرزام، ۱۳۸۱: ۶۴-۶۵). از جانب دیگر چنان که مشاهده کردیم وی در زمان خود با حکام شیعه و سنی بسیاری ارتباط داشته است. چنان که شاهان دکن هند سنی مذهب بودند، در کنار تمایلات شیعی برخی از حکام آن مثل احمد شاه بهمنی به طوری که حتی این سلسله به رشد سیاسی و اجتماعی شیعه در هند کمک کرده است. اجداد صفویان را سنی و حتی برخی سنی شافعی می‌خوانند که بعدها تمایل به شیعه و ایجاد حکومت شیعی در آنها ایجاد شد. تیموریان سنی مذهب بودند در حالی که تیمور با وجود سنی بودند، تمایلات علوی داشت و حتی به شیعه بودن معروف شد. چرا که تیمور قبور ائمه شیعه را بعد از فتح بغداد زیارت می‌کند و بنا بر مقاصد سیاسی نظر خاصی به شیعیان همچون صوفیان دارد و این ارتباط با هر سه قشر حکومت در زمان خاندان وی نیز تداوم پیدا می‌کند. اما علت اختلاف عقیده محققان در مورد شیعه یا سنی بودن شاه ولی از دیوان خود شاه ولی بر می‌آید که می‌سراید:

ای که هستی محب آل علی مومن کامل و بی بدلی
ره سنی گزین که مذهب ماست ورنه گم گشته‌ی و در خللی
رافضی کیست؟ دشمن بوبکر خارجی کیست؟ دشمنان علی
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۱۴۹۹، ۶۸۸)

رافضی نیستم ولی هستم مومن پاک و خصم معتزلی
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۱۵۰۰، ۶۸۹)

عده‌ی از محققان با استناد به همین شعر و به خصوص بیت دوم و سوم آن معتقد هستند که وی سنی حنفی است. در حالی که عده‌ی دیگر با توجه به همین ابیات می‌گویند که منظور از سنت یعنی راه و روش پیامبر و نه چهاریاری، چرا که در هنگام تعیین جانشین برای عثمان یکی از شروط علاوه بر قرآن و سنت پیامبر، عمل به روش و کردار خلفای قبلی یعنی ابوبکر و عمر بود که علی شرط اول و دوم را پذیرفت و از پذیرفتن شرط سوم سر باز زد. از این رو بیت اول به نام علی اشاره دارد و دوستان علی را مومن واقعی معرفی می‌کند. از سوی دیگر برخی محققان معتقد هستند چون در طول تاریخ همواره سنی‌های متعصب، شیعیان را رافضی و گروه دیگر را خارجی می‌خواندند و این امر باعث می‌شد که شیعیان از اظهار عقاید خود چشم پوشیده و تقیه اختیار کنند. از این رو شاه ولی می‌خواهد دست از تقیه بردارد و یک طریقه‌ی جامع ایجاد کند که در آن هم شیعه و هم سنی می‌توانستند جمع آیند و بر آن نام مذهب جامع اطلاق می‌کند (مظهری، ۱۳۹۲: ۶۸-۷۷):

مذهب جامع از خدا دارم این هدایت بود مرا ازلی
(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: غزل ۱۴۹۹، ۶۸۹)

حتی در رساله‌ی نصیحت نامه‌ی خود به فرزندش شاه خلیل الله توصیه می‌کند که: «موحد به توحید جامع باش»

همه را جمع کن یکی گردان اسم جامع را ز هر یکی برخوان
محققان می‌گویند که او حتی یک غزل یا قصیده در مدح اصحاب پیامبر ندارد. ولی در وصف ائمه اشعار بسیاری دارد (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۵-۵۲).

ولی برخی نیز بر این باور هستند که منظور شاه ولی آن است که از افراط و تفریط در انجام شرایع اسلامی جلوگیری و از افشای اسرار به نامحرمان خودداری کنند. (فرزام، ۱۳۷۷: ۴-۲) در حالی که برخی معتقد هستند که شاه ولی به واسطه مشرب خاص خود که از تصوف و عرفان بر می‌خیزد، رعایت حرمت به خلفای راشدین را واجب می‌داند و از تعصب جلوگیری می‌کند. (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۲) چنان که می‌سراید:

چهار یار رسولند دوستان خدا

به دوستی یکی، دوست دارشان هر چار (شاه نعمت الله ولی، غزل ۸۰۴، ۳۷۲).

از سوی دیگر برخی محققان معتقد هستند که وی در نقل احادیث و روایات فقط به روایات شیعه اکتفا نمی‌کند. بلکه سعی می‌کند که با نقل روایات سنی به اثبات ارکان تشیع بپردازد. چنان که در اثبات ظهور حضرت مهدی به قول ابو هریره و ابوسعید انصری می‌پردازد.

مثلا در جای این حدیث نبوی را ذکر می‌کند: «قال النبی صلی الله علیه و آل: یا علی انت منی و انا منک بیت» و آنگاه مقام فوق بشری و الهی برای علی قائل می‌شود (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۳).

او را بشر مخوان تو، که سر خداست او

او دیگر است و حالت او نیز دیگر است

نزدیک ما خلیفه بر حق امام ماست

مجموع آسمان و زمینش مسخر است (شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: قصیده ۴، ۷۲۶).

وی حتی مخالفت با علی را سبب خروج از دین و ارتداد کامل به حساب می‌آورد و خوارج را در زمره‌ی کافران قرار می‌دهد (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۳).

لعنت بر دشمنان علی گر کنی رواست

می کن مگو که این سخنت بسی مکرر است

گویی که خارجی بود از دین مصطفی؟

خارج مگو که خارجی شوم کافر است (شاه نعمت الله ولی، ۱۳۶۱: قصیده ۴، ۷۲۶) و شاه نعمت الله ولی اولین کسی بود که با تجلیل از علی و ائمه اطهار در رسائل خود تشیع خود را علنی کرد و در پاسخ کسانی که از مذهب وی سوال می‌کنند، (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۴) چنین می‌گوید:

پرسند ز من، چه کیش داری؟ ای بی‌خبران چه کیش دارم

از شافعی و ابوحنیفه آئینه‌ی خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت از جمله کمال بیش ندارم.

و با بیان جمله‌ی «از جمله کمال پیش ندارم» در حقیقت مذهب جامع خود را ناسخ بر مذاهب اربعه اهل تسنن به حساب می‌آورد. (آزمایش، ۳۵-۳۴) در حالی که حمید فرزام معتقد است: که شاه ولی در بیت آخر باز هم به دعوی خاص خود یعنی مهدویت و ترجیح دادن خود در علم نبوت و ولایت بر همگان و سیطره‌ی معنوی خود را در عالم ارشاد و هدایت تثبیت کرده است. (فرزام، ۱۳۸۱: ۳۰). بنابراین وی خود را پیرو سنت پیامبر می‌داند. چرا که پیامبر تابع مذاهب اربعه نبود که با پیروی از این مذاهب بتوان او را سنی نامید و بین کلمه‌ی سنت و سنی تفاوت قائل هست. به اعتقاد محققان وی شیعیان و پیروان علی را سنی حقیقی می‌خواند و از حضرت علی با لقب «محبی السننه و الجماعه» یعنی «احیاء کننده و زنده سازنده سنت رسول خدا و امت مسلمانان» یاد می‌کند و علی را در مقابل دیگر خلفا در مقابل بالاتر قرار می‌دهد و نه تنها از دشمنان علی بلکه از دشمنان خلفای اول نیز بیزاری می‌جوید (آزمایش، ۱۳۸۳: ۳۵-۵۲).

از سوی دیگر این سخن استاد باستانی پاریزی را نیز نباید از نظر دور داشت که می‌نویسد: «اگر قبول کنیم که شاه ولی با کتب چهارگانه آسمانی؛ قرآن، تورات، انجیل و به قول برخی اوستا آشنایت داشته و خودش خرقه‌ی چهار وصله می‌پوشیده است. اگر مقصود آن چهار دینی نباشد، لامحاله او را باید چهار یاری یعنی سنی به حساب آورد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

برخی نیز معتقد هستند که شاه ولی را نباید سنی دانست. چرا که وی با این که در بعضی از رسالات منشور خود مانند رساله‌های تحقیق الایمان سوال و جواب، تحقیق مراتب الالهیه، فضایل صحابه، تحقیق الاسلام به مناسبت‌های درباره‌ی فقه شافعی و در منقبت خلفای اربعه و مذهب تسنن و رجحان آن بر سایر مذاهب مطالبی آورده است. اما گرایش او به مذهب شیعه بیشتر بوده است (مظهری، ۱۳۹۲: ۶۳).

نتیجه گیری

با تمام آنچه که پیرامون مذهب شاه ولی گفتیم و با توجه به اعصار زمانی که از آن سخن گفته شد. می‌توان نتیجه گرفت که در واقع در طول تاریخ همواره تصوف ظرفی بوده است که هم سنی و هم شیعه از هر شاخه‌ی می‌توانستند در آن جمع آیند. با این که تشیع تا قبل از حمله‌ی مغول و سقوط بغداد از گرویدن به تصوف تبری می‌جست و در مقابل تصوف نیز چنین بود و هر دو گروه به واقع مستقل از هم عمل می‌کردند. ولی بعد از حمله مغول و به علت مشرب و اعتقادات خرافی خاص حکام و توجه و اعتقاد آنها به رهبران تصوف و از سوی دیگر احترام خاص مردم به متصوفه باعث شد که

تشیع نیز از تصوف پیروی نماید و برای رسیدن به مقاصد خود از آن جایگاهی که مشایخ صوفیه در میان مردم و حکام داشتن بهره‌برداری نماید. در مقابل تصوف نیز برای مهر تائید زدن به مقاصد و اعمال خود از تشیع و بُعد شریعتی و طریقتی بودن مذهب سود جست‌اند و این دو به نوعی در هم ادغام شدند و از هم بهره‌ها بردند. پس می‌بینیم طبیعی است که در عصر شاه ولی چنین جوی به وجود بیاید و پیرامون مذهب شاه ولی اختلاف باشد. در واقع ما می‌توانیم سخن برخی از محققان را قبول داشته باشیم که شاه ولی با توجه به جو حاکم زمانه و به خصوص زمانی که در مکه که اکثراً سنی هستند و شیعیان جایگاهی برای ابراز وجود نداشته‌اند، به تبعیت از آنها از رافضیان تبری می‌جسته است و فقط به خلفای راشدین ابراز تمایل می‌کرده است که منظور از خلفای راشدین، چهار یار یعنی (ابوبکر و عمر و عثمان و علی(ع) هستند) و مشخص می‌شود که علی(ع) از این قشر جدا نیست. چنان که شاه ولی در رسایل خود مقام علی را بیش از دیگر خلفا بالا می‌برد و از حیث احترام وی را در مرتبه‌ی اول قرار می‌دهد و او را امیرالمومنین(ع) خطاب می‌کند. پس احتمالاً وی می‌خواسته با توجه به جو حاکم بین شیعه و سنی دوستی برقرار کند. چنان که تصوف برای رسیدن به مقاصد خود همین منظور را در نظر می‌گیرد و به همین دلیل است که در این ظرف هم سنی و هم شیعه می‌نشیند. از سوی دیگر وی با حکومت‌های سنی بسیاری در ارتباط نزدیک بوده است که برخی از حکام آن تمایلات شیعیانه‌ی بسیاری داشتند و همین حکام بودند که به وی و اعتقادات وی تمایل و ارادت داشتند. پس احتمالاً تمایلات شیعیانه وی نیز بیشتر از سنی بودن وی بوده است. به طوری که خاندان شاه ولی به خصوص در عصر شاه تهماسب از جو حاکم استفاده کرده و سرسپردگی خاندان صفوی را پذیرفتن و برای حفظ موقعیت معنوی و اقتدار خود با صفویان وصلت‌های خویشاوندی ایجاد می‌کنند و زمانی که بخشی از قطبیت نعمت‌اللهی از ایران رخت بر می‌بندد و به سرزمین دیگری چون هند و دربار بهمنی منتقل می‌شود و در آنجا نیز با حکام منطقه وصلت‌های خویشاوندی صورت می‌گیرد. خاندانی که در ایران هستند به امور دنیای و حکومتی مشغول می‌شوند و رهبریت در هند ادامه پیدا می‌کند و این امر به دلیل موقعیت و جوی است که خاندان نعمت‌اللهی بعد از شاهرخ احساس می‌کنند و به یکباره همه چیز به هند منتقل می‌شود و در ایران بقیه خاندان به نمایندگی از مرشد خود در هند، مریدان را ارشاد می‌کنند. همچنین ارتباطی که آنها با صفویان برقرار می‌کنند تا آن حد است که به تقلید از صفویان خود را شیعه می‌خوانند و نسب خود را به پیامبر می‌رسانند و از این زمان است که نسب سازی برای خاندان شاه نعمت‌الله همگام با نسب سازی برای صفویان شروع می‌شود. از سوی دیگر دیوان اشعار وی پر است از وصف علی و فرزندان علی، هرچند برخی از محققان باور دارند که این اشعار در دوره‌های بعد و بنا بر مقاصد سیاسی و مذهبی عصر توسط شاگردان و اقارب وی به دیوان وی اضافه شده است. اما در رسایل وی به مانند رساله‌ی مهدیه و دیگر رسایلیش در باب نماز و... اگر بتوان ادعا کرد که آنها توسط اطرافیان مورد تحریف واقع نشده، می‌توان نشانه‌های از تمایلات شیعی دید.

پس با توجه به موارد اشاره شده و ارتباط‌های مذکور می‌توان نتیجه گرفت که هم شاهان از تصوف به نفع خود استفاده می‌نمودند و هم تصوف به هر طرف که هم مقبول عام و هم مقبول خاص باشد، تغییر جهت می‌دهد و برای همین است که شاه ولی مقبول عام و خاص سنی و شیعه است.

منابع و مآخذ

۱. آزمایش، مصطفی (۱۳۸۳)، «وسعت مشرب و اعتدال مذهب شاه سید نعمت الله ولی»، اولین کنگره ی شاه نعمت الله ولی در سن خوزه آمریکا؛ مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی، به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص: ۳۵-۳۱.
۲. آیتی، عبدالحسین (۱۳۱۷)، تاریخ یزد، بی جا: چاپخانه گلپهار یزد.
۳. ارول قلیچ، محمد (۱۳۸۳)، «شاه نعمت الله ولی در ادبیات ترکی و ظهور شاه نعمت الله در میان قلندریان عثمانی»، ترجمه حاج محمدی، اولین کنگره ی شاه نعمت الله ولی در سن خوزه آمریکا؛ مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی، به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص ۲۴۷-۲۲۳.
۴. ابوئی مهریزی، محمدرضا (۱۳۸۳)، سادات نعمت اللهی یزد در عصر صفوی، یزد: ریحانه الرسول.
۵. اشراقی، احسان؛ جدیدی، ناصر (۱۳۸۵)، «تصوف ایرانی قرن هفتم تا دهم هجری، بستری برای تکوین نهضت صفویان»، مسکویه، ص ۵۳-۵۲.
۶. افشار، ایرج (۱۳۷۴)، یادگارهای یزد؛ معرفی ابنیه و آثار باستانی شهر یزد، ج ۲: ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد.
۷. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۸۳)، «شاه نعمت الله در سرزمین های پائین دست»، گزارشی از دومین کنگره ی شاه نعمت الله ولی در هلند؛ مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی، به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص ۲۷۵-۲۵۷.
۸. براون، ادوارد (۱۳۵۱)، از سعدی تا جامی؛ تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری؛ عصر استیلای مغول و تاتار، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا.
۹. پازوکی، شهرام (۱۳۸۳)، «مجدد طریقه نعمت الله در دوره ی جدید»، اولین کنگره ی شاه نعمت الله ولی در سن خوزه آمریکا؛ حضرت سلطان علیشاه گنابادی؛ مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی، به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص ۱۴۳-۱۱۵.
۱۰. تابنده، نورعلی (۱۳۸۳)، «حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی»، مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی. به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص ۱۳-۵.
۱۱. _____ (۱۳۸۳)، «یادی دیگر از حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی»، اولین کنگره ی شاه نعمت الله ولی در سن خوزه آمریکا؛ مجموعه مقالات درباره ی شاه سید نعمت الله ولی، به کوشش شهرام پازوکی، تهران: حقیقت، صص ۲۱-۱۳.

۱۲. تشکری بافقی، علی اکبر (۱۳۹۲)، یزد عصر صفوی؛ از تشکیل سلسله تا پایان حکومت شاه عباس اول، یزد: اندیشمندان یزد.
۱۳. حماسیان، محمد (۱۳۷۶)، برگزیده‌ی از اشعار و شرح احوال و آثار شاه نعمت الله ولی، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
۱۴. دامستتر (۱۳۱۷)، مهدی؛ از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، ترجمه و تحشیه‌ی محسن جهانسوز، طهران: شرکت کتابفروشی ادب، چاپ اول.
۱۵. سعیدی، محسن (۱۳۸۱)، پیشگوئی‌های شاه نعمت الله ولی، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان، چاپ اول.
۱۶. شاه داعی شیرازی (۱۳۳۹)، دیوان شاه داعی شیرازی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ج ۲: ج ۱، تهران: کانون معرفت.
۱۷. فرزام، حمید (۱۳۷۷)، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله ولی، تهران: سروش.
۱۸. _____ (۱۳۸۱)، شاه ولی و دعوی مهدویت به ضمیمه‌ی رساله‌ی مهدیه از همان عارف، اصفهان: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۹. کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۴۵)، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین.
۲۰. مدرس چهاردهی، نورالدین (۱۳۶۰)، سلسله‌های صوفیه ایران، یزد: بتونک.
۲۱. مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵)، جامع مفیدی، ج ۳: ج ۳ بخش اول، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
۲۲. مصطفی الشیبی، کامل (۱۳۵۹)، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم، ترجمه علیرضا فراگزلو، تهران: امیرکبیر.
۲۳. معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین (۱۳۸۲)، طرائق الحقایق، به تصحیح و مقدمه محمد جعفر محبوب، ج ۳: ج ۲-۳، تهران: سنائی، چاپ دوم.
۲۴. مظهری، جلیل (۱۳۹۰)، آفتاب کویر؛ مروری بر آرا و عقاید شاه نعمت الله ولی و جانشینان او از ابتدا تا به امروز، کرمان: ودیعت.
۲۵. میرحسینی، محمدحسن (۱۳۸۲)، «تصوف مشایخ صوفیه یزد در قرن هشتم هجری»، نامه انجمن، ۱۰، ص ۴۲-۵۷.
۲۶. همایونی، مسعود (۲۵۳۵ خورشیدی)، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت اللهی در ایران؛ از سال ۱۱۹۰ هجری قمری تا ۱۳۹۶ ه.ق، بی جا: مکتب عرفان ایران.
۲۷. نعمت الله ولی ماهانی کرمانی، نورالدین نعمت الله بن عبدالله (۱۳۶۱)، کلیات اشعارشاه نعمت الله ولی، به سعی جواد نوربخش، تهران: خانقاه نعمت اللهی.

۲۸. وزیری، احمد علی خان (۱۳۶۴)، تاریخ کرمان، به کوشش باستانی پاریزی، ج: ۲، ج: ۲، تهران: علمی.
۲۹. هدایت، رضا قلی خان (۱۳۸۸)، تذکره ریاض العارفین، به تصحیح و تحشیه‌ی نصرت الله فروهر، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۳۰. _____ (۱۳۳۹) ، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مُصفا، ج: ۵، ج: ۲، تهران: امیرکبیر.

فعالیت‌های اجتماعی زنان در عصر مشروطه

الهه فرحی^۱

نسرین محمدی^۲

چکیده

در عصر مشروطه، آگاهی مردم در نتیجه تلاش روزنامه‌ها، روشنفکران و مواعظ علمای دینی در زمینه سیاسی و اجتماعی افزایش یافت، زنان از جمله افرادی بودند که به شرکت در فعالیت‌های اجتماعی در این زمان علاقه نشان دادند، مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی به بررسی فعالیت‌های اجتماعی زنان واهتمام آنان در وقایع مهم در عصر مشروطه پرداخته است. در نتیجه زنان که پیش از انقلاب مشروطه در متن جامعه منزوی بودند با آگاهی از راه روبرو شدن با جراید و روزنامه‌ها و هم‌چنین احساسات مذهبی حضور پویایی در جریان مشروطه خواهی داشتند، با آگاهی از حقوق و جایگاه اجتماعی شان دست به فعالیت‌های بیشتری در متن اجتماع زدند. هرچند که در ابتدای مشروطه با مخالفت‌هایی روبرو شدند ولی در ادامه با تلاش‌هایی که انجام دادند توانستند نقش خود را تثبیت کنند و با حضور در امر مدرسه‌سازی و روزنامه‌نویسی و تشکیل انجمن‌های زنانه به فعالیت‌های اجتماعی بپردازند. واژه‌های کلیدی: زنان، مشروطه، مدرسه، روزنامه، فعالیت اجتماعی.

^۱. دانشجوی ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس، دانشگاه تهران. elahefarahi@ut.ac.ir

^۲. دانشجوی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران. n.mohammadi1993@ut.ac.ir

Women's social activities during the constitutional period

Abstract

During the constitutional period, the sustained attempts of newspapers and intellectuals along with the preaches of religious scholars paved the way for promoting people's social and political awareness. In fact, women expressed an increasing interest in participating in social activities of that period. The present study, drawing on the descriptive-analytical method, aimed at investigating women's social activities during the constitutional period. The results of this study revealed that women who were secluded from the society before the constitutional revolution, became acquainted with newspapers and religious belief and showed active presence in the constitutional revolution. Furthermore, after becoming aware of their rights and their social position, women showed a growing interest in doing social activities in society. Although, at the outset of the revolution, they faced opposition, they managed to define their role in society and become engaged in activities, including establishing schools, journalism, and founding women associations.

Keywords: women, constitutional period, school, newspaper, social activity

مقدمه

پیش از انقلاب مشروطه زنان در حوادثی حضور داشتند که زمینه‌های بعدی برای وقایع مشروطه بود. دلبستگی عمومی مردم به روحانیت و هم چنین پر رنگ‌تر شدن مفهوم وطن و مقاومت در برابر نفوذ خارج زنان را نیز به این صحنه‌ها کشاند، نقش زنان را می‌شود در جنبش‌های پیش از مشروطه ملاحظه کرد واقعه‌ی تنباکو خود یکی از این موارد حضور زنان است که گزارشی از این حضور قابل ملاحظه در شهرهای متعدد ایران گزارش شده است در تبریز بیان شده است که زنانی مسلح در اعتراض به رژی آمده بودند و با در دیگر شهرها تلگرافات متعدد تهدید آمیزی به تهران می‌فرستادند ولی حضور وسیع‌تر زنان در مشروطه دیده می‌شود، که مشروطه-خواهی خود با آگاهی تعدادی از مردم همراه شده بود این آگاهی با آشنایی با پیشرفت‌های صنعتی غربی و حاصل قرائت روزنامه‌های آزادی خواهانه بود، در بحث پیش رو به فعالیت زنان در جریان مشروطه اشاره می‌گردد، این فعالیت محدود به حضور اعتراضی و مسلحانه نیست بلکه ابعاد وسیع‌تری دارد. این‌که چرا زنان به مشروطه گرایش پیدا کردند و چه فعالیت‌هایی در این مورد انجام دادند.

حادثه‌ی قوچان

این حادثه به مانند دیگر حوادثی که حس تظلم خواهی مردم را بیشتر می کرد، موضوع آسیب دیدگی حقوق زنان را نیز در محافل ایرانیان پیش می کشید و از جمله اعتراضاتی بود که بروز تفکر مشروطه خواهی را تشدید کرد. فروش دختران قوچانی به ترکمانان و آرامنه عشق آباد در بهار سال ۱۳۲۳ ه. ق در دوران حکومت آصف الدوله در خراسان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو در ماه رمضان همان سال در حمله ترکمانان به ناحیه بجنورد در زمان حکمرانی سالار مفخم رخ داد اگرچه فقر رعیت و ظلم حکومت و حتی دختر فروشی واقعه بی سابقه نبود شرایط سیاسی زمان بازگویی این دو حادثه را به سرعت تبدیل به یکی از داستان های تظلم علیه دولت کرد فروش دختران قوچان حکایتی همه جانبه شد که از سر میزها نقل شد تا کاریکاتور ها و تصنیف های سیاسی به طنز و طرح بازنگاری شد این بازگویی ها نه تنها به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه خواهان یاری رساند بلکه با ایجاد تأثر فضای همدلی بین آحاد مردم ملت آفرید. اهمیت ملی این داستان چنان شد که از نخستین ماه های تشکیل مجلس اول رسیدگی به ماجرای دختران قوچان یکی از موارد شکایات ملت علیه استبداد و یکی از راه های آفرینش قدرت ملی شد. (نجم آبادی، ۱۳۸۱: ۸) این مساله باعث شد که حتی پس از استقرار مشروطه و تشکیل مجلس، اعضای آن در صدد باشند که دختران فروش رفته را بازگردانند. این احساسات جریحه دار شده حتی در روزنامه هایی چون صور اسرافیل منعکس می شد (کسروی، ۱۳۸۳: ۲۷۸) تا آن جا که آصف الدوله هرگز در طی زندگی سیاسی خود اتهام همکاری با روس وانگلیس نخورده بود، در جراید مشروطه از او به عنوان وطن فروش یاد می شود. (نجم آبادی، ۱۳۸۱: ۲۹۴) در خراسان آصف الدوله از والیگری برکنار شد و با حقارت به تهران بازگشت. (کسروی، ۱۳۸۳: ۲۲۶) پرداختن به واقعه قوچان تلاشی برای توجه به زنان در تاریخ معاصر ایران است که بیشتر اوقات جای زنان در حادثه های تاریخی کمرنگ است. (نجم آبادی، ۱۳۸۱: ۲۹۱)

بیداری زنان

یکی از زمینه هایی که باعث شد که مشروطه خواهی به خواست عموم تبدیل گردد آشنایی مردم با اندیشه های روشنفکرانه و اندیشه آموزش با شیوه های مناسب و آگاهی به شیوه غربی ها، وطن پرستی از راه جراید و روزنامه ها بود. (کسروی، ۱۳۸۳: ۳۹-۴۴) زنان در جامعه ایرانی نیروی بالقوه و پنهانی بودند. که مهارت های اجتماعی و فرهنگی را در سطحی محدود به دست آوردند. اما به دلیل نبودن شرایط اجتماعی و سیاسی مناسب نتوانستند جایگاه مناسب خود را در اجتماع به دست آورند. گسترش نسبی تحصیلات ابتدایی در جامعه عهد قاجار و انتشار روزنامه ها، سطح آگاهی اجتماعی را نسبت به گذشته ارتقا داد و مردم به بسیاری از مسائل سیاسی و فرهنگی آگاهی یافتند و در مورد اتفاقات مختلف حساسیت هایی را نشان دادند. از سوی دیگر، عموم مردم با طبقه روحانیان پیوند عمیقی داشتند و روحانیان بسیاری از مشکل های اجتماعی را حل می کردند آنان در

خطابه های مذهبی، اخبار و اطلاعات سیاسی مردم را به عهده می گرفتند زنان نیز به دلیل حضور در این جلسات، تحت تاثیر این ارتباطات قرار می گرفتند. (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۱۰۵) تحرکی بین عده ای از زنان با ورود افکار نوین آغاز گشت در دوران سلطنت مظفر الدین شاه ورود روزنامه های چاپ خارج مجاز شده بنا براین بیشتر این نشریات در دسترس همگان از جمله زنان خانواده های روشن فکر قرار گرفت. زنان با این قبیل اطلاعات که از راه مطبوعات در سایر کشورها به روستا می آمدند درباره وضعیت خود در ایران و مقایسه آن با خارج به فکر فرو می رفتند. (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۵۰) در روزنامه هایی که در خارج از ایران منتشر می شد، مطالبی در مورد زنان هم انعکاس پیدا می کرد، به مانند روزنامه ثریا که در یکی از شماره های این روزنامه بر این تاکید کرده که زنان نیز چون مردان باید در متن اجتماع دارای حق و شان باشند و این مفهوم حتی در عرفان هم تجلی پیدا کرده است، مصداق آن را زن عارفه ای به نام رابعه دانسته است. (ناهد، ۱۳۶۰: ۲۸) زنان نیز از این راه با این مفاهیم آشنا گشتند و نگاه انتقادی در این مورد گسترش یافت به صورتی که ما چنین زمینه ای را در خاطرات کسانی چون تاج السلطنه یکی از دختران ناصرالدین شاه قاجار می بینیم «پس اصلاحات اجتماعی یک قوم، مبدع سعادت یک ملت، معنی آب های شیرین و گوارای زندگانی یک طایفه، امید وصول به کاروان تمدن عصر حاضر، منوط به اصلاح حال زنان و تربیت آنان است که ایشان اطفال خود را خوب تربیت کرده و نتیجه می گیرد که نسل انسانی بدینسان روبه پیشرفت و تکامل می رود» (تاج السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۱) تاج السلطنه با حسرت وضع کنونی زنان جامعه خود را با اوضاع غرب مقایسه می کند و وضع زنان غربی را آرمان خویش تلقی می کند که در عرصه های اجتماعی حضور پیدا کرده اند «زنان در حالتی که از دور تماشا می کنند، در روز نامه ها می خوانند که زن های حقوق طلب در اروپا چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می طلبند حق انتخاب می خواهند، و حق رای در مجلس می خواهند. دخالت در امور سیاسی و مملکتی می خواهند» (همان: ۹۸) یکی از ارامنه های قفقاز که جزو مجاهدین و آزادی خواهان ایران بود، از چند نفر خانم های ایرانی که از خانواده های سلطنتی بودند روی کاغذ پرسش های خود را طرح کرد: ۱. حق مشروطه چیست؟ ۲. استبداد بهتر است یا مشروطه؟ ۳. راه ترقی ایران چیست؟ ۴. تکلیف زن های ایرانی کدام است؟ که تاج السلطنه به راحتی به آن ها جواب داده بود. (همان: ۹۹) مردم به تدریج از عقب افتادگی کشور و زبان های سلطه غرب و آثار استعمار آگاه شدند. روزنامه ها درباره مسائل اجتماعی و سیاسی و روابط بین الملل تجارت و پیشرفت علوم مطلب می نوشتند و آگاه کردن مردم تاکید داشتند آن ها هر چند اشاراتی به تحصیل دختران و شرایط زنان در خارج مملکت داشتند این افکار در تبریز تأثیر گذاشت به خصوص که خطر همسایه شمالی و نفوذ روزافزونی در کشور حس می کردند بنابراین عده ای به فکر چاره افتادند و حرکتی را آغاز کردند که اثرات آن ها بعدها در انقلاب مشروطه ظاهر گشت. تحصیلات دختران در تبریز کماکان بسیار ابتدایی و مختصر بود که در خانه و نزد معلمان خصوصی انجام می شد شاید تحت تأثیر مدارس مبلغان دینی که برای

دختران اقلیت مسیحی که فرانسویان دایر کردند گروهی نیز به طور خصوصی زبان فرانسه می-آموختند مبلغان مذهبی اغلب کاتولیک بودند و دختران مسلمان به این مدارس راه نداشتند. (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۵۱) توجه به تحصیل و تربیت زنان نیز از پیامدهای مشروطه‌خواهی بود که بین روشنفکران پیش آمده بود. سده ۱۹ میلادی، هم زمان با تحولات سریع در تجارت، صنعت و وسایل ارتباطی در اروپا و حضور اروپایی‌ها در مشرق زمین، ایران نیز دستخوش تغییرات و تحولات اجتماعی بسیاری شد از جمله مهم‌ترین تغییرات به وجود آمده، تغییر در نظام آموزش و پرورش به خصوص نظام تعلیم و تربیت زنان بود که تا آن زمان دولت در آن دخالت چندانی نداشت. آشنایی با نخستین تلاش‌هایی که در زمینه آموزش دختران صورت گرفته، نشان دهنده راه پر پیچ و خم ناهمواری است که در این مسیر جامعه ایران طی کرده است. (فاریابی، ۱۳۷۸: ۷) در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه پیشرفت‌هایی در زمینه تحصیل پسران انجام گرفت انجمن معارف تشکیل شد و چند مدرسه پسرانه نیز افتتاح شد ولی هیچ اقدامی برای دختران انجام نگرفت. قبل از انقلاب مشروطه آیت‌الله طباطبایی مخالفت خود را با مدرسه دختران به علت ناامنی جامعه توجیه کرد و کوشش میرزا حسن رشیدی که از اولین کسانی بود که در راه تاسیس مدارس جدید پسرانه و دخترانه اقدام کرد و جزو انقلابی‌های مشروطه بود بی‌نتیجه ماند و او نتوانست مدارس دخترانه را تاسیس نماید در آغاز انقلاب مشروطه نیز با تأسیس مدارس مخالفت‌هایی شد ولی این بار چندان تأثیری نداشت، زیرا ماده ۱۹ متمم قانون اساسی به تأسیس مدارس به خرج دولت و تحصیل اجباری را تضمین کرده بود از طرفی نیز زنان و طرفداران آنان مدعی بودند که پیامبر اسلام تحصیل را برای زنان واجب شمرده بود. مهم‌ترین دستاورد مشروطه برای زنان مسأله تحصیل بود که از این پس گسترش یافت. (همان: ۸۲) حتی زنانی مثل تاج السلطنه به این نتیجه رسیده بودند که حس وطن‌خواهی در زنان در مکان‌هایی مثل مدرسه پرورش می‌یابد. «ریشه راستی و درستی و دلیری و حب وطن و سودای سعی و عمل در خانه و مدرسه می‌روید با مراقبت باغبان مهربان خانه و آموزگار هوشیار و مدرسه این از جمله مواهب و مختصاتی است که خداوند به زنان ارزانی فرمود». (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۱) «مثل این که اغلب خانواده‌ها، در امر روزی که به یک اندازه راه ترقی برای نسوان باز شده می‌گذارند می‌توانند دخترها را در مدارس بگذارند که دخترها به مدرسه بروند. آن بیچاره‌ها را در خاک هلاک و بدبختی پرورش می‌دهند و غفلت دارند از این که این-ها باید مادر اولادها باشند و اولادهای آن‌ها باید در تحت حمایت این‌ها تربیت بشود». (همان، ۹۹).

نقش زنان در انقلاب مشروطه

در حوادث متعددی که باعث شد مشروطه رقم بخورد توده مردمی نقش قابل ملاحظه‌ای در این حوادث داشت و نمی‌شود درعین حال نقش زنان را نیز نادیده گرفت. شجاعتی که زنان ایرانی در

زمینه مشروطه‌خواهی و وطن پرستی از خودشان نشان دادند از چشم نویسندگان خارجی چون مورگان شوستر هم دور نماند در تهران معروف بود که هر وقت زن‌ها برخلاف کابینه یا دولت، بلوا و شورش می‌کنند، حالت کابینه و دولت بسیار خطرناک و سخت خواهد شد. زنان ایران با هیجان و حرارت قلبی برای محافظت آزادی و محبت فوق العاده وطن خود، آخرین اقدامی که آنان را بر مردان تفوق و برتری داده و دلیل شجاعت و وطن‌پیشانی بود، به عرصه ظهور رساندند. (شوستر، ۱۳۶۸: ۲۳۹) «زنان ایران از سال ۱۹۰۷ به یک جنبش بسیار ترقی نموده بودند. اگر چه از حزب رادیکال به شمار نیامده بودند و ترقی آنان ذاتی و اصلی نبود ولی با این حال از ترقی‌یافتگان عالم محسوب می‌شوند آن اقدامات زنان، خیالات عقب‌افتاده قرن‌ها را خراب و فاسد نمود و هیچ خللی هم به صحت این قول وارد نمی‌شد که آن وقایع طبیعی و حقیقی بود زنان برای زنده‌نگه‌داشتن روح آزادی و کوشش‌های بسیار می‌کردند یکی سیاسی و دیگری تمدنی و معاشرتی در ظرف مدت پنج سال، یعنی پس از آن انقلابی که زنان ایران بدون خونریزی به آرزوهای خود رسیدند.» (همان: ۲۳۶)

حرکت عده‌ای از زنان که اغلب از خانواده‌های روشن‌فکر طبقه متوسط جامعه بودند توسط پدران، برادران و شوهران‌شان که فعال سیاسی و مشروطه‌خواه بودند تشویق می‌شد، مشروطه به صورت خواست عمومی در آمده بود. (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۸۸) نمی‌شود وابستگی توده مردم را به روحانیت و علما نادیده گرفت چرا که بسیاری از امور مذهبی به ایشان وابسته بود زن‌ها هم از این حالت مستثنی نبودند حمایت زنان را از روحانیانی که به اعتراض دولت به تحصن رفتند و به شاه عبدالعظیم پناه بردند میشود دید. (شیرودی، ۱۳۸۴: ۸۲) زنان در حمایت از علمایی که به تحصن رفته بودند گرد کالسکه شاه را گرفته بودند، و فریاد می‌زدند: «ما آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم .. عقد ما را آقایان بسته‌اند، خانه‌های ما را آقایان اجاره میدهند ... ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند .. ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کروار ملت ایران، به حکم این آقایان جهاد می‌کنند. (کسروی، ۱۳۸۳: ۶۹) از دیگر اقدامات زنان تلاش برای حفظ جان علما بوده است، زنان ضمن همراهی با مردان در آوردن علما به مسجد برای سخنرانی، گاهی مسئولیت حفظ جان آن‌ها را هم بر عهده داشتند، حتی زنانی چون همسر حیدرخان تبریزی با چماق‌هایی که در زیر چادر پنهان می‌ساختند می‌کوشیدند مانع هرگونه اغتشاشی به هنگام سخنرانی شوند. (شیرودی، ۱۳۸۴: ۸۳) با مقاومت حکومت در برابر اعتراض بست‌نشینان به زیارتگاه حضرت عبدالعظیم رفتند در آن جا زنان وظیفه محافظت از بست‌نشینان را در مقابل نیروهای دولتی برعهده داشتند. در این ماجرا از بیرون آمدن زنان جلو گرفتند و هر که را که از ایشان می‌دیدند می‌گرفتند که البته برخی از آنان دستگیر و زندانی شدند. (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

حرکت و حمایت زنان در مهاجرت عظیمی نیز ادامه یافت در هنگام مهاجرت روحانیان به قم در میان جمعیت زنی دیده می‌شد که مقنعه خود را بر سر چوپ کرد که از این به بعد عقد دختران مسلمان را باید مسیو نوز بلژیکی ببندد (ملک زاده، ۱۳۳۹: ۱۶۰) این حمایت از علما وابستگی به

ایشان چنان بود که کسروی می گوید عده ای از زنان و مردان دور علما را گرفته و می گریستند. (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۰۱) «در دوران سلطنت مظفرالدین شاه و آغاز نغمه های مخالف با استبداد علما به عنوان اعتراض به سیاست های شاه و درباریان در مسجد شاه بست نشستند که زنان در این پیش آمد نیز پا در میان داشته اند و در آوردن ملایان به مسجد با مردان همراهی می کردند در مسجد کسانی نیز از آنان می بودند.» (همان: ۹۷) در ماجرای کشته شدن سید عبدالحمید، زن های تهران هم در این قیام شرکت کردند و مردها را به یاری شورشیان و مظلومان تشویق می کردند و در کوچه و بازار با فریاد دلخراش به دولتی ها ناسزا می گفتند و نفرین می کردند. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۳۵۵) یاری و کمک زنان را در ماجرای که برای پیشبرد مشروطه و در اعتراض به ستم های دولت در سفارت متحصن شده بودند می بینیم، در کتاب «خاطرات من» آمده است: «امروز انتشار پیدا کرد که زن ها خیال اجتماع دارند برای این که شوهران شان مدتی است که در سفارتخانه مانده اند و نیز از طرف تجار مبلغی تهیه و برای شاگردهای شان فرستادند که در زحمت می باشند امروز یک زن ناشناس آمد در سفارتخانه و حاجی محمد تقی را خواست و یک بسته اسکناس به او داد و گفت این پول برای مخارج متحصنین است.» (ناهی، ۱۳۶۰: ۶۰) زنان حتی زمانی که مشروطه استقرار یافته بود و مجلس اول تشکیل شده بود با آرمان ها و اهداف مشروطه همراهی می کردند و از کمک به تثبیت و رسیدن به تحقق اهدافش دریغی نداشتند اساسنامه بانک ملی با سی کرور سرمایه به تصویب مجلس رسید و برطبق نظامنامه هرکس می توانست از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهام بانک را خریداری نماید مردم برای پیشرفت بانک احساساتی از خود نشان دادند که در ایران سابقه نداشت و جز احساساتی که در نتیجه تحولات نو پیش آمده بود، عامل دیگری که می توانست چنان علاقه مندی به مملکت در قلوب مردم ایجاد کند، زن ها زینت آلات خود را فروخته و سهام بانک را خریدند، طلاب مدارس کتاب های خود را فروختند و به بانک کمک کردند. روزی در پای منبر سید جمال الدین واعظ، زنی برخاست و گفت دولت ایران چرا می خواهد از دولت های خارجی پول قرض کند مگر ما مرده ایم، من یک زن رختشوی هستم و به سهم خود یک تومان می دهم. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۴۰۳) و البته باز این ابراز احساسات خاضعانه را می توان تحت تأثیر کلام واعظ مشهور سید جمال اصفهانی تبیین کرد، او چنان در این وعظ که از زیان های وام گرفتن از خارجه و فواید تأسیس بانک سخن می گفت مردم را تحت تأثیر خود قرار داده بود و زنان را به این کار واداشت. (یغمایی، ۱۳۷۶: ۴۵) پس از صدور مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه، نخستین دغدغه مردم و انقلابیون تدوین قانون اساسی بود و شورش هایی که به راه افتاد و زنان تبریز هم در برخی کوی های در مسجدها گرد آمدند و شورش را از خود نشان دادند. «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت در این جا نکاتی پدیدار شد به این صورت که گروهی از زنان برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. وخواستار تکمیل قانون اساسی در نمایندگان خود شدند. این بار دیگر بود که زنان روپوشیده

ایران دچار چاقچور، هم‌پایی در جنبش آزادی می‌کردند و پیداست که آنان را برانگیخته بودند. مجلس با این نمایش نیز ارجی ننهاده و به زنان پاسخ داد شما محرکی دارید.» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۱۳) یکی از سازمان‌های زنانه که فعالیت زیر زمینی داشت و به اتحادیه غیبی نسوان معروف بوده است طی نامه‌ای که به روزنامه ندای وطن فرستاده، از نمایندگان ملت خواسته است هرچه فوری متمم قانون اساسی را تدوین و تصویب کنند و به بی‌سامانی کشور خاتمه دهند. (ناهدی، ۱۳۶۰: ۶۳) زنان تبریز برای تدوین و تصویب متمم قانون اساسی، سخت در تلاش بودند در نامه انجمن غیبی تبریز به نمایندگان آذربایجان آمده است «تمامی اهل شهر در هیجان اند، حتی طایفه نسوان با بچه‌های خودشان درمساجد گرد آمده اند، زن‌های شیراز نامه نوشتند که اعیان و اشراف مانع تدوین و تصویب قانون اساسی اند، پس علیه آنان انقلاب کنید.» تعدادی از زنان ماکو در اعتراض به عدم تدوین متمم قانون اساسی با اقدام اقبال السلطنه کشته شدند که این امر اعتراض زنان اصفهان را در پی داشت. (شیرودی، ۱۳۸۴: ۸۶) زمانی که نمایندگان مجلس می‌خواستند در مواجهه باخواست روس‌ها تسلیم شوند، زنان تصمیم گرفتند که به آن‌ها اعتراض کنند و حتی در زیر چادرهای شان اسلحه داشتند و نمایندگان مجلس را تهدید کردند که خواست روس‌ها را نپذیرند. «زنان طبانچه‌های خود را برای تهدید نمایش دادند و نقاب‌ها را پاره کردند و دور انداختند و اراده و عزم آخر خود را اظهار کردند که اگر نمایندگان مجلس در انجام اصول مشروطه و حفظ و نگهداری شرف ملت ایران، تردید کنند مردان و فرزندانشان خودمان را کشته و اجسادمان را همین جا می‌اندازیم.» (شوستر، ۱۳۶۸: ۲۴۱) البته حضور زنان در جریان مشروطه همیشه به صورت موافق با زمینه‌های مشروطه‌خواهی نبود گاه کسانی که مخالف مشروطه بودند زنان را ابزاری برای بدنام کردن مشروطه می‌کردند «این ایام مستبدین محرک شده‌اند زن‌های فاحشه را که ملبس به لباس مردانه بودند در کوچه و خیابان راه بروند تا این که مقدسین بگویند این کار از لوازم مشروطیت است.» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۴۳۲) یکی از راه‌های مخالفان مشروطه برای بدنام کردن مشروطه‌خواهان و متهم کردن آن‌ها به بددینی این بود که نظمیة جمعی از زنان فاحشه را باید با پول جمع می‌کرد و در خفا به آن‌ها دستور می‌داد که به حال اجتماع در میان روز که خیابان‌ها و بازارها پر از جمعیت است، با حجابی نامناسب به بازارها رفته و فریاد بکشند، زنده باد مشروطه، زنده باد آزادی مشروطه به ما آزادی داد و ما باید از قید دینی آزاد باشیم و هرطور میل داریم زندگی کنیم هدف مخالفان مشروطه این بود که به این وسیله مردم متعصب را بر ضد مشروطه قیام بدهند و به آن‌ها بفهمانند که اگر از این سیل جلوگیری نکنند فردا زن‌ها و دخترهای آن‌ها هم به مانند زن‌های دوره‌گردی و بدنام خواهند افتاد. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۵۰۵) در میان افرادی که اجتماعاتی را بر ضد مشروطه برپا می‌کردند، حضور زنان تهییج شده نیز دیده می‌شود جمعی از معترضان مشروطه ملاکان ورامین بود که با اجتماعی که ایجاد کرده بودند مشروطه‌خواهی را معایر با دین نشان می‌دادند و زنان درکنار مردان شعار ما مشروطه نمی‌خواهیم و دین نبی را می-

خواهیم فریاد می زدند و در حالی که احساساتشان به جوش آمده بود می گریستند/ (عین السلطنه ، ۱۳۷۴: ۱۸۶۳) با توطئه علیه مشروطه توسط مستبدان و شخص محمدعلی شاه قاجار و سرنگون کردن مجلس و قتل مشروطه خواهان عده کثیری از مردم وارد قیام مسلحانه شدند که حضور زنان نیز در این جنبش به چشم می خورد (شیرودی، ۱۳۸۴: ۸۷) به همان صورت که مردان تبریزی قدم های نخستین را در راه مبارزه و مقاومت در برابر استبداد محمدعلی شاه برداشتند حضور زنان در میان این معترضان قابل ملاحظه است، زمانی که شاه عین الدوله را برای تصرف تبریز فرستاد، او به محاصره شهر دست زد. در محاصره یازده ماهه تبریز، زنان به پختن غذا، دوختن لباس، بافتن جوراب، خیر رسانی جنگ، پرستاری از مجروحان و حتی جنگ با لباس مردانه در میدان رزم پرداختند (همان) کسروی از تیر خوردن یکی از زنان در جنگ تبریز گزارش می دهد و این به معنای حضور فعال تعدادی از زنان در جنگ مقابل با مستبدان بوده است (کسروی ، ۱۳۸۳: ۸۸۴) یکی از این زنان عزت الحاجیه مادر کلنل تقی خان پسیان بود، زنی که وقتی خبر مرگ پسرش را آوردند مجلس جشن ترتیب داد، و خود لباس سفید پوشید و به کسی اجازه نداد، لباس سیاه برتن کند در بین زنان مبارز تبریز، زنانی از گیلان و کردستان دیده می شد که گاه در بین آنان پیرزن شصت و هفت ساله و دختر سیزده و چهارده ساله هم به چشم می خورد (شیرودی ، ۱۳۸۴: ۸۷) در ماجرای مشروطه طلبان تبریز، شاگردان مدارس با پرچم ها و زن ها به طور دسته جمعی در این اجتماعات شرکت می کردند و نجات آذربایجان را از مجلس می خواستند این یک صحنه از صدها صحنه ای است که در دوره مشروطه صغیر تا پیش از توب بستن مجلس همه روز در تهران برپا بود. (ملک زاده ، ۱۳۷۱: ۴۴۹) اگرچه نقش برجسته مبارزه زنان با محمدعلی شاه مستبد با زنان تبریز بود ولی زنان شهرهای دیگر نیز به ایفای نقش پرداختند از جمله زمانی که محمد علی شاه مجلس را به توپ بست و برخی جوانان را که جزو مدافعان مجلس بود را به قتل رساند. مردان جرئت نمی کردند جنازه های افتاده بر زمین شان را بردارند تا دفن کنند بلکه این زنان بودند که این همت را داشتند و مقتولین را به خاک سپردند. (شیرودی ، ۱۳۸۴: ۸۱) در آن زمان زن های روشن فکر و مشروطه خواه انجمن هایی را در تهران تشکیل دادند و برای کمک به نهضت نوین فداکاری ها کردند و در اغلب جلسه های عمومی شرکت می جستند و مردها را به پایداری می خواندند و از بروز احساسات خودداری نمی کردند. (ملک زاده ، ۱۳۷۱: ۵۹۸) در شیراز که قوام الملک یکی از جمله مخالفان مشروطه خواهی بود مورد اعتراض قرار گرفت که حضور زنان نیز در این میان دیده می شود. گفته اند ستارخان تحت تاثیر نامه یکی از زنان تبریزی فرمان حمله به مقر مستبدان شهر تبریز را صادر کرد و در این حمله حداقل بیست زن کشته شدند (شیرودی ، ۱۳۸۴: ۸۵) سالارالسلطان پسر قوام در ملاقاتی که با کنسول انگلیس مقیم شیراز کرده بود چنین گفت زن های تبریز به زن های شیراز نامه نوشته و آن ها را ضد اعیان و اشراف تحریک به انقلاب کرده اند. در نتیجه ناامنی تعدیات

قوام‌الملک و اطرافیانش و مردم بازارها را بسته و تعطیل عمومی نموده‌اند و هزارها نفر در تلگراف-خانه متحصن شده‌اند و از مجلس تبعید قوام‌الملک را از شیراز درخواست نموده‌اند. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۴۵۰) زنان اصفهان نیز در اعتراض به کشتار زنان مشروطه‌خواه ماکو طلا و جواهر و آن چه که برای‌شان سرمایه بوده است را آورده‌اند تا به این طریق از آن‌ها رفع ظلم شود. (ناهد، ۱۳۶۰: ۶۹) گروهی از زنان تبریز زیر عنوان کمیته زنان طی تلگرافی وضع نابه‌سامان تبریز محاصره شده و خطری که مردم این شهر را تهدید می‌کرد، به کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول گزارش می‌دهند. (همان: ۸۱) زنان در ازمیان برداشتن مخالفان نقش داشته‌اند سید محمد یزدی از کسانی بود که در بالای منبر به مخالفت با مشروطه سخن می‌گفت و ذهن‌های مردم را به ناسازگاری به مشروطه سوق میداد به دست یک زن مورد ترور قرار گرفت البته ناموفق بود. در همان موقعی که سید محمد یزدی در میدان و توپخانه بالای منبر می‌رفت و به انتقاد از مشروطه خواهان می‌پرداخت یک نفر زن از میان زن‌ها بلند شد و ششلولی از زیر چادرش بیرون آورد و سه تیر به سوی سید محمد یزدی خالی کرد. کسانی که گرد منبر سیدمحمد بودند به طرف آن زن هجوم بردند و او را با قدره قطعه قطعه کردند. (همان: ۵۶۹) زنانی که دارای سواد و معلومات بودند حتی در زمینه کار فرهنگی سعی می‌کردند در موافقت با آزادی خواهی و مشروطه خواهی قدم بردارند به صورتی که از جمله اقدامات خانم‌های آزادی‌خواه این بود که برای تعلیم و تربیت دختران با حمایت زیاد و صرف وقت و مال و تحصیل و اعانه و کمک چندین مدرسه دخترانه که هنوز باقی است، را تاسیس کرده‌اند. خانم‌هایی که تا حدی از سواد برخوردار بودند بدون مزد و اجر به صورت مجانی با شعور و شرف معلمی آن مدارس را برعهده می‌گرفتند. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۵۹۸)

دستاوردهای مشروطه برای زنان

زنان که می‌شود نقش قابل‌ملاحظه‌شان را در پس از مشروطه دید، به تدریج مسائل خودشان نیز مطرح شد و حتی از مشروطه‌خواهان تقاضاهایی برای در نظر گرفتن حقوق‌شان مطرح کردند برای مثال زنان ایران از تظاهرات زنان انگلستان برای حق رای آگاه بودند این رویدادها را شهباز آزاد در روزنامه چاپ شیراز و صدیقه دولت آبادی در روزنامه چاپ اصفهان منتشر کردند که در تهران به دست عده‌ای می‌رسید. به طور قطع نیز زنان شهرستانی از مخالف و روزنامه‌های پایتخت مطلع می‌شدند (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۸۱) روزنامه‌هایی که بلافاصله بعد از برقراری نظام مشروطیت در داخل کشور انتشار یافتند، همگی در بیداری زنان می‌کوشیدند و افکار مردان را به لزوم تربیت و آموزش دختران آماده می‌ساختند. (ناهد، ۱۳۶۰: ۲۹) ولی این خواسته‌های حق رای، با وجود حضور فعال زنان در انقلاب مشروطه، با موافقت روبرو نشد، چرا که ماده چهار نظام نامه انتخابات، آنان را در کنار محجورین، صغار، متکدیان و مرتکبین قتل و سرقت قرار داد و آن‌ها را از حق رای محروم کرد. (شیرودی، ۱۳۸۴: ۸۶) این بیداری و هوشیاری که در این دوره مشروطه برای زنان پدید آمده بود باعث شد که اینان در عرصه تعلیم و تربیت در مدرسه و داشتن روزنامه فعال باشند عده‌ای از زنان

نیکوکار باسواد و آگاه از خانواده‌های روشنفکر به تاسیس مدارس دخترانه پرداختند هم چنین گروهی از زنان نیز چند انجمن تشکیل دادند که در آن به سخنرانی و آگاهی دادن دیگران می‌پرداختند در همه این اقدامات تأکید می‌شد که هدف فرهنگی محدود است به تقاضاهای تحصیل و بهداشت چنان چه در مجلس شورای ملی با تقاضای تشکیل انجمن که زنان آن را اداره کنند مخالفت شد و روزنامه زنان که صدیقه دولت آبادی در اصفهان آن را منتشر می‌کرد و درباره مسائل سیاسی اظهار نظر می‌کرد توقیف شد. (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۸۱) در واقع سیاسی شدن زنان و مشارکت‌شان در نهضت ملی خیلی زود ابعاد دیگری پیدا کرد و زنان خود مسائل‌شان را مطرح کردند نخستین گام‌ها ایجاد انجمن‌ها و مدارس زنان بود. (آفاری، ۱۳۸۵: ۲۳۹) پس از پیروزی جنبش مشروطیت و برتری سیاسی موج نوگرایی و رونق بازار افکار جدید، زمینه اجتماعی و فرهنگی تاسیس و گسترش مدارس دخترانه فراهم شد. در سال ۱۳۲۶ ه.ق/ ۱۲۸۷ ش طوبی آزموده به کمک میرزا حسن رشدیه مدرسه دخترانه ناموس را در خیابان شاهپور نزدیک چهار راه حسن-آباد تأسیس کرد. هر چند که تاسیس مدرسه پیامدهایی هم داشت مخالفان مدارس دخترانه رفتن دختران به مدرسه را مغایر مذهب می‌دانستند اشعاری انتقادی در مورد آن می‌سرودند و دختران مدرسه را به بی‌عفتی متهم می‌کردند. (فارسانی، ۱۳۷۸: ۱۴) افرادی که در زمینه تحصیل دختران فعالیت می‌کردند برای این که جلوی این تصور را که تحصیل دختران مغایر با علم است را بگیرند به تلاش‌های عمده‌ای دست زدند انتخاب اسامی این مدارس با نام‌های ناموس، عفاف، تربیت، حجاب، مخدرات اسلامی، عفتیه، مسطورات، پردیگان گویای نگرانی‌ها و واکنش‌های اجتماعی در مقابل تأسیس مدارس دخترانه بود و بنیان‌گذاران این مدارس با انتخاب چنین اسامی سعی می‌کرد اطمینان و اعتماد جامعه را به خود جلب کنند. (همان: ۱۴) نتیجه اساسی فعالیت زنان در راه تحصیل دختران و تبلیغاتی که در این موارد در مطبوعات انجام می‌شد منجر به این شد که تحصیل دختران جدی‌تر تلقی گردد در سال ۱۳۳۶ ه.ق ده مدرسه ابتدایی دختران تأسیس شده بود و مبلغان کاتولیک فرانسوی بعد از آذربایجان در تهران نیز مدرسه‌ای برای پسران سنت لویی و مدرسه‌ای نیز برای دختران به نام ژاندارک تاسیس کردند نوه‌های نجم‌السلطنه و دختران جوان فرمانفرما همگی در مدرسه ژاندارک درس خواندند که زنان تارک دنیای فرانسوی آن را ساماندهی می‌کردند به مرور حضور زنان پررنگ‌تر شد. (همان: ۸۹) در سال‌های نخستین پس از مشروطیت تعداد دبستان‌های دخترانه رو به افزایش گذاشت ولی تا اواخر دوره قاجاریه برای دوره اول متوسطه تنها مدرسه آمریکایی و مدرسه فرانسوی ژاندارک برای دختران وجود داشت و تعداد دانش‌آموزان آن حتی به ۲۰۰ نفر نمی‌رسید. (همان: ۱۶) دستاورد مشروطه‌خواهی زنان تنها به تاسیس مدارس منحصر نماند آن‌ها توانستند انجمن‌های مستقل به خود نیز تاسیس کنند که از فعالیت‌های سیاسی شان خبر می‌داد انجمن مخدرات وطن را شصت زن در ۱۹۱۰م در تهران

تأسیس کردند اعضای این انجمن از تحریم اجناس خارجی و منع وام گرفتن از خارجی‌ها حمایت کردند و در امور خیریه مانند تأسیس مدارس دخترانه، کلاس‌های سوادآموزی بزرگسالان و یتیم‌خانه، مشارکت کردند. در تهران در بسیاری از موارد با یکدیگر در تماس بودند و تبادل نظر می‌کردند. (آفاری، ۱۳۸۵: ۲۴۵) یکی از کارهای چشمگیر این انجمن ساختن یک مدرسه شبانه روزی برای دختران بی بضاعت بود این مدرسه در خیابان ولی آباد تهران قرار داشت و در حدود صد دانش‌آموز در آن جا به رایگان تحصیل می‌کردند از کارهای مهم دیگر انجمن وطن مخالفت قاطع با اولتیماتوم معروف روس وانگلیس بود که با برپایی گردهمایی بزرگی در جلوی مجلس انجام گرفت در این تظاهرات حتی زنان کفن پوشیده و سخنرانی‌های پر شوری در دفاع از وطن انجام دادند بانوان صدیقه دولت آبادی، دره المعالی، ماهرخ گوهرشناس، آغا شاهزاده امین، همسر ملک-المتکمین و همسر حاج‌میرزا حسن از اعضای این انجمن بودند. (ناهد، ۱۳۶۰: ۱۰۸)

نتیجه گیری

پیش از انقلاب مشروطه و حوادثی که در ادامه آن روی داد حضور زنان در حوادث تاریخی چندانی قابل ملاحظه نبود و حقوق زنان و اندیشه و آرمان‌های زنان نمی‌توانست در سطح وسیعی انعکاس یابد ولی آشنایی زنان با حقوق‌شان و افزایش معلومات خود باعث شد که زنان بتوانند به تدریج جایگاه خود را در سطح سیاسی و اجتماعی در اجتماع بیابند و حضور فعالی در حوادث سیاسی داشته باشند، البته گاه احساسات دینی و وابستگی‌شان به رهبران مذهبی باعث می‌شد که زنان به مانند مردان در حمایت از روحانیت مبارز با بیگانه و استبداد تلاش کنند، حضور مسلحانه زنان و فداکاری‌هایی که از آن‌ها در حوادث مشروطه گزارش شده است نشان می‌دهد که چه قدر مفهوم وطن‌خواهی و عشق به دیانت راستین در میان توده‌های مردمی نفوذ کرده است. به این ترتیب حتی زنان برای اجرای بیشتر خواسته‌های وطن خواهانه انجمن‌هایی را نیز برپا کرده‌اند تأسیس روزنامه‌ها و مدارس برای اولین بار در دوران مشروطه ایجاد شد و این بیانگر این است که زنان توانسته بودند نسبت به قبل حضور بیشتری در اجتماع داشته باشند و نقش سازنده خود را ایفا کنند هرچند در ابتدا حضور زنان در امر تعلیم و تربیت و عرصه‌های چون روزنامه‌نویسی و فعالیت‌های سیاسی با مخالفت‌هایی همراه می‌شد ولی زنان توانستند این حضور سازنده را تثبیت کنند و همراه و همگام با مردان در فعالیت‌های تاثیر گذار سیاسی و اجتماعی نقش داشته باشند.

منابع

۱. اتحادیه، منصوره (۱۳۸۹)، زنانی که زیر مقنعه کلاه داری کردند (زندگی نجم السلطنه) تهران: نشر تاریخ ایران
۲. آفاری، ژانت (۱۳۸۵)، انقلاب مشروطه، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر بیستون

۳. ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۷۸)، اسنادی از مدارس دخترانه از مشروطیت تا پهلوی، تهران: انتشارات اسناد ملی ایران
۴. تاج السلطنه (۱۳۶۱)، خاطرات تاج السلطنه، محقق منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران
۵. دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، حیات یحیی ج ۱، تهران: عطار
۶. شوستر، مورگان (۱۳۶۸) اختناق ایران، مترجم ابوالحسن موسوی شوستری، چاپ ششم تهران: انتشارات صفی علیشاه
۷. شیروودی، مرتضی (۱۳۸۴) نقش اجتماعی زنان در جامعه معاصر ایرانی. پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۲
۸. عین السلطنه (۱۳۷۸) روزنامه خاطرات عین السلطنه، جلد سوم، محقق و مصحح مسعود سالور، ایرج افشار، تهران: نشر اساطیر
۹. کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۸۴) تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیر کبیر
۱۰. کسروی، احمد (۱۳۸۳) تاریخ مشروطه، تهران: امیر کبیر
۱۱. ملک زاده، مهدی (۱۳۷۱) تاریخ انقلاب مشروطه جلد دوم، تهران: نشر علمی و فرهنگی
۱۲. ناهید، عبدالحسین (۱۳۶۰) زنان در جنبش مشروطه، تبریز: نشر احیا
۱۳. نجم آبادی، افسانه (۱۳۸۱) حکایت دختران قوچان (از یاد رفته های انقلاب مشروطه)، چاپ دوم تهران: انتشارات روشن گران و مطالعات زنان تهران
۱۴. یغمایی، اقبال (۱۳۷۶) شهید راه آزادی سید جمال واعظ، تهران: نشر توس

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم، شماره بیست و سوم، تابستان ۱۳۹۷)

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری ابوعلی مسکویه

الهام شیرین زبان آذر^۱

چکیده

تاریخ‌نویسی ایرانیان از زمان کهن تا سالهای حکومت قاجارها، به جز استثناهای نادر، روایت اغراق-گونه، غیر انتقادی و غیر تحلیلی و تعلیلی سرگذشت پادشاهان و سیاست و جنگهای آنها برای جهانگیری و جهانداری بوده است. ابوعلی مسکویه، فیلسوف و مورخ دوره حکومت آل بویه، از معدود مورخانی است که ضمن انتقاد از چنین شیوه‌ای، استفاده از خرد در سنجش حوادث تاریخی و بررسی انتقادی و تعلیلی آنها را مدنظر قرار داده و خواسته است اثر متفاوتی بیافریند. بررسی میزان موفقیت مسکویه در خلق اثر مورد نظر خویش که در آن فاصله میان بینش تاریخی و روش تاریخ‌نویسی وی به حداقل رسیده باشد، موضوعی است که در این تحقیق مورد پژوهش قرار می‌گیرد. نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد، اگر چه مسکویه در تألیف مهمترین اثر تاریخی خود-تجارب الامم-، با پرداختن به علل وقوع حوادث، تجزیه و تحلیل آنها بر اساس عقل و منطق و پرهیز از اغراق و چاپلوسی، اثر متفاوتی را آفریده است ولی در بها دادن به حوادث سیاسی و نظامی و عدم توجه به اجتماع، اقتصاد و فرهنگ، به همان راه پیشینیان رفته و نتوانسته است فاصله بین دیدگاه-هایش در مقدمه و عملش در تاریخ‌نویسی را کاملاً از بین ببرد.

واژه‌های کلیدی: ابوعلی مسکویه، تجارب‌الامم، تاریخ‌نگری، تاریخ‌نگاری.

^۱ . کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه الزهراء.

Historicism and Historiography Abu Ali Maskouee

abstract

The history of Iranians from ancient times to the Qajar dynasty, with the exception of rare exceptions, has been an exaggerated, non-critical, non-analytical and pedagogical account of the history of the kings and their policies and wars for Jahangiri and Jahandari. Abu Ali Meskouei, a philosopher and historian of the Al Boyah government, is one of the few historians who criticize such a method, considering the use of reason in measuring historical events and critically examining them, and has asked for a different effect. Investigating the success of Maskway in creating his own work, in which the distance between historical insight and his historiography method is minimized, The subject matter of this research is being investigated. The result of this research shows, Although Maskvoyh has created a different work in the compilation of his most important historical work, addressing the causes of events, analyzing them based on reason and avoiding exaggeration and flattery. But in treating the political and military events and not paying attention to society, economics and culture, he has gone the same way past and has not been able to completely eliminate the distance between his views on the introduction and practice of historic writing.

Key words: Abu Ali Meskoveh, Experiences of Alam, Historiography, Historiography.

مقدمه

ابوعلی مسکویه شاعر، ادیب، ریاضی‌دان، فیلسوف و متکلم قرن چهارم هجری، از نخستین مورخان ایرانی است که از نگارش روایت گونه تاریخ که طبری و هم‌قطارانش آن را دنبال کرده‌اند، انتقاد کرد و در تألیف «تجارب الامم»، خرد را ضابطه سنجش و تحلیل حوادث قرار داد. او در این کتاب به وقایعی پرداخت که امکان وقوع آنها با عقل سازگار است و - به زعم وی - دانستن آنها فایده‌ای را برای انسانها به همراه داشت. به همین دلیل از نوشتن حوادث خارق‌العاده و معجزات پیامبران که

ماوراء طبیعی بوده و سنجش علل وقوع آنها با عقل انسان امکان پذیر نبود و در نتیجه، فایده‌ای از آن مستفاد نمی‌شد، پرهیز کرد. همین عوامل، اثر او را متفاوت و متمایز از آثار دیگر مورخان پیشین و زمانه‌اش ساخت. و سبب شد که عده‌ای او را هم‌ردیف ابن خلدون قلمداد کرده و نخستین مورخ ایرانی بدانند که به فلسفه تاریخ پرداخت. پژوهش حاضر در صدد است با بررسی بینش تاریخی و شیوه تاریخ‌نویسی مسکویه، نشان دهد وی در کاربردی کردن دیدگاه‌های خود در تاریخ‌نویسی و از بین بردن فاصله بین نظر و عمل تا چه اندازه موفق بوده است و اثر او در آن دوره تاریخی و در قیاس با سایر آثار تاریخی چه اهمیتی داشته است.

بررسی تفکر تاریخی و شیوه تاریخ‌نگاری هر مورخی، بدون توجه به زندگی فردی و اجتماعی وی و زمانه‌ای که در آن نشو و نما یافته و به ارائه دیدگاهها و خلق آثار پرداخته، کاری عبث و بیهوده است. بر همین اساس، پرداختن به زندگی و زمانه ابوعلی مسکویه، به عنوان مقدمه‌ای جهت بررسی بینش و روش تاریخ‌نگاری او، لازم و ضروری می‌نماید. لذا در این پژوهش ابتدا فصلی کوتاه در باره زندگی مسکویه و زمانه او که از آن به عنوان «عصر رنسانس اسلامی» (متز، ۱۳۶۴، ۹/۱) یاد کرده‌اند، نوشته می‌شود. سپس دیدگاه‌های او درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری مطرح می‌گردد و در نهایت، شیوه مسکویه در تاریخ‌نویسی و انطباق آن با تاریخ‌نگری وی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

زندگی و زمانه ابوعلی مسکویه

ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه در ربع اول سده چهارم هجری در شهر ری متولد شد. در باره نام، تاریخ تولد و مذهب وی اختلاف نظر هست. عده‌ای به خطا او را «ابن مسکویه» نامیده‌اند (ابوسلیمان سجستانی، ۱۹۷۴م، ۳۴۶؛ بیرونی، ۱۳۷۰، ۸۳) در حالی که ابوعلی در مواضع متعددی، خود را «ابوعلی مسکویه» خوانده است. معاصران و دوستانش نیز «مسکویه» را به عنوان او، نه پدر و جدش دانسته‌اند. (ثعالبی، ۱۳۵۳ق، ۹۶/۱)

سال تولد مسکویه را ۳۲۰، ۳۲۵ و ۳۳۰ ه.ق نوشته‌اند. مسکویه خود در تجارب الامم در آغاز گزارش رویدادهای سال ۳۴۰ به «طول مصاحبت و کثرت مجالست» با ابومحمد مهلبی، وزیر معزالدوله بویه (ف ۳۵۲) اشاره کرده است و در حوادث سال ۳۴۱ هجری می‌گوید: «من در آن هنگام ندیم او بوده‌ام». (ابوعلی مسکویه، ۱۶۳/۶، ۲۰۶ و ۲۴۷) بعید است که مسکویه در آن تاریخ کمتر از ۲۰ سال داشته باشد. بنابراین، او می‌بایست در حوالی سال ۳۲۰ زاده شده باشد.

یاقوت حموی، مسکویه را مجوسی نو مسلمان خوانده است (یاقوت، معجم‌الادبا، ۱۰/۵ به نقل از امامی، ۱۳۷۹، ۴۹) اما با توجه به نام پدر و جد وی - محمد و یعقوب - عبارت آغازین تجارب الامم «سپاس خدای راست پروردگار جهانیان که سپاسگذارانه‌اش می‌ستاییم و درودهای او را بر پیامبرش محمد و دودمان پاکش می‌فرستیم» (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۱/۱)؛ اظهار ارادت ویژه به امامان

شیعه در مواضع مختلف تجارب الامم و تأکید نویسندگان متأخرتر (شوشتری، ۱۳۶۵، ۱۸۹/۲)، مسکویه به احتمال زیاد مسلمان شیعه بوده است.

دوران زندگی طولانی ابوعلی مسکویه که حدود یک قرن به طول انجامید، با دوره حکومت خاندان آل بویه و اوج شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی در قرنهای چهارم و پنجم هجری همزمان بوده است. در این دوره قدرت دستگاه خلافت عباسی به ضعف گرایید و سلسله‌های مستقل و نیمه-مستقل سامانیان، بویه‌یان، حمدانیان و ... در گوشه و کنار جهان اسلام سر بر آوردند و در تأسیس مراکز و مجالس علمی و فرهنگی و جذب دانشمندان و ادیبان به دربارهای خویش، با یکدیگر به رقابت پرداختند. ابوعلی مسکویه از جمله دانشمندی بود که در بسیاری از این مراکز علمی همچون ری، بغداد و اصفهان حضور داشت و با دانشمندی چون ابن سینا (۳۷۳-۴۲۸ ه.ق)، ابن-الخمار (متولد ۳۳۱ ه.ق) بدیع‌الزمان همدانی (متوفای ۳۹۸ ه.ق)، ابوبکر خوارزمی (متوفای ۳۸۲ ه.ق)، ابوحنیفان توحیدی (۳۲۰-۴۱۴ ه.ق)، ابومنصور ثعالبی (۳۰۵-۴۲۹ ه.ق) ابوسلیمان سجستانی (متوفای ۳۹۱ ه.ق) و وزیران و امیران دانشمندی مثل ابومحمد مهلبی، ابوالفتح بن عمید، ابوالفضل بن عمید، عضالدوله و ... داد و ستد فکری و فرهنگی داشت و از منابع فراوان کتابخانه‌های دربارها استفاده می‌کرد. از این رو می‌توان گفت، مسکویه و آثار وی منبع دست‌اولی برای بررسی روزگاری است که از لحاظ سیاسی، عصر تجزیه فرمانروایی خلفای عباسی و ظهور سلسله‌های مستقل در جهان اسلام و از لحاظ علمی و فرهنگی اوج شکوفایی و عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی بود که از آن به عنوان «رنسانس اسلامی» یاد کرده‌اند. (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۲۰/۱-۲۱)

ابوعلی مسکویه پس از گذراندن دو دهه اول زندگی در زادگاه خویش، راهی بغداد شد و در مجالس درس ابوسلیمان سجستانی و ابو محمد مهلبی شرکت کرد و مصاحب و ندیم خاص وی گردید. مهلبی بنا بر نقل مسکویه در ۲۷ رجب ۳۵۲ در حمله به عمان با زهری که به او خورانده شد به قتل رسید و بعد از سیزده سال و سه ماه وزارت، از صحنه قدرت حذف شد. (ابوعلی مسکویه، ۱۳۷۶، ۲۶۹/۶)

مسکویه بعد از وفات بزرگترین حامی‌اش در مرکز خلافت، بغداد را به قصد ری که در این زمان با آن شهر رقابت می‌نمود، ترک کرد. درباره علت این مهاجرت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- آزار مخالفان مهلبی و خود مسکویه. ۲- جاذبه‌های شخصیت فرهنگی و سیاسی ابن عمید که یکی از بزرگان و دانشمندان عصر بود و در ری حضور داشت. ۳- کار در کتابخانه بزرگی که ابن عمید آن را در سال ۳۵۵ هجری گسترش داده بود و در آن حدود یکصد چارپا یا بیشتر کتاب در همه گونه دانش، حکمت و ادب وجود داشت. (ابوعلی مسکویه، ۱۳۷۶، ۲۷۷/۶-۲۷۸) ۴- علاقه به علم‌کیمیا و آشنایی با ابوطیب رازی که در این علم متخصص بود.

مسکویه در نزد ابوالفضل بن عمید به عنوان خازن کتابخانه، ندیم و مربی فرزندش ابوالفتح خدمت می‌کرد. با توجه به شیفتگی وی نسبت به ابن عمید، تأثیر سلوک، دانش و عمل سیاسی ابن عمید

بر او زیاد بوده است. وی در مدت هفت سالی که در مناصب مذکور خدمت می‌کرد از دانش ابن عمید و کتابخانه او بهره فراوان برد. در واقع، مواد اولیه تألیفاتی را که سالها بعد به رشته تحریر در آورد، از این طریق کسب نمود. (روزبهانی، ۱۳۸۵، ۵۰).

بعد از مرگ ابوالفضل بن عمید پسرش ابوالفتح به وزارت رکن‌الدوله رسید. او از سال ۳۶۰ تا ۳۶۶ وزارت داشت و ظاهراً مسکویه در این مدت همچنان خازن و ندیم او بوده است. بعد از مرگ رکن‌الدوله در سال ۱۳۶۶ مؤیدالدله، حاکم ری، به دستور برادرش عضدالدوله، امیرالامرای جدید خاندان بویه، ابوالفتح را به قتل رساند. با قتل او، مسکویه احتمالاً به دلیل ناسازگاری با صاحب بن عباد، وزیر موبدالدوله، آشنایی با عضدالدوله و استفاده از مجالس پر رونق علمی و فرهنگی بغداد، به دربار عضدالدوله در بغداد رفت و خازن کتابخانه، ندیم، سفیر و از کارگزاران ویژه او شد و از خود عضدالدوله، مجالسی که در دربار او برپا می‌شد و کتابخانه‌های بغداد استفاده فراوان برد. (قمی، ۱۳۵۵، ۲۲۵/۱-۳۳۶؛ ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۱/۱) مسکویه نوشتن تجارب الامم را در همین زمان شروع کرد و قصد داشت آن را به عضدالدوله پیشکش کند ولی مرگ زودهنگام عضدالدوله در ۳۷۲ ه.ق ادامه و اتمام کتاب را به سالهای بعد از مرگ عضدالدوله موکول کرد.

ابوعلی بعد از مرگ عضدالدوله به خدمت پسرش صمصام‌السلطنه رسید و از ندیمان و اعضای مجلس ابن سعدان وزیر او شد. او قسمت اعظم آثار و نوشته‌هایش را در مدت ده ساله بین ۳۷۲ تا ۳۸۲ به نگارش درآورد و به لحاظ موقعیت علمی و اجتماعی به چنان درجه‌ای رسید که سجستانی معرفی کامل وی را به نگارش رساله‌ای جداگانه حواله داد. (روزبهانی، ۱۳۸۵، ۸۲) با مرگ ابن سعدان و پایان مجلس او، اطلاعات ما در مورد زندگی مسکویه محدود می‌شود. تا این حد اطلاع داریم که او از بغداد به ری رفته و در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم، به دلیل مخالفت‌های ابوالعباس ضبی، وزیر فخرالدوله و مجدالدوله با او، اوضاع نابسامان ری و به خصوص جذابیت‌های فضای علمی اصفهان که در نتیجه تلاش‌های ابن کاکویه به وجود آمده بود، رهسپار اصفهان شد و تا زمان فوتش در نهم صفر ۴۲۱ در محله خواجه سکونت داشت و بعد از فوتش در همان شهر و احتمالاً در همان محله مدفون گشت. (خوانساری اصفهانی، ۲۵۳۶، ۴۴۶/۱-۴۴۷؛ نوری، ۱۳۷۹، ۱۵۲-۱۵۳)

استادان ابوعلی مسکویه به درستی شناخته نیستند. درباره آنها همین قدر می‌دانیم که او تاریخ طبری را نزد ابواحمد علی بن کامل قاضی از شاگردان طبری، کیمیا را نزد ابوطیب رازی، علوم اوایل را نزد ابن خمار خوانده است. (حلبی، ۱۳۶۵، ۱۳۰)

نویسندگان متقدم و متأخر نزدیک به ۳۰ اثر شامل کتاب، رساله، قطعاتی از اشعار تازی و وصایا، از ابوعلی مسکویه برشمرده‌اند که از مشهورترین آنها می‌توان به «تهذیب‌الاخلاق» در فلسفه اخلاق، «جاویدان خرد» در فلسفه عملی و «تجارب‌الامم» در تاریخ اشاره کرد.

تاریخ‌نگری یا دیدگاه مسکویه در مورد تاریخ

رویکرد ابوعلی مسکویه به تاریخ مبتنی بر تجربه‌اندوزی و پندگیری از آن است. بدین معنی که او در تاریخ بیش از هر چیز به جنبه عبرت‌آموزی توجه دارد و تاریخ را مشحون از حوادثی می‌داند که همتایش در آینده رخ خواهد داد؛ چون کارهای جهان همانند و در خور یکدیگرند. کسی که با مطالعه تاریخ از رویدادهای گذشته آگاهی پیدا می‌کند، گویی خود در زمان آن حوادث زیسته و همگی را تجربه کرده است. بنابراین در برخورد با رویدادهای مشابهی که در آینده روی می‌دهد، از تجارب گذشته استفاده می‌کند اما کسی که از امور گذشته آگاهی نداشته و پیش‌آمدها را جز پس از روی دادن باز نشناسد، در برابر دشواریها سرگشته و بی‌خود می‌گردد.

بنابراین، از نظر مسکویه حوادثی ارزش ثبت و انتقال دارند که بتوان در پیش‌آمدهای نیک و بد آینده از آنها پند و عبرت گرفت. از این رو، حوادث قبل از طوفان نوح که ارزش تاریخی ندارند و نمی‌توان صحت و سقم آنها را با عقل سنجید؛ اسطوره‌ها و افسانه‌ها که سودشان جز خواب آوردن و سرگرمی نیست و نیز معجزات پیامبران که مربوط به امور ماوراء طبیعی و خارج از اراده و تجربه بشر هستند و نمی‌توان از نتایج آنها استفاده کرد، فرو گذاشته شده‌اند. (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۳) ملاک و معیار مسکویه برای سنجش ارزشمندی و پندآموز بودن حوادث، دانش و خرد اوست. وی با کمک عقل و دانش خود به گزینش و ثبت رویدادهایی می‌پردازد که همانند آن در آینده اتفاق خواهد افتاد و استفاده از نتایج رویداد قبلی برای نحوه برخورد با رویداد بعدی مفید خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۸۶، ۱۹۳)

ابوعلی مسکویه همانند سایر مورخان اسلامی، مشیت الهی را حاکم نهایی تمام امور عالم می‌داند. او هر چند انسانها را دارای خواست و اراده‌ای می‌داند که رویدادها را می‌آفریند ولی خواسته آنها زمانی محقق می‌شود که از طرف خدا مورد حمایت قرار می‌گیرد. از نظر مسکویه «از پیش‌آمد بد جز به یاری خدا، برکنار نتوان بود، و به پیش‌آمد نیک، جز به کارسازی او امید نتوان داشت.» (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۳)

مسکویه به بخت و اقبال نیز اعتقاد دارد. به عقیده او بعضی از رویدادها نه به اراده و خواست کسی، بلکه به صورت شانسی و اتفاقی روی می‌دهد و پندی از آنها نمی‌توان گرفت. هر چند آوردن آنها در تجارب‌الامم با هدف کلی مسکویه در تضاد است ولی او بعضی از آنها را در کتابش می‌نویسد؛ «از آن روی که انسان این‌گونه رویدادها، و همانند آن را در شمار آرد، و در دل و گمان خویش نگاه دارد، تا در نزد او از دفتر پیش‌آمدها و آنچه روی دادن ماندش را چشم می‌دارد، نیفتد.» (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۳)

نگاه مسکویه به تاریخ کارکردگرایانه است. او تاریخ را نه به عنوان علم مستقل، بلکه وسیله‌ای برای آگاه ساختن پادشاهان، وزیران، فرماندهان و دیگر کارگزاران، از تدابیر و ترفندهای گذشته و استفاده از آنها در برخورد با پیش‌آمدهای مشابه آینده می‌داند. شاید انتخاب اسم «سیرالملوک»

یا «سیاست‌نامه» برای کتاب مسکویه بهتر و با مسمی‌تر از «تجارب‌الامم» بود. چون هدف اصلی نویسنده، نشان دادن راه و رسم پادشاهی و نحوه حکومت کردن به حاکمان زمانه‌اش است. به همین دلیل، او بسیاری از حوادث مهم تاریخی را که اکثر مورخان قبلی و بعدی در آثار خودشان آورده‌اند، فرو می‌گذارد و در مقابل، اندرز اردشیر یا زندگی‌نامه خود نوشته انوشیروان و سخنرانی او را که هیچ حادثه تاریخی را وصف نمی‌کند و فقط درباره نحوه حکومت و کشورداری مسائلی را مطرح می‌کند، در کتاب خویش می‌آورد. به نظر می‌رسد، مسکویه تاریخ را بهترین قالب برای بیان دیدگاه‌های سیاسی خود به حاکمان زمانه‌اش تشخیص می‌دهد و حتی احتمالاً در مواردی نظرات خویش را از زبان یکی از پادشاهان بزرگ و موفق قدیمی همچون اردشیر، خسرو انوشیروان بیان می‌کند تا تأثیر بیشتری در پادشاهان معاصرش داشته باشد. این فرض بیشتر از این روی مطرح می‌شود که موضوعاتی همچون اندرز اردشیر در هیچ یک از تاریخ‌های قدیمی همچون طبری که منبع اصلی مسکویه درباره ایران باستان می‌باشد، نیامده است و مینوی آن را بعد از اوستا، قدیمی‌ترین سندی می‌داند که در کتاب تجارب‌الامم آمده است. (نامه تنسر، ۱۳۵۲، مقدمه ۱۹) اینکه مسکویه دیدگاه‌های خویش را از زبان دیگران مطرح کرده یا واقعاً این مطالب را در آثار قدیمی دیده است، نیاز به بررسی و تأمل بیشتری دارد.

بر خلاف ادعای کسانی که مسکویه را همانند ابن خلدون از پیشروان طریقه علمی تاریخ یا در شمار پیشقدمان فلسفه تاریخ قلمداد می‌کنند؛ (زرین‌کوب، ۱۳۷۹، ۷۱) وی تنها در سه صفحه به مسائل نظری تاریخ پرداخته و در آن نیز بیشتر درباره جنبه عبرت‌آموزی تاریخ بحث کرده است. در حالی که ابن خلدون یک جلد از تاریخ خودش را به تبیین و تفسیر مسائل مختلف نظری تاریخ اختصاص داد و تمام آثار مورخان قبلی را به دلیل عدم برخورد انتقادی با مسائل و نپرداختن به موضوعات غیر سیاسی مورد انتقاد قرار داد. او همچنین راه و رسم نوشتن تاریخ درست را به مورخان نشان داد؛ (ابن خلدون، ۱۳۸۲، مقدمه) هر چند خودش در «العبر» از گفته‌های خود پیروی نکرد. در حالی که انتقاد مسکویه از شیوه‌های گذشته تاریخ‌نگاری، تنها به درآمیختن افسانه و تاریخ از سوی مورخان قدیمی ختم شد. البته خودش نیز نتوانست از این امر کاملاً دوری گزیند. حتی در مقدمه کتابش به این موضوع اعتراف کرد: «با این همه، این کتاب از دلنشینی افسانه‌ها که در آن گونه از گزارش‌هاست و ما آن را رها کرده‌ایم، تهی نباشد» (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۳)

تاریخ‌نگاری یا شیوه مسکویه در تاریخ‌نویسی

مهمترین ویژگی تاریخ‌نگاری مسکویه که او را از پیشینیان و معاصرانش متمایز کرده است، برخورداری از روح انتقادی و تبیین‌تعلیلی و تحلیلی تاریخ است. او با اینکه اکثر اطلاعاتش درباره ایران باستان را از طبری اخذ کرده و حتی همچون او، روش سالشماری را برای بیان مطالبش برگزیده است، اما بر خلاف طبری، از شیوه روایی پرهیز کرده و آن را مورد انتقاد قرار داده است.

مسکویه در بیان هر حادثه‌ای، بیش از هر چیز، علل وقوع آن را مورد توجه قرار می‌دهد. برای مثال، در مورد علت نابودی قباد می‌نویسد: «سبب نابودی کوات، دید نادرست، و تباهی آیین و سستی وی در کشورداری بوده است.» (همان، ۱۵۸) وی در مواردی نیز که امکان وقوع رویدادی با عقل سازگار نیست، از بیان خودداری می‌کند. در مورد نمرود می‌گوید: «از اخبار او آنگونه که در خور این کتاب باشد، به ما نرسیده است، جز آنچه مانی گفته است که راست نیست و ما آن را نیاورده‌ایم» (ابوعلی مسکویه، ۱۳۶۹، ۶۱)

شاید چندان پر بی‌راه نباشد که بگوییم مسکویه در استفاده از «قانون مطابقت» پیشرو ابن خلدون بوده است. چون او نیز همچون ابن خلدون، اخبار و اطلاعات موجود در منابع را با عقل مطابقت می‌داد و اگر در درست بودن آنها تردید می‌نمود، از ذکرشان پرهیز می‌کرد. مثلاً او در جایی که از جنگ میان ایران و توران سخن می‌گوید، گفته‌های پارسیان در مورد شمار کشتگان را مطابق عقل ندانسته و از بیان آن صرف‌نظر می‌کند: «پارسیان شمار کشتگان را چندان کلان گفته‌اند که نوشتن آن را خوش نداشته‌ام» (همان، ۷۶)

مسکویه در گزینش و ثبت افسانه‌ها نیز به صورت گزینشی عمل می‌کند. او هر چند در مقدمه اعلام می‌کند که افسانه‌ها را به این دلیل که هیچ پندی از آنها نمی‌توان گرفت، نمی‌نویسد؛ ولی در عمل آنهایی را که با عقل سازگار هستند یا با اندک جرح و تعدیلی، به صورت واقعی جلوه می‌کنند، ذکر می‌کند اما آنهایی را که کاملاً افسانه و غیر واقعی می‌نمایند، از تاریخ خود حذف می‌کند. مثلاً او روایت مورخان در مورد دو مار آدم‌خوار در دوش ضحاک را این گونه تغییر داده و به عقل نزدیکتر می‌کند: «بر دوش وی دو زایدۀ گوشتین بر آمده بود که به خواست خود، آنها را چون دو دست خویش می‌جنبانید، و به دروغ می‌گفت که دو ماراند، تا فرودستان و نابخردان از وی بهراسند. آنها را در زیر جامۀ خویش پنهان می‌داشت.» (همان، ۵۸) اما در شرح جنگ کی‌کاووس و توران از ذکر مواردی که کاملاً غیر عادی و افسانه می‌نماید، خودداری می‌کند از جمله: «پارسیان را در اینجا افسانه‌هایی است و پندارند که دیوان به فرمان کی‌کاووس بوده‌اند. برخی پندارند که سلیمان داود بدیشان چنین فرموده بوده است. با افسانه‌های دیگری که ناشدنی است. همچون بردن به آسمان و ساختن گنگ دژ با بارویی از زر و سیم و آهن و مس، و اینکه آن شهر میان آسمان و زمین بوده است...» (همان، ۷۲)

آنچه در تجارب الامم، بیشتر به چشم می‌خورد، سخن از نیرنگها و سیاست‌هایی است که برخی از افراد به کار می‌برند. البته این موضوع قبلاً در مقدمۀ کتاب نیز مطرح می‌شود. این نیرنگها که بیشتر در مورد جنگها و چگونگی غلبه بر دشمن و نیز نحوه کشورداری است، از آن روی مطرح می‌شوند که فرماندهان و امیران آل بویه، به عنوان تجربه و پند، از آنها استفاده کنند.

یکی از ضعف‌های عمده مورخان ایرانی از زمان قدیم تا عصر مشروطه، بی‌توجهی به امور غیر سیاسی و نظامی بوده است. این نقص در کتاب مسکویه نیز به وضوح خود را نشان می‌دهد. او نیز

همانند سایر مورخان، زندگی سیاسی شاهان، وزیران، امیران و دیگر بزرگان حکومت و جنگ و سیاست آنها برای جهانگیری و جهاننداری را در کانون توجه قرار داده و به امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نیز طبقات پایین جامعه توجه نکرده است. بنابراین، می‌توان گفت «تجارب الامم» اسم بی‌مسمایی است که مسکویه بر کتاب خویش گذاشته است؛ چون در آن هیچ توجهی به تجارب توده صورت نگرفته، بلکه تجربه پادشاهان و فرماندهان سپاه گذشته جهت استفاده همگان فعلی و آینده آنها ثبت و ضبط شده است. از این لحاظ بهتر بود اسم کتاب «تجارب الملوک» می‌بود. تجارب الامم، تاریخ عمومی است که رویدادها را از زمان طوفان نوح تا سال ۳۶۹ ه.ق دربرمی‌گیرد. در این کتاب با کمال تعجب، در مورد سه دوره مهم مطلبی نوشته نشده یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است: دوران قبل از طوفان نوح، دوره پیامبر اسلام و نیم قرن میان ۳۶۹- سال اتمام مطالب کتاب- تا ۴۲۱ ه.ق- فوت مسکویه- دلیل مسکویه برای نپرداختن به دوره اول، عدم اعتماد به اطلاعات آن دوره، درآمیختن افسانه و تاریخ و به دست نیامدن پند و عبرت از تاریخ دوره مذکور است. در حالی که او در دوره بعد از طوفان نوح، تاریخ را از سلسله‌های اسطوره‌ای پیشدادیان و کیانیان شروع می‌کند.

منابع مسکویه برای نوشتن چنین تاریخی متفاوت بوده است. درباره تاریخ ایران باستان، منبع اصلی مسکویه، تاریخ طبری می‌باشد. مسکویه از این اثر مطالب و رویدادهایی را گزینش و اخذ می‌کند که فایده و پندی از آنها کسب می‌شود. در موادی نیز، افزون بر اطلاعات طبری، مطالبی همچون اندرز اردشیر را از کتب دیگر اقتباس و ثبت می‌کند.

مدح و ثنای حاکمان زمانه، به خصوص آنهایی که آثار تاریخی به دستور ایشان یا برای پیشکشی به آنان نوشته می‌شود، یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری ایرانی است. تقریباً در تمام کتابهای تاریخی، ظلم و ستم و غارتگری پادشاهان خودی فروگذاشته و در مقابل، اقدامات نیک آنها بزرگ جلوه داده می‌شود. در واقع کمتر مورخی از اغراق و چاپلوسی نسبت به حاکم متبوع خود بری می‌ماند. اما مسکویه از جمله نادر مورخانی است که تاریخ خود را درکمال بی‌طرفی نوشته است. او نه تنها از امیران و وزیران آل بویه جانبداری نکرده بلکه نیک و بد خوی و کردارشان را با بی‌طرفی شگرفی باز نموده است.

نتیجه‌گیری

نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد، اگر چه مسکویه در تألیف مهمترین اثر تاریخی خود- تجارب الامم- با پرداختن به علل وقوع حوادث، تجزیه و تحلیل آنها بر اساس عقل و منطق، پرهیز از اغراق و چاپلوسی، و نپرداختن به افسانه‌ها و اسطوره‌ها و معجزات که موضوعات ماورای طبیعی هستند و عبرتی را نمیتوان از آنها گرفت، اثر متفاوتی را آفریده است اما در بها دادن به حوادث سیاسی و نظامی و عدم توجه به اجتماع، اقتصاد و فرهنگ، به همان راه پیشینیان رفته و نتوانسته است فاصله

بین دیدگاه‌هایش در مقدمه و عملش در تاریخ‌نویسی را کاملاً از بین ببرد. او هر چند اسم کتابش را تجارب الامم نامیده است و در نگاه نخست از عنوان کتاب چنین بر می‌آید که در مورد تجربه امت-ها و ملت‌های مختلف سخن گفته است اما در متن کتاب تنها به تجربه سیاسی و نظامی پادشاهان، امرا و خلفا پرداخته است و همچون مورخان سلف خویش هیچ اهمیتی به زندگی مردم عادی و طبقات پایین جامعه نکرده است و کتابش بیشتر تجارب ملوک را در برمی‌گیرد. با این حال، ابوعلی مسکویه را به خاطر توجه به علل حوادث و تحلیل علّی و معلولی رویدادها و پرهیز از اغراق و چاپلوسی و نیامیختن افسانه و اسطوره به تاریخ می‌توان از بزرگترین و تأثیرگذارترین مورخان زمانه‌اش دانست.

منابع و مأخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۸۲)، مقدمه ابن خلدون، ج ۱ و ۲، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم.
۲. ابوسلیمان سجستانی، محمد بن طاهر، (۱۹۷۴م)، صوان الحکمه، به کوشش عبدالرحمن بدوی، تهران.
۳. ابوعلی مسکویه، احمد بن محمد، (۱۳۶۹)، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
۴. ابوعلی مسکویه، احمد بن محمد، (۱۳۷۶)، تجارب الامم، ج ۶، ترجمه علینقی منزوی، تهران، انتشارات توس.
۵. امامی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، «احوال و آثار مسکویه»، مسکویه، زندگی‌نامه، آثار و اندیشه، تهیه‌کننده: گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، نشر حوزه و دانشگاه.
۶. بیرونی، ابوریحان، (۱۳۷۰)، الصیدنه، به کوشش عباس زریاب، تهران.
۷. ثعالبی، عبدالملک بن محمد، (۱۳۵۳ ق)، تتمه یتیمه، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران.
۸. حلبی، علی اصغر، (۱۳۶۵)، تاریخ تمدن اسلام، تهران، اساطیر.
۹. خوانساری اصفهانی، میر سید محمد، (۲۵۳۶)، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۱، ترجمه مقدمه و اضافات محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۱۰. روزبهانی، محمد رضا، (۱۳۸۵)، زندگی و اندیشه سیاسی ابوعلی مسکویه، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، تهران، امی کبیر، چاپ ششم.
۱۲. شوشتری، نورالله، (۱۳۶۵)، مجالس المومنین، تهران.

۱۳. طباطبایی، جواد، (۱۳۸۶)، زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتاری در مبانی نظری انحطاط ایران، تهران، کویر، چاپ هشتم.
۱۴. متز، آدام، (۱۳۶۴)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگوزلو، تهران، امیر کبیر.
۱۵. نامه تنسر، (۱۳۵۲)، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۱۶. نوری، محمد، (۱۳۷۹)، «مقبره ابوعلی مسکویه در اصفهان»، فصل نامه حوزه اصفهان، سال اول، دفتر دوم.

از طریق آئینه ها در جستجوی: فضایل شاهی در تاریخ نگاری صفوی و مغولی

شعله . آ. کوئین^۱

فرشید نوروزی^۲

چکیده

در دوران سلطنت شاه عباس اول صفوی و اکبر امپراتور مغولی ، دو وقایع نگار از هر کدام از این دو سلسله ، در متونشان فهرستی از فضایل شاهی را گنجانده‌اند. در این مقاله سعی شده است که سابقه تاریخی ممکن برای این بخش در وقایع نامه ها و تأکید ویژه به جایگاه ادبیات «آئینه های شاهی» روشن گردد. این تحقیق با یک پیشنهاد نتیجه می گیرد که مطالعه بخش های روایی وقایع نامه ها در پرتو ادبیات آئینه های شاهی به ما برای درک اینکه چرا وقایع نگاران این امکان را پیدا کردند این اطلاعات خاصی را در این بخش ها بگنجانند.

کلید واژگان: اکبرشاه، شاه عباس، صفویه، مغولان، آئینه های شاهی.

مقدمه

در قرن شانزدهم میلادی سه مورد از قوی ترین امپراتورهای روی سیاره [زمین] که به اصطلاح اسلامی «امپراتورهای باروتی» نامیده می شدند، عثمانی ها، صفوی ها و مغولان بودند. خاستگاه همگی آنها قرون نابسامان و آشفته سیزدهم تا پانزدهم میلادی بود، یعنی زمانی که دنیای اسلام انشقاق سیاسی و حکومت‌های غیر متمرکز بعد از ویرانی های حاصل از تهاجمات مغولان را تجربه می کرد. با این وجود مغولان هم چنین با خودشان مفاهیم جدیدی از حق حاکمیت مذهبی - سیاسی به همراه آوردند، به عنوان مقررات قانونی غیر اسلامی یاسای مغولی و از جمله مفاهیم حق حاکمیت الهام گرفته از سبک زندگی عشایری که جایگزین مفاهیم قدیمی تر مرتبط با تاریخ صدر اسلام شدند.

اگر چه پادشاهان امپراتورهای باروتی [در بهره گیری] از میراث فرهنگی ترکی - مغولی مشترک هستند، با این حال آن ها ایدئولوژی ها سیاسی مختلفی را به منظور مشروعیت بخشی به حاکمیت

^۱ . دانشگاه کالیفرنیا مرسد.

^۲ . کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی. Farshidnorozi20@gmail.com

شان در دیدگاه رعایایشان که به اندازه مشروعیت فرمانروایان در برابر یکدیگر چالش برانگیز بوده، را پشت سر گذاشتند.

کرنر فلیشر در پژوهشش در خصوص تاریخ نویس عثمانی مصطفی علی بیان می کند که این دیدمان‌ها را می بایست در زمینه تلاش سلسله های رقیب برای ایجاد مشروعیت همه جانبه در راستای توجیه مسلمانان مناطق فتح شده جانمایی کرد. (فلیشر - ۲۷۵ - ۲۷۳) اگر چه این امپراتوری‌ها می کوشیدند خودشان را از یکدیگر جدا نمایند و درگیر رقابت های سیاسی بودند ولی نمی توان این را انکار نمود که عثمانی ها، صفویان و مغولان در مشخصه های خاصی مشترک بودند. یکی از این مشخصه های خاصی توسعه سنت غنی تاریخ نگاری وقایع نامه ها که عمدتاً به دو زبان فارسی و ترکی عثمانی به نگارش درآمده است، می باشد.

وقایع نامه های تاریخی مهم ترین منبع هم برای تاریخ صفویه و هم برای تاریخ مغولان است. وقایع نامه درباری که بر شخص شاه متمرکز است، شکلی از زیر مجموعه اصلی در طبقه گسترده تر تاریخ نوشته ها است. وقایع نامه نویسان عثمانی، صفوی و مغولی پادشاهان را به شیوه ای که بازتاب دهنده جریان مشروعیت سیاسی و مذهبی آن عصر بود، توصیف می کردند. وقایع نامه نگاران چگونه این وابستگی عمده به زمینه ها و حوزه های تجارشان را به کار گرفتند. به طور کلی آن ها تعدادی از اصول و فنون تاریخ نگاری را در همه جای وقایع نامه شان به کار گرفتند و در این راستا تاکید ویژه بر پادشاه در بخشهای مقدماتی و مهم وقایع نامه شان بود. این بخش از تواریخ مفاهیم سیاسی، مذهبی و سلطنت در شکل های مختلف شامل: شجره نامه سلطنتی، روایت های روایی، افسانه های مربوط به خاستگاه سلسله، طالع بینی و «فهرست فضایل شاهی» بهتر مشخص می نماید. از طریق بررسی و مطالعه «فهرست فضایل شاهی» که در تعدادی از وقایع نامه های جوامع فارسی زبان نمود دارد، نه تنها درباره مفهوم سلطنت در نزد امپراتوری های باروتی اطلاعاتی ارائه خواهد نمود بلکه هم چنین در خصوص انگیزه هایی که سبب ارائه و درج انواع خاصی از اطلاعات در بخش های رویداد نگاری زمانی وقایع نامه ها شده است، دانشی را به دست می دهد. به عبارت دیگر ظاهراً همبستگی و ارتباطی بین فهرست فضایل شاهی و مابقی محتوی وقایع نامه ها وجود دارد. فهرست فضایل شاهی در هیچ جایی روشن تر از وقایع نامه مشهور صفوی، یعنی تاریخ عالم آرای عباسی (از این پس عالم آرا) اسکندر بیگ منشی ارائه نشده است. هدف این مقاله این است که این بخش از وقایع نامه اسکندر بیگ را از طریق بازگشت به سوابق تاریخی موجود هم از مغولان هند و هم دوره های پیشین تاریخ ایران ردیابی نماید.

تاریخ نگاری جوامع فارسی زبان تحت حاکمیت صفویان و مغولان:

روابط حکومت های صفوی - مغولی از روابط صفوی عثمانی بهتر بود و ریاض الاسلام مورخ دوره مغولی از آن به عنوان «دوستی پیچیده» غرور متقابل، رقابت و دشمنی های گاه و بیگاه، یاد می کند. (اسلام، ۱۷۴) تاریخ نگاری مغولی و صفوی به صورت مجزا و مستقل از یکدیگر گسترش

نیافتند. بلکه بر عکس تاریخ نگاری مغولان به صورت مستقیم متأثر از سنت های صفوی - ایرانی بود. بخشی از دلیل این است که تعدادی از وقایع نامه نویسان ایران را برای فرصت های شغلی بهتر و عطایای بیشتر که حامیان ثروتمند امپراتوران مغولی پیشنهاد می دادند، ترک کردند. (بابر ۴۴۲-۴۰۳ - خواند میر، جلد پنجم، نظامی ۲۲۵) به عنوان نمونه در سال ۹۳۵ هـ ق ۱۵۲۸ م - خواند میر، نویسنده یکی از قدیمی ترین وقایع نامه های صفوی، حبیب‌السیر، به هند رفت و بابر را ملاقات نمود، کسی که خواند میر اغلب او را در نبردهای مختلف همراهی کرده بود، و بابر در خاطرات زندگی نامه اش به نام بابرنامه به حضور خواند میر اشاره دارد. اندکی بعد از دیدارشان بابر از دنیا رفت و پسرش همایون کسی که خواند میر همایون نامه اش را به نام او کرده بود، جانشین وی شد. (۱۵۳۴م - ۹۴۰ هـ ق) خواند میر در دوران حکومت همایون از قدر و منزلت بالایی برخوردار شد و همایون نهایتاً او را به عنوان وقایع نامه نویس اصلی اش برگزید. (امیر - مورخ) ببینید خواند میر - جلد پنجم)

در دوران سلطنت اکبر (۱۰۱۴ - ۹۶۳ هـ ق - ۱۶۰۵ - ۱۵۵۶ م) مورخان مغولی با اثر پدر بزرگ مادری خواند میر، میرخواند (۱۴۴۳ یا ۱۴۳۴ یا ۱۴۹۸ م) نویسنده وقایع نامه اواخر دوره تیموری، روضه الصفا، آشنا بودند. ما می دانیم که ظاهراً این آشنایی سبب بهره برداری نقیب خان از مجلدات هفت گانه روضه الصفا شد و بنابراین این امر نشان دهنده محبوبیتی است که این کار دست کم در تعدادی از محافل مغولی برخوردار بود (نظامی - ۲۲۵) نقیب خان خودش از یک خاندان مشهوری بود که اصالتاً در ایران عصر صفوی زندگی کردند. پدرش میر عبداللطیف قزوینی، یکی از معلمان خصوص اکبر بود که لب التواریخ را در سال ۱۵۴۲ م به رشته تحریر در آورد و پدر بزرگش یحیی حسینی قزوینی بود (۱۵۵۵ - ۱۴۸۱ م) که در دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی (۱۵۷۶-۱۵۲۴م) در ایران زندگی می کرد. حسینی قزوینی، که اهل تسنن بود، نهایتاً توسط شاه طهماسب به زندان افتاد و در سال ۱۵۵۵ م در زندان از دنیا رفت. حدود ده سال بعد باقیمانده خانواده اش به دعوت همایون به هند مهاجرت کردند. این سنت های تاریخ نگاری دوران حکومت مغولان، که تعداد زیادی از مورخان صفوی را به خدمت گرفته بود، به نوبه خود توسط مورخان متأخر صفوی مطالعه و مطمئناً به آنچه که از هند می خواندند، توجه ویژه داشتند. به عنوان نمونه، اسکندر بیگ منشی در تاریخش تشابهاتی با اکبرنامه ابوالفضل، شاید از مشهورترین وقایع نامه های تمام دوران مغولان، نشان می دهد. بنابراین این دو سنت تاریخ نگاری دارای ارتباط تنگاتنگی هستند. این تأثیر متقابل در فهرست فضایل شاهی وقایع نامه ها منعکس شده است. فضایل شاهی:

این سه امپراتوری باروتی توسعه یافتند و دارای قدرت فزاینده ای شدند و فرمانروایان هر یک از این سه امپراتوری مدعی فرمانروایی بر جهان بودند و در این راستا رقابت تنش زایی داشتند. تاریخ نگاری این دوره منعکس کننده فشاری است که در راستای تمایز خودشان از رقبایشان بوجود آمده بود و در همین مقطع پاسخ مناسبی به ادعاهای مطرح شده توسط همتایانشان فراهم آمد. تقریباً در زمان [حکومت] عباس و اکبر، عناصر جدیدی در وقایع نامه های درباری صفوی و مغولی پدیدار شد و موردی که برجسته و مهم است صفات و فضایل پادشاه است. این عناصر جدید در بخش های آغازین دست کم دو وقایع نامه: عالم آرا اسکندر بیگ و تاریخ اکبری قندهاری به شکل فهرست طولانی از فضایل و صفات شاهی نمایان شد. این دو روایت نامه ها فرصتی برای مقایسه و هم سنجی مفاهیم سلطنت صفوی و مغولی فراهم می آورند و روابط بین دیباچه های وقایع نامه و بخش روایی باقیمانده متون را مشخص می نماید.

اسکندر بیگ یک دبیر یا سر دبیر کتاب، در دربار شاه عباس بود. وظیفه اش احتمالاً شامل نوشتن نامه ها، اسناد، نامه های دیپلماتیک بود و در واقع، مجموعه ای از نمونه نامه هایش باقی مانده است. وقایع نامه اسکندر بیگ به سه رساله / فصل (صحیفه) تقسیم شده است. صحیفه اول، در سال ۱۶۱۶ م نگارشش به پایان رسید، شامل دوازده گفتار (مقاله) و شکل های بخش دیباچه وقایع نامه است. گفتار اول شامل شجره نامه شاه عباس و شرح مختصری از اجدادش که به خاستگاه های فرقه صوفیه بازگشت می کند، از طریق سلطنت پادشاهان سابق صفوی که با اسماعیل (۹۳۰-۹۰۷ هـ ق - ۱۵۲۴-۱۵۰۱ م) آغاز می شود و به سلطان محمد خدابنده (۹۹۵-۹۸۵ هـ ق - ۱۵۸۷ - ۱۵۷۸ م) ختم می شود. هر یک از گفتارهای دوم تا دوازدهم به یکی از فضایل شاهی شاه عباس اختصاصی دارد و در نهایت، صحیفه های دوم و سوم، که در سال ۱۶۲۹ م به رشته تحریر درآمدند، شامل روایت های سال شمار سلطنت شاه عباس است.

اسکندر بیگ خودش در صحیفه اول به ما می گوید که چرا تصمیم به نوشتن فضایل شاهی در صحیفه اول می گیرد و اینکه چرا او تصمیم گرفت که فهرست فضایل شاهی را در جایی که اشاره کرده است، قرار دهد:

خوانندگانی که صحیفه اول را مطالعه می کنند به تصویری از قدرت خلاق شاه عباس، توانایی اش به عنوان فرمانروا و دیگر خصوصیات برجسته اش که نصرت خداوند او را قادر می سازد چنین پیروزیهای عظیمی را بدست آورد و امکانات پیشرفت ماموران حکومتی را فراهم آورد و مسائل و مشکلات مردمش را سامان داده و حل نماید به نحوی که هم شاهزادگان و هم مشاورانش (سلاطین کشور گیر و ارباب رای و تدبیر) این رویه را سرمشق خویش قرار دهند، می رسند. (چون نظر بر دیباچه دیوان تقدیر اندازد قوانین پسندیده اش را قانون کردار و دستورالعمل اطوار خود سازند) (اسکندر بیگ ۳۷۳-ترجمه ۵۱۴)

با راهنمایی که وی در صحیفه اول ارائه می‌دهد به خوانندگان می‌فهماند که چگونه باید به نکات حقیقی و واقعی در صحیفه دوم و سوم برسند. او با مهیا کردن چارچوبی به عنوان مقدمه نظری برای حکایت‌های واقعی خودش در خصوص سلطنت شاه عباس اول و شاید ارائه سرخی برای درک واقعی حکایت‌های هر قسمت، به خواننده راهنمایی لازم را ارائه می‌دهد. او بیان می‌کند که صحیفه اول برای شاهزادگان و مشاوران شاه عباس اول در نظر گرفته شده است تا نمونه‌هایی از چگونگی فرمانروایی و قوانینش را بخوانند و به عنوان راهنمایی برای اعمال و رفتار خودشان استفاده نمایند. اسکندر بیگ این توصیه‌ها را برای این منظور ارائه می‌دهد که خواننده اش را برای درک گفتارهای دوم تا دوازدهم از صحیفه اول آماده نماید.

یازده فضیلتی که اسکندر بیگ در گفتار دوم تا دوازدهم از سلطنت شاه عباس اول ذکر می‌کند شامل موارد ذیل است: ۱- پارسایی، پرهیزگاری و دینداری شاه عباس اول (توجه و استغراق) ۲- داوری، قضاوت و دانش الهی و حسن تدبیرش که منطبق بر خواست و اراده الهی هستند. ۳- طالع سعدش (صاحب قران) ۴- عدالتش، عدل و توجه به امنیت طرق و بهبود وضعیت رعایایش (ترقی حال عباد) ۵- اقتدار و رفتار مقتدرانه و امر قهار که از حکمت‌های الهی هستند. ۶- سیاست و اداره امور (آیین جهانداری و فرمانروایی) ۷- زندگی ساده و بی‌غل و غش (درویش نهادی) و نداشتن تجملات (بی‌تکلفی و برعکس زندگی پرتجمل) ۸- توجه اش به حقوق رعایایش و دست‌درازی نکردن به اموال و دارایی‌هایشان ۹- دید و دانش وسیع اش نسبت به موضوعات و دانش جهانی و طبقات جامعه (تعارف احوال عالم و طبقات امم) ۱۰- کارهای عام‌المنفعه و ساخت عمارات و ابنیه ۱۱- نبردها و پیروزی‌هایش (محاربات و فتوحاتش)

برای فضایی که در بالا به آن اشاره شده است توضیحات اندکی ارائه شده است و این توضیحات از یک و نیم صفحه تا شش صفحه را در بر می‌گیرد که بخش عمده این توضیحات از یک و نیم صفحه بیشتر نیستند. اسکندر بیگ در خصوص هر یک از صفاتی که در بالا به آن اشاره شده است در توضیحاتش مثال‌های خاصی ارائه می‌نماید، چرا که می‌خواهد به خواننده بنمایاند که شاه عباس چگونه واجد این فضایل شده است. برای مثال در گفتار یازدهم که در مورد ساخت ابنیه توسط شاه عباس است اسکندر بیگ به ابنیه‌های خاصی که شاه عباس اخیراً بنا نهاده و یا به اصلاحات ویژه‌ای که او برای تعمیر و بازسازی این عمارتها انجام داده است اشاره دارد. اسکندر بیگ توضیح می‌دهد که شاه عباس چگونه در اردبیل مزار شیخ زاهد گیلانی، مرشد شیخ صفی، را بازسازی نمود و اینکه او چگونه نرده‌های طلا در اطراف مقبره مقدس شیخ جبرئیل، یکی دیگر از اجداد مهم فرقه صوفیه صفویه، کشید. علاوه بر این اسکندر بیگ تاسیس مسجد جامع، پل چهلستون در اصفهان، کاروانسرای در قزوین، حمام عمومی در کاشان و موارد بسیار دیگری را به عنوان پروژه‌های

ساختمانی جدید را فهرست نموده و در کنار آن تقریباً به بیش از شصت و پنج اصلاحات و بناها و عمارت‌های جدیدی که شاه عباس بنا نهاده بود، اشاره دارد. (اسکندر بیگ ۱۱۱۰ ترجمه ۳۸-۵۳۵)

برای این نوع بخش در وقایع نامه های تاریخی وجود هر گونه سوابق تاریخ نگاری هنوز کشف نشده است. یک سابقه احتمالی در وقایع نامه ایرانی که نه در ایران عصر صفوی بلکه در مغولان هند، به رشته تحریر در آمده است، یعنی تاریخ اکبری محمد عارف قندهاری، وجود دارد. قندهاری دانشمند و مأمور عالی رتبه وابسته به دربار بایرام خان، معلم - مربی شاهزاده جوان اکبر و هم چنین مظفرخان، یکی دیگر از مأموران عالی رتبه در [دربار] مغولان هند، کسی که مقامات وزارتی مختلف حکومتی را در اختیار داشت، بود. قندهاری احتمالاً تاریخش را در سال ۹۸۸ هـ ق / ۱۵۸۰ م به نگارش در آورد (استریوساند ۲۰). تاریخ اکبری شامل نگاهی اجمالی به سلطنت همایون (سلطنت ۴۷-۹۳۷ ه ق / ۴۰-۱۵۳۰ م؛ ۶۳-۹۶۲ ه. ق / ۵۶-۱۵۵۵ م) و در ادامه گزارش با جزئیات از سلطنت اکبر تا سال ۹۸۸ ه ق / ۱۵۸۰ م) این اثر به چهل و پنج بخش یا فصل تقسیم شده است. شش گفتار نخست شامل موضوعات مقدماتی چون داستانهای رویایی و گزارش حوادث معجزه آسا و شرح صادفانه مباحث تاریخی می باشد. قندهاری همانند اسکندر بیگ یک فصل کامل (فصل ششم) را به فضایل و اعمال شاه اختصاص داده است و این فصل بلافاصله بعد از گزارش قندهاری از تاجگذاری اکبر آمده است. تعداد آن ها تقریباً سی و چهار مورد و سه برابر فضایی است که در عالم آرا ذکر شده است. اگر چه شرح تمام فضایل ذکر شده در تاریخ اکبری بسیار کوتاهتر از شرح فضایل ذکر شده در عالم آرا است، عمدتاً یک یا دو جمله هستند، با این وجود شرح تعدادی از فضایل به نیم صفحه هم می رسد. این فضایل در بعضی مواقع به صورت ساده بیان شده اند و یا همراه با توضیحات یک ویژگی خاص، در مواردی هم قندهاری همانند اسکندر بیگ نمونه های خاصی را برای پشتیبانی از ادعاهایش ارائه می نماید. به عنوان نمونه یکی از فضایل عمومی شاهی اکبر این است که « او یک سازنده است که ساختمان ها را به شیوه ای شایسته افتخار مزین کرده بود» (قندهاری ۴۲ - ترجمه - ۶۰ نسخه اصلی) قندهاری این اظهارات خود با استفاده از نمونه های خاص از ساختمان ها، پشتیبانی می کند و بیان می کند: «عمارت های بزرگ در فاتح آباد سیکری، قلاع محکم و با دوام از سنگ قرمز در پایتخت آگرا و در شهر لاهور با آجرهای نسوز، همانطور که در بسیاری از شهرهای دیگر هندوستان [انجام داده بود] (همان) او این بخش را با بیان این جمله به پایان می برد: «شهرها همانند شهرهای ایران^۱، ولی تمام ساختمان ها ماندنی ندارد» (همان) علی رغم تفاوت در تعداد فضایل شاهی که توسط هر یک از وقایع نگاران فهرست شده است، همه آن ها را می توان در هفت دسته کلی دسته بندی نمود:

۱) فضایل شخصی (۲) قدرت نظامی (۳) خوشبختی (۴) عدالت (۵) فعالیت‌های و اقدامات سنتی شاهانه (۶) سازنده (۷) ثروت و توانگری

اگر چه اسکندر بیگ اشاره خاصی به تاریخ قندهاری در وقایع نامه اش ندارد، اما می‌توانست با محتوای کتاب قندهاری آشنا باشد. علاوه بر این دو، اثر دیگری وجود دارد که قبل از دوران صفوی و مغولی به نگارش درآمد و این امکان وجود دارد که بر این دو وقایع نامه تأثیر داشته باشد. آن اثری که احتمالاً بیشترین امکان را داشت جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله است (خلاصه تواریخ) که در سال ۱۳۱۱ م به رشته تحریر درآمد. رشیدالدین این وقایع نامه را برای غازان خان، هفتمین فرمانروای ایلخانی به نگارش در آورد (۷۱۳ - ۶۹۴ م - ۱۳۰۲ - ۱۲۹۵ م) غازان در ابتدا از رشیدالدین خواسته بود تا تاریخ تبار مغولان را به رشته تحریر در آورد، اما برادر و جانشین غازان، الجایتو (سلطنت ۱۳۱۶ - ۱۳۰۴ م) تصمیم گرفت تا این اثر را توسعه داده به نحوی که تاریخ «همه مردمانی که مغول‌ها با آن‌ها تماس داشتند نوشته شود» (مورگان)

رشیدالدین در پایان روایت سال شماری اش از حوادث مرتبط با دوران حکومت غازان خان، بخش بسطی را می‌آورد که شامل چهل روایت (حکایت) است و همه این حکایات مرتب با غازان است «رفتار و شخصیت، آثار عدالت و خیرخواهی اش، صدقه و تقوا، و اعلامیه‌ها و دستورات او به نفع همه مردم است». (رشیدالدین ۹۶۴ - ترجمه ۶۶۳) فهرست [فضایل شاهی رشیدالدین] بسیار گسترده‌تر از فهرست اسکندر بیگ و قندهاری است و در حقیقت بیش از نیمی از بخش مربوط به غازان خان را تشکیل می‌دهد. چهل «حکایت» بیشتر شبیه خلاصه‌ای از اصلاحات غازان است تا فهرست «فضایلش» با این وجود محتوی این بخش تشابهات زیادی با عالم آرا و تاریخ اکبری دارد. به عنوان نمونه رشیدالدین اشاره دارد که غازان خان علاقمند به امن نگه داشتن جاده‌ها بود و برای قطاع الطریق و دزدان راه‌های اصلی مجازات‌هایی تعیین نمود و برای حفظ نظم و آرامش جاده‌ها پاسبانان راه‌های اصلی را به کار گرفت (رشیدالدین ۵۳-۱۰۵۰ - ترجمه ۲۰-۷۱۸) اسکندر بیگ نیز به صورت مشابه به ما می‌گوید که شاه عباس چگونه دستور داد تا دزدان راه‌های اصلی در هر ایالت مشخص شوند و اینکه او در ادامه این گروه از مردم را از بین برد (اسکندر بیگ ۱۱۰۴ - ترجمه ۵۲۳)

در جایی دیگر، رشیدالدین شرح می‌دهد که غازان خان در نبرد چه شجاعتی از خود نشان داد و او را تحت عنوان «شیر خشمگین» یا «شیر غرش کننده» و «شیر رئوف القلب» معرفی می‌کند. (رشیدالدین ۹۸۷-ترجمه ۶۷۸) به همین شیوه مشابه و به قول قندهاری، اکبر نابود کننده لشگرها است. فرقی نمی‌کند که به این که آیا میدان جنگ است یا محل برپایی جشن‌ها، یا زمان مخالفت با دشمن است یا موقع آراستن جشن در هر صورت او توانایی خود و هم چنین سخاوت و

رحمت خود را به پادشاهان جهان ثابت کرده است. (قندهاری ۳۷، ترجمه ۵۵). و عباس چون او همیشه برای کمک به خداوند متوسل می‌شود. پادشاهی اش تاکنون با پیروزی‌ها شکل گرفت و از زمان آغاز پادشاهی اش تا کنون موفقیت‌ها با او همراه بوده است. (اسکندر بیگ ۵۳۹، ترجمه ۱۱۱۲) اسکندر بیگ پس از بیان این نکته سپس در شش صفحه فهرست تمام پیروزی‌های نظامی عباس را ارائه می‌نماید، و این بخش دوازدهمین و آخرین «فضیلت شاهی» در فهرست او می‌باشد. سرانجام، در حوزه فضایل، غازان خان تقوای بزرگی را به نمایش گذاشت، [نوشیدن] شراب را در امپراتوری اش ممنوع کرد و دستور داد که: هر شخصی که در داخل شهرها و بازارها مست می‌شود، دستگیر، برهنه و در وسط بازار به درختی بسته شود تا اینکه مردمی که از آن محل عبور می‌کنند او را لعن و نفرین کنند. (رشیدالدین ۱۰۸۷ - ترجمه ۷۴۳) انعکاس صدای رشیدالدین را قندهاری [این گونه] به ما می‌گوید که اکبر «چنین عرفی عدالت است که کل کشور را از لجن و گناه نوشیدن [شراب] و زنا نجات داده است.» (قندهاری ۵۵ - ترجمه ۳۷)

جامع التواریخ قطعاً می‌تواند یکی از منابع احتمالی برای قندهاری و اسکندر بیگ باشد. اما در حالی که اثر اخیر الذکر نمونه‌ای از هنرهای پادشاهی را در سنت وقایع نامه نویسی بکار می‌گیرد و این امکان نیز وجود دارد که اسکندر بیگ و قندهاری [اثر خود را] بر مبنای آن ترسیم کرده باشند، با این وجود این فضایل ممکن است پاسخی به دسته بندی نوع دیگری از داده‌های تاریخی یعنی «ادبیات اندرز نامه ای» یا «ادبیات آئینه‌های شاهی» باشد. این نوع متن معمولاً به همراه فهرستی از فضیلتی که یک پادشاه خوب می‌بایست واجد آن باشد، یا بیان انواع مختلفی از اندرز - از عمل به نظر - برای پادشاه واقعی یا فرضی، شرحی از شاه آرمانی ارائه می‌نماید. در این نوع ادبیات به «منظومه عدالت» اشاره شده است که طرحی است برگرفته شده از مفاهیم سلطنت در ایران باستان. منظومه عدالت ایده ای را بیان می‌کند که عدالت به شرح زیر تداوم می‌یابد: پادشاه وابسته به سربازان، سربازان وابسته به ثروت و ثروت وابسته به رعایا، رعایا وابسته به پادشاهی عادل است. مورخان این داده‌ها را به عنوان هنجاری در نظر می‌گیرند چرا که [این داده‌ها] فضایی را که یک پادشاه آرمانی باید بیشتر از فضایل پادشاه واقعی داشته باشد، را توصیف می‌کند. با این وجود هیچ یک از این فهرست‌های فضایل شاهی وقایع نامه‌های صفوی و مغولی تجویزی نیستند چرا که اسکندر بیگ و قندهاری به پادشاهان شان دستور نمی‌دهند که آن‌ها باید واجد چه فضایی باشند تا پادشاه آرمانی شوند. به این دلیل ما ممکن است فهرست این وقایع نامه نویسان را به عنوان پاسخی به آئینه‌های شاهی بدانیم البته براساس توضیحی که در ادامه خواهد آمد.

یکی از مشهورترین آئینه‌های شاهی، سیاست نامه «کتاب حکومت»، نوشته نظام الملک (۱۰۹۱ م - ۴۸۴ هـ) وزیر آلپ ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی است. با بررسی کوتاه موضوعات اصلی در سیاستنامه، همانطور که در فصل اول آن توضیح داده شده است، مشخص می‌شود که نویسنده [سیاست نامه] پادشاه را با فضایی کاملاً مشابه با فضایل قندهاری و اسکندر بیگ توصیف می‌کند.

نماید. برای نظام الملک یک پادشاه آرمانی کسی است که بعد از اینکه از طرف خداوند برگزیده شد، امنیت را برای رعایایش فراهم نماید، اقبال نیکویش را می پذیرد و از این اقبال نیکویش برای برگزیدن وزرا و مأموران شایسته استفاده می کند و پروژه های عمرانی از قبیل: کانال ها، پل ها، استحکامات، شهرهای جدید و بناهای رفیع و بدیع را احداث نموده و توسعه می دهد. (نظام الملک ۵-۳-ترجمه ۱۱-۹) شاه آرمانی نظام الملک دارای ظاهری زیبا، خوی نیکو، شجاعت، مهارت در سوارکاری، دارای دانش بکار بستن انواع سلاح، التفات به هنرها، دارای اعتقاد نیکو، اقامه کننده نماز و به جای آوردن روزه، احترام کننده به علمای دین، سخاوتمند در دادن صدقه و کمک به فقرا است. (نظام الملک ۴، ترجمه ۱۰) اگر چه شاید [نظام الملک] به طور غیر مستقیم و با هدف انتقاد از پادشاهی که به آن خدمت می کرد [این کار را انجام داده بود] چرا که نویسنده سیاستنامه نام هیچ یک از پادشاهان هم عصرش را نمی برد، ولی در عوض او توضیح می دهد که یک پادشاه خوب چه کارهایی را باید انجام دهد، و در سی و شش فصل متوالی نمونه هایی از دارندگان این فضایل در تاریخ قبل از اسلام و تاریخ صدر اسلام بیان می کند.

تقریباً برای هر یک از فضایل اصلی که نظام الملک برای شاه آرمانی طرح می نماید، هم اسکندر بزرگ و هم قندهاری نمونه خاصی ظاهراً توصیفی و عینی از زندگی عباس و اکبر ارائه می نمایند. این گونه به نظر می رسد که وقایع نامه نگاران ما انعکاس پادشاهانشان را در آینه های شاهی می-دیدند. اگر پادشاه آرمانی نظام الملک باید در سوار کاری ماهر باشد، اکبر قندهاری یک سوار کار ماهر و در بازی چوگان چیره دست است. اگر پادشاه آرمانی نظام الملک باید نماز را اقامه نماید، شاه عباس قرآن می خواند. نظام الملک بیان می کند که پادشاه باید جاسوس هایی را [به اطراف و اکناف] اعزام نماید و از آن ها برای سعادت و رفاه کشور و مردم استفاده می کند: جاسوس ها (مشرفان) باید در لباس مبدل بازرگانان، مسافران، صوفیان، دست فروشان (داروها)، و درویشان پیوسته در محدوده پادشاهی در رفت و آمد باشند و گزارش هایی از هر چیزی که می شنوند، ارائه نمایند. (نظام الملک ۹۰- ترجمه ۷۸) تقریباً اگر به دنبال نوشته ای در مقام پاسخ باشیم، قندهاری به ما می گوید که اکبر: یک متخصص در جاسوسی است که چهار هزار دوندۀ را آماده نگه داشته و آن ها شب و روز آماده ارائه خدمات به اعلی حضرتشان هستند به طوری که اخبار و گزارش ها به صورت منظم و به صورت روزانه از سراسر جهان ارائه می نمایند. (قندهاری ۴۳، ترجمه ۶۲) به همین نحو شاه عباس جزئیات دقیقی از آنچه که در داخل ایران و همچنین در خارج از جهان رخ می دهد را می داند. او یک نظام جاسوسی پیشرفته ای دارد که نتیجه اش این است که هیچ شخصی حتی اگر با خانواده اش در خانه نشسته باشد، جرأت آن را ندارد که نظراتی را بیان نماید

که نباید بیان نماید، چرا که دغدغه این را دارد که این خبر به گوش شاه برسد. (اسکندر بیگ ۱۱۰۹ - ترجمه ۵۳۳)

علاوه بر استفاده از ادبیات اندرزنامه ای یا آیینی های [شاهی] به عنوان یک متن اصلی که آن ها به این متن با استفاده از نمونه های غیر دستوری از پادشاه خودشان پاسخ دادند، وقایع نگاران از موضوعات مورد بحثی که به طور خاص مربوط به سلسله ای بود که آن ها در خصوص آن می نوشتند، نیز به صورت ماهرانه ای پرداختند. به عنوان نمونه در خصوص تعصب مذهبی، شاه نظام-الملک مقدس و ظاهرآب است «وفای به عهد و نذر و دین درست، دوست داشتن طاعت ایزد تعالی و به جای آوردن فضایل از نماز شب» (نظام الملک - ۴ - ترجمه ۱۱) اسکندر بیگ در یک مثال غیر دستوری بیان می کند که عباس قرآن می خواند و خواهان مصلحت خداوند است. اسکندر بیگ [در ادامه] به شرح اینکه شاه عباس چگونه به ترویج تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اقدام نمود که [ایران] را از همسایگان عثمانی و مغولی متمایز کرده بود، می پردازد. (اسکندر بیگ ۱۰۹۹ - ترجمه ۵۱۵)^۱ [اسکندر بیگ] در مقاله پنجم، که به عدالت پادشاه اختصاصی دارد، هم به از خود گذشتگی دینی و هم به عدالت شاه می پردازد و بیان می کند که شیعیان امپراتوری در طی ماه روزه داری رمضان از معافیت مالیاتی برخوردار شدند:

«و دیگر در ماه مبارک رمضان کل شیعیان ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده مال یک ماهه و احداث جمعی ممالک را که از اقرار عمل دیوانیان قریب به بیست هزار تومان می شد به رعایا تصدق نمودند که در آن ماه مبارک که ایام طاعت و عبارت است از خواست و طلب دیوانیان فارغ بال بوده به وظائف بندگی معبود حقیقی قیام نمایند.» (اسکندر بیگ ۱۱۰۴ - ترجمه ۵۲۳)

اسکندر بیگ از این طریق توصیف می نماید که شاه عباس به واسطه قرائت قرآن نه تنها پادشاهی دین دار و عادل است بلکه به عنوان یک پادشاه شیعی تسهیلات خاص را برای شیعیانی که در امپراتوری اش زندگی می کنند، فراهم نموده است.

قندهاری نیز به طریقی مشابه تاکید می کند که اکبر قرآن [تلاوت] می کرد و بنابراین پادشاهی دین دار بود. در عین حال، اگر چه او زمانی که اکبر را به عنوان حامی و پناهگاه درجه اعلی معرفی می نماید به بی غل و غشی و گشاده دستی اکبر ارجاع می دهد و بیان می کند که:

«زمانی که او از موضوعات حکومتی و اداری فراغت حاصل می کند در شب های هر جمعه^۲ او مردمانی از تمامی طبقات و از طبقه اشراف را در مجلسی در محل عبادت خانه جمع می کند و آن

۲- در این رابطه سعید امیر ارمند بیان می کند که: «که آنها با گلچینی از آیات قرآن شامل آیات مرتبط با حق حاکمیت به عنوان دلیل و فرصتی برای سفارش و امر به اطاعت از پادشاه استفاده می کنند. از طرف دیگر اصول اخلاقی پادشاه را وادار می کند تا عدالت را سرلوحه حکومت خویش قرار دهد و ظلم و ستم را از بین ببرد.» (ارجمند، ۱۸۱)

۳- در اینجا منظور شب جمعه یا شب پنجشنبه است.

ها را در چهار ردیف می‌نشانند: سادات، اشراف، دیوانیان، دانشمندان و اشخاص صالح و درستکار از تمام فرق و مذاهب و آن‌ها را در بحث و مناظره مشارکت می‌دهد. بنابراین آن‌ها در خصوص اعتقادات مذهبی (عقاید شریعه) قوانین عقلی (قواعد عقلی) بحث و مناظره می‌کنند و به هر یک از آن‌ها صله نقدی و جنسی پرداخت می‌شد و آن‌ها را خوشحال می‌کرد. در این مناظرات هر زمان که مشکلات پیچیده‌ای به وجود می‌آمد، اعلی‌حضرت شان آن‌ها را در مسیر درست و حقیقی قرار می‌داد.» (قندهاری ۴۰ - ترجمه ۵۸)

قندهاری در این جا اکبر را به عنوان شخصی که مناظرات مذهبی را حل و فصل نموده و مشکلات مذهبی را حل می‌نماید نشان می‌دهد و از طریق او را در صدر دانشمندان و دیگر متخصصان مذهبی قرار می‌دهد.

با توجه به اینکه اسکندر بیگ و قندهاری، به ترتیب، نخستین وقایع نامه نویسان در تاریخ صفوی و مغولی بودند که فهرست‌های فضایل شاهی را در آثارشان قرار دادند، این سوال مطرح می‌شود که چرا وقایع نامه نویسان این نوآوری را در این برهه خاص از زمان معرفی کردند. ما در این مرحله ممکن است چند پاسخ مستدل را ارائه دهیم. در یک مقاله‌ای [در خصوص] ادبیات اندرزنانه‌ای برای فرمانروایان مسلمان هندی، مورخ لیندا دارلینگ اشاره کرده است زمانی که اکبر در سال ۱۵۷۵ م دیوانسالاری اش را ایرانی نمود، او تعدادی از آثاری که نظریه منظمه عدالت را بیان کرده بودند را در برنامه جدید خود برای دیوانسالاران قرار داد: شامل اخلاق ناصری نصرالدین طوسی و تاریخ خواند میر. بنابراین او نتیجه می‌گیرد که دیوانسالاران مغولی و کار بدستان دولتی با نوع [متون] آئینه‌های شاهی کاملاً آشنا بودند (دارلینگ ۸). پس این امکان وجود دارد که مورخان هندی چون قندهاری به نحوی برای این شیوه جدید برنامه ریزی کرده باشند و یا حداقل دانششان را از این روش جدید در وقایع نامه‌شان به نمایش بگذارند. دانش این آثار سپس از طریق وقایع نامه نویسانی چون اسکندر بیگ، کسی که تواریخ مغولی را مطالعه کرده و با آن آشنا بود به ایران عصر صفوی راه پیدا کرد.

مفاهیم سلطنت رایج در ایران پیش از اسلام برای مشروعیت بخشی به پادشاهان ایرانی مورد استفاده قرار می‌گرفت و وقایع نامه نویسان این سلسله‌ها برای قرن‌ها پیش از عصر صفوی از آن بهره گرفته بودند. فراتر از اهمیت تاریخ نگاری این وقایع نامه‌ها، فهرست‌های فضایل شاهی برای پادشاهان هر دو سلسله از لحاظ سیاسی سودمند بود. در درون رقابت‌های سیاسی بین سلسله‌ای که در سراسر عالم فارسی زبان رخ داده بود، اکبر نیازمند به مقابله با ادعاهای پادشاهی صفوی بود. چرا که صفویان با استفاده از مفاهیم سلطنت پیش از اسلام [به خودشان] مشروعیت بخشیده بودند. مغولان قطعاً می‌دانستند که قلمرو سرزمینی صفویه قلب سرزمین ایران [پیش از اسلام] بود

و وقایع نامه نویسان عصر صفوی می توانستند بر اساس موقعیت جغرافیایی به سادگی از مفاهیم سلطنت جوامع ایرانی استفاده کنند. به نظر می رسد قندهاری از این واقعیت آگاه بوده است. چرا که در دیباچه [اثرش] به نخستین متنی که بعد از قرآن اشاره می کند، شاهنامه فردوسی نوشته شده در سال ۱۰۱۰م و یکی از تأثیر گذارترین متون ایرانی و شعر حماسی که تاریخ و افسانه های پادشاهان ایران قبل از اسلام را شرح می دهد، است. قندهاری در همان بخش و با تأکید بر تبار اکبر از طریق تیمور، آخرین فرمانروای قدرتمند ایران پیش از عصر صفوی، دو نماد قدرت سلطنت ایرانی و ترکی - مغولی را با هم ارائه می دهد و آن ها را برای اکبر اختصاص می دهد.

در خصوص اسکندر بیگ که وقایع نامه اش نمونه ای از نوآور جزئی است و در برخی موارد تمایل به کنار آمدن با هنجارهای معمول را از خود نشان می دهد، تحقیقات نشان داده است که اثرش سرمشقی برای دیگر وقایع نامه های صفوی شده بود. (کوئین ۶۰-۵۸) به هنگام نوشتن [عالم آرا توسط اسکندر بیگ] تلاش های شاه عباس به این جهت معطوف بود که در مفاهیم شیعه دوازده امامی و مرشد صوفیان یعنی دو شکل سنتی از مشروعیت صفویه که تأثیر گذاری گذشته خود را از دست داده بودند و حتی اگر چه هر دو این مفاهیم و عناصر در متن عالم آرا وجود دارند، تجدید نظر نماید. شیعه به اندازه کافی در امپراتوری جا افتاده بود و روحانیون شیعی در این زمان معتقد بودند که ادعای تبارشناسی نسبی از یکی از امامان شیعه پایه قانونی برای اقتدار مذهبی نیست. سعید امیر ارجمند در گفتارش در خصوص تأیید سلطنت صفویه توسط روحانی مذهبی و قدرتمند محمدباقر مجلسی، بر ماهیت غیر مذهبی تأیید می کند:

این را نمی توان بیش از حد مورد توجه قرارداد، حتی اگر گفته شود که پیامبر و امامان در احکام الهی اطاعت مردم از حاکم غیر روحانی را به رسمیت شناخته اند، مجلسی مشروعیت پادشاهان را به عنوان حاکمی غیر روحانی و نه به عنوان حاکم مذهبی و یا حاکم سیاسی تأیید کرد. پذیرش اصول قانونی مشروعیت مذهبی پادشاهان صفوی به معنای تأیید میراث افراط گرایی بود که با آموزه های شیعی مخالف بود و بنابراین نمی توانست از سوی نگهبانان دین این مشروعیت به آن ها اعطا شود. (ارجمند - ۱۸۴)

به همین نحو، تصوف در این زمان رو به ضعف نهاده بود به نحوی که مفهوم پادشاه به عنوان مرشد فرقه صوفیه پایه ای برای مشروعیت سلطان نبود. این به این معنی بود که تنها ستون باقی مانده [برای مشروعیت سلطنت صفویان] مفهوم پادشاه به عنوان سایه خدا بر روی زمین در امتداد مفاهیم سلطنت ایرانی پیش از اسلام بود و [این مفهوم] به عنوان یک شکل از مشروعیت سیاسی جذاب و زنده بود.

با توجه به این زمینه سیاسی، وقایع نامه نویسان احساس کردند می توانند با ایجاد و تقویت مفاهیم مشروعیت را برای امپراتورانشان از طریق راه های مشروع قابل استفاده دیگر من جمله سنت سلطنت ایرانی، اقدام نمایند و به نظر می رسد این دقیقاً همان چیزی است که اسکندر بیگ و

قندهاری انجام دادند. عناصر و مفاهیم مشروعیت بخش در وقایع‌نامه‌ها شامل فهرستی از فضایل، شجره‌نامه، روایت‌های رویا پردازانه، حوادث معجزه‌آسا، خاستگاه اسطوره‌ای سلسله. در مورد صفویان، شجره‌نامه به عنوان تابعی برای اتصال پادشاهان صفوی به موسی الکاظم (ع)، هفتمین امام از دوازده امام شیعیان، به کار می‌رفت و از این راه به فرمانروایان صفوی برحسب مذهب شیعه مشروعیت می‌بخشید. روایت‌های مربوط به خاستگاه صفویه، با تأکید بر زندگی مقدس شیخ صفی الدین اردبیلی، تقریباً در تمام وقایع‌نامه‌های عصر صفوی وجود دارد. چنین روایت‌هایی به عنوان دومین رکن مشروعیت برای فرمانروایان صفوی به کار می‌رفت: پادشاهان صفوی به عنوان مرشد فرقه صوفیه صفویه، سومین رکن مشروعیت مفهوم پادشاه صفوی به عنوان سایه خدا بر روی زمین است که در فهرست‌های فضایل شاهی منعکس شده است. در مورد مغولان مشروعیت سلطنت نیز بر چند پایه استوار است. این پایه‌ها شامل مفهوم نژاد تیموری که در شجره‌نامه‌های مغولی منعکس شده است و مغولان آن را به تیمور و در بعضی موارد از طریق چنگیزخان و تعدادی از شخصیت‌های مقدس حتی آن سوتر یعنی به حضرت آدم می‌رسانند. سلطنت مغولی بر مبنای هندوئیسم به هم مرتبط شده‌اند و این امر را می‌توان در وقایع‌نامه‌های مغولی چون اکبرنامه که شامل هندوئیسم است و بر اساس طالع بینی اکبر پرداخته شده است، را دید. داگلاس اشتروند به صورت واضح بیان می‌کند که ابوالفضل، نویسنده اکبرنامه، مفهوم سلطنت تیموری و اصول روشنائی صوفیانه را در راستای تبیین سلطنت اکبر، با هم ترکیب نمود. (اشترو سند ۱۳۰) ما می‌بایست به این مفاهیم مشروعیت‌زا، مفهوم سلطنت سنتی ایرانی را که در فهرست فضایل شاهی قندهاری منعکس شده است را نیز اضافه نمائیم.

فهرست‌های فضایل شاهی به عنوان یک موضوع مهم در تمام بخشهای سیاسی وقایع‌نامه‌های دو سلسله صفوی و مغولی در حال پیشرفت بود. بخش سیاسی در مابقی قسمت‌های سال شمار وقایع‌نامه‌ها تا به آخر باقی ماند. ما اکنون قادریم نوعی از اطلاعاتی را که در آن بخش‌ها وجود دارد را در یک نور جدید ببینیم. به عنوان مثال اسکندر بیگ به این فکر افتاد که عالم آرایش را با فهرستی از وزرایی که عباس منصوب نمود به پایان برد، چرا که همانگونه که ما به خاطر داریم در ادبیات آئینه‌های شاهی بر اهمیت انتخاب وزرا تأکید شده است. توصیف دقیق اسکندر بیگ از بناهای احداثی شاه در اصفهان در وقایع‌نامه‌اش به این دلیل است، که پادشاه آرمانی می‌بایست شهرهای مهم و ساختمان‌های چشمگیر بسازد. قندهاری بر پیروزی‌های نظامی متعدد اکبر تأکید می‌کند چرا که پادشاهان آرمانی همانگونه که نظام الملک بیان می‌کند باید در نبردها شجاع و پیروز باشد. با مطالعه وقایع‌نامه‌ها در پرتو ادبیات آئینه‌های شاهی می‌توانیم به این نکته پی ببریم که در پس نام آب انبارها، زمان‌ها و مکان‌ها و به همین صورت مابقی اطلاعات واقعی بدست

آمده در بخش های سال شمار تاریخ اسکندر بیگ که ظاهراً به صورت دلخواهی ارائه شده است، اهدافی نهفته است و ما با تفکر دقیق تر از آنچه قبلاً به آن فکر کرده ایم می توانیم ماهیت تاریخ نگاری جوامع فارسی زبان صفوی و مغولی را بیشتر آشکار نماییم.

واکاوی تحولات مرزی بلوچستان در دوره ناصری با تکیه بر اقدامات انگلیسی ها و خان کلات

علی پرورش رامکی^۱
پرویز رئیسی^۲

چکیده

بلوچستان که در جنوب شرقی ایران واقع شده، تاریخ و فرهنگ مشترکی با ایران داشته است. اما به دلیل شرایط جغرافیایی خشک منطقه بلوچستان در ادوار مختلف تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در دوره قاجاریه، به ویژه در دوره ناصرالدین شاه، قدرت های اروپایی برای دستیابی به هندوستان مستعمره انگلیس که هم مرز با بلوچستان بود، رقابت گسترده ای را آغاز کرده بودند. نقطه ای از بلوچستان که کنترل آن برای دولت انگلیس اهمیت استراتژیکی و ژئوپلتیکی داشت، منطقه کلات بود. با بی توجهی حکومت ایران به قسمت بلوچستان، انگلیسی ها با سیاست اسعمار ی خود توانستند خان کلات را تحت الحمايه خویش نمایند. از طرفی با ضعف دولت ایران، خان کلات که از نظر سیاسی در حاشیه قرار داشت تمایلات گریز از مرکز خود را تقویت کرد و به دنبال آن دخالت دولت انگلیس در این منطقه، گرایش جدایی طلبی خان کلات را تشدید نمود و از طرف انگلیسی ها مورد حمایت قرار گرفت. در حقیقت انگلیسی ها با راهبردهای مختلف سعی در ایجاد حریم حفاظتی برای هندوستان بودند. یکی از این راه ها بهره گیری از خان های بلوچستان و کلات بود. دیگر اینکه نباید ویژگی های مذهبی و ساختار اجتماعی ایلی و عشیره ای که بر بلوچستان حاکم بود، در جدایی قسمتی از بلوچستان ایران را نادیده گرفت. همچنین وابستگی و جدایی طلبی خان کلات نسبت به دولت ایران و انگلیسی ها را بر اساس منافع که در این دوره عاید آن می شود ارزیابی کرد. از این منظر تقسیم بلوچستان در این دوره قابل توجیه می باشد.

کلیدواژه ها: ایران، انگلیس، بلوچستان، خان کلات، مرز.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خوارزمی. aliparvareh68@gmail.com.

^۲. معلم و فوق لیسانس فلسفه و حکمت اسلامی. samdrausi1367@yahoo.com.

The Balochistan Transformation Declaration in the Naseri Period, relying on the British and Khan Kalat initiatives

Abstract:

Balochistan, located in the south-east of Iran, has had a common history and culture with Iran. However, due to the dry geographical conditions of the Balochistan region, it has been underestimated in various historical periods. During the Qajar period, especially during the period of Nasir al-Din king, European powers began a major rivalry to reach India, the British colony, which bordered Balochistan. The Balochistan point was the Balochistan, whose control for the British government had strategic and geopolitical significance. With the Iranian government's neglect of the Baluchistan region, the British were able to protect Khan Kalat as their capitalist policies. On the other hand, with the weakness of the Iranian government, the politically marginal Khan Kalat strengthened the escapades of its center, and the subsequent intervention of the British government in this region intensified the separatist tendency of Khan Kalat, and the British Was supported. In fact, the British were trying to create a protective environment for India with different strategies. One of these ways was the use of the Khanate of Balochistan and Kalat. Moreover, the religious and social characteristics of the tribal elite that governed Baluchistan should not be ignored in the separation of parts of Balochistan. He also assessed Khan Kalat's dependence and separation from the Iranian government and the British on the basis of the benefits it gained during this period. From this perspective, the division of Balochistan is justified in this period.

Keywords: Iran, Britain, Balochistan, Khan Kalat, border.

مقدمه

بلوچستان در دوره قاجاریه که از نظر تاریخی و سیاسی به دلیل موقعیت جغرافیایی آن در انزوا قرار گرفته بود، در این دوره به دلیل اهمیت هندوستان مستعمره انگلیس، بلوچستان نیز به موازات آن اهمیت پیدا می کند. دیگر اینکه نباید جدا کردن افغانستان، تقسیم بلوچستان و سیستان از سرزمین ایران را با علت و زمینه های مختلف بررسی کرد، بلکه آن ها را در اجرای یک طرح و هدف واحدی برای تأمین امنیت هند با سیاست

های استعماری و استثماری انگلیس، با وسیله قرار دادن خان کلات که تحت الحمایه آن بود بررسی نمود. که از تحولات بین‌المللی و اقدامات روسیه در آسیای مرکزی نیز تأثیر می‌پذیرفت. فعالیت های خان کلات و سیاست های انگلیس در ارتباط با تحولات مرزی بلوچستان دوره ناصری معلول چه عواملی است؟ سیاست های استعماری انگلیس و روسیه در تقسیم بلوچستان از خاک ایران چه تأثیری داشت؟ واکنش خان کلات در مقابل تحولات مرزی بلوچستان چگونه بود؟

دوره پرالتهاب تاریخ ایران پس از عهدنامه پاریس که جدایی افغانستان را در پی داشت. واکاوی مسئله تقسیم بلوچستان توسط انگلیسی ها که خان کلات با آن همراهی می‌کرد حائز اهمیت می‌نماید. برای بررسی تحولات مرزی بلوچستان، اگر فقط مسبب آن را سیاست استعماری انگلیس بدانیم یک نوع سطحی‌نگری به نظر می‌رسد. از این منظر در پژوهش پیش رو، به صورت همه‌جانبه به تمامی ابعاد مسئله تقسیم بلوچستان پرداخته می‌شود. بنابراین علاوه بر سیاست انگلیس به شرایط اجتماعی و مذهبی بلوچستان، نیز راهبردهای دولت ایران نسبت به آن منطقه، از جمله عواملی هستند که در تحولات مرزی بلوچستان تأثیر داشته‌اند، مورد توجه قرار می‌گیرد. در جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های تحقیق از شیوه کتابخانه‌ای و فیش برداری استفاده شده و منابع را با توجه به میزان اهمیت آن‌ها بهره‌گرفته می‌شود. در واپژوهی تحولات مرزی بلوچستان، با نگرش همه‌جانبه نگرانه از روش تحقیق توصیفی و تحلیلی در ثبت مطالب استفاده می‌گردد.

مرز

در ایران قبل از قاجار به جای مرز از واژه سرحد استفاده می‌کردند و مرز از قرن ۱۸ م به بعد جایگزین سرحد شد. مرز را محدوده جغرافیایی دانست، که دولت یک کشور در آن چارچوب و قالب می‌تواند اعمال قدرت نماید. البته باید توجه داشت، برداشت مرز نشینان از مرز با دولت‌ها و مرکز نشینان از آن متفاوت است. در این رابطه عظیم شه‌بخش معتقد است؛ دولتمردان و افراد مرکز کشور معمولاً مردم آنسوی مرز را افراد بیگانه و دارای فرهنگ متفاوت تصور می‌کنند. این در حالی است که مرز نشینان، افراد آن طرف مرز در کشور همسایه را هم‌خون و دارای فرهنگ و تاریخ مشترک می‌پندارند. (شه‌بخش، ۱۳۷۷: ۵۲) بنابر این مرز در بین افراد یک کشور جایگاه متفاوتی دارد. از این منظر نقش آن نیز برای افراد در مناطق مختلف فرق می‌کند.

برخی به مرز از منظر کارکردی توجه کرده‌اند و نگاه دو وجهی (مثبت و منفی) به مرز دارند. محمد حیدری معتقد است، که در مواقع بحرانی مرزها پاشنه آشیل هستند که

کانون تهدید از بیرون و نقطه آسیب پذیر برای حاکمیت دولت‌ها دانست، دیگر اینکه از بعد روابط تجاری و فرهنگی مرز برای کشورها حائز اهمیت می‌باشد. (حیدری، علمداری و فتاحی، ۱۳۹۱: ۱۱۹) ایران و مرزهای آن در دوره قاجاریه، بخصوص زمان ناصرالدین شاه، از این قضیه مستثنا نیست. زیرا بلوچستان در ایران این دوره دارای مرزهای وسیعی با هند بود و از طرفی هند در ابعاد و امور مختلف تحت سیطره استعماری دولت انگلیس قرار داشت، بدون شک تهدیدهایی را متوجه مرزهای ایران که از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی ضعیف بود، می‌کرد.

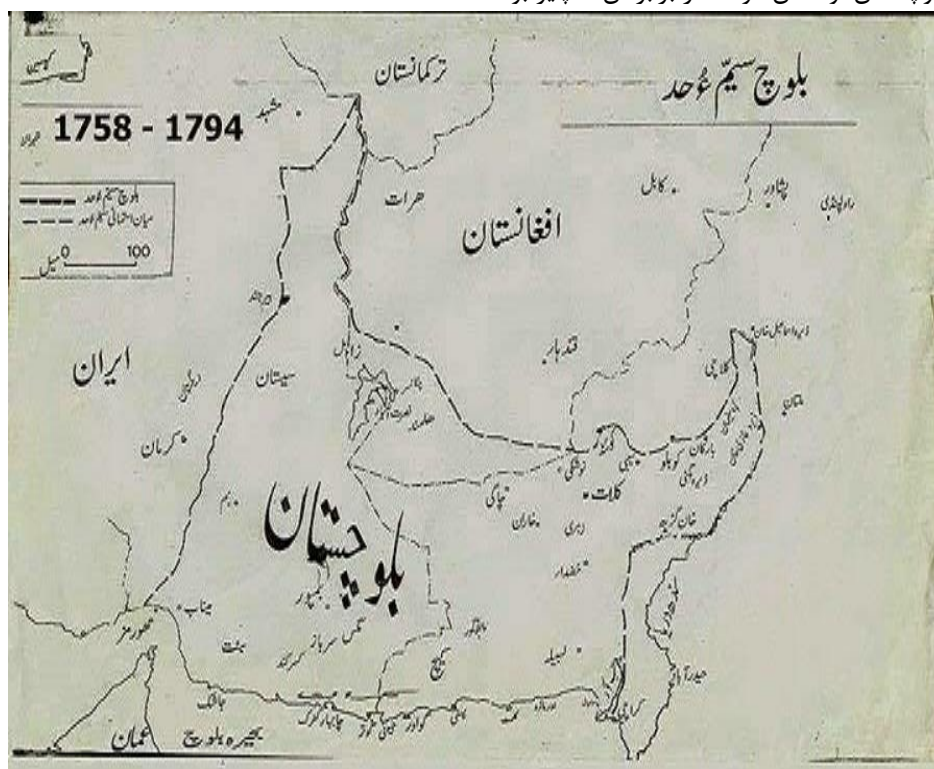
تاریخچه نفوذ انگلیس در بلوچستان:

ارتباط انگلیس با خان‌های بلوچستان از سال ۱۸۳۸ م آغاز می‌شود. نماینده آن لیوتنان لیچ (Lieutenant Leech) با مهرباب خان حاکم کلات پیمانی منعقد می‌کند. ولی مهرباب خان به شرایط آن پایبند نشد، که بعداً در درگیری با انگلیسی‌ها کشته می‌شود. تا اینکه در سال ۱۸۴۱ م ناصر خان پسر مهرباب خان را به عنوان حاکم کلات، توسط انگلیسی‌ها پذیرفته می‌شود. از این زمان که دولت انگلیس سرزمین سند را متصرف شد، بیش از پیش به بلوچستان و مرزهای آن توجه نشان دادند. در این بین تا سال ۱۸۶۵ م، سرچالز ناپیر (sir Charles Napier)، مائژور جاکوب (Major Jacob) و مستر فرر (Mr. Ferrer) ملاقات‌های رسمی و غیررسمی به طور دوستانه با خان کلات داشته‌اند و از سال ۱۸۶۵ م مائژور هنری گرین (Major Henry Green) از طرف دولت انگلیس در دربار ناصرخان مقیم شدند. (محمود، ۱۳۲۹: ۷۲۲ و ۷۲۱) وی مسئولیت داشت تا درباره مرزها و موقعیت بلوچستان برای راهبردهای آن دولت گزارشی را ارائه دهد. (سپاهی، ۱۳۷۲: ۵۱) از قضا در همین سال قضیه هرات پیش می‌آید. که موجب اولتیماتوم و حمله انگلیسی‌ها به بوشهر و جنوب ایران، در نهایت با انعقاد قرارداد پاریس تحت فشار انگلیس افغانستان از ایران جدا می‌گردد. انگلیس بعد از تصرف سرزمین سند و نفوذ در بین خان‌ها و حاکم افغانستان، دوست محمد خان، یک گام دیگر جهت تحدید کردن مرزهای بلوچستان در سرزمین ایران نزدیک تر شدند. آن دولت با طرح از پیش کارشناسی شده، از اوضاع خان‌خانی و ایلپاتی آن روز در سرزمین بلوچستان نهایت بهره را برای پیش برد اهداف استعماری خود در هند و ایران برد. البته نباید انعطاف و سازش معنا دار خان کلات برای قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی انگلیس، نادیده گرفت.

بلوچستان در دوره ناصری

ایالت بلوچستان که در این دوره یکی از وسیع‌ترین ایالت‌های ایران بود. مرزهای آن از شرق به سند، در غرب به کرمان، از شمال تا سیستان و در جنوب به دریای عمان و

اقیانوس هند ختم می شد. با این وجود، اداره این ناحیه را حکومت مرکزی به حاکمان کرمان سپرده بود. که آن ها در این منطقه سیاستی، جز سرکوب و فشار نداشتند، این امر سبب گرایش برخی از خوانین محلی به انگلیسی ها گردید. (مرادی، وزین افضل، ۱۳۹۳: ۲۴۸) اگر چه آدمیت معتقد است؛ در دوره ناصری بخصوص زمان امیر کبیر سراسر بلوچستان تا مرز سند، مورد توجه دولت مرکزی قرار گرفته تا امنیت را بر آن مناطق حاکم کند. (آدمیت، ۱۳۶۲: ۲۴۷ و ۲۴۸) البته باید در نظر داشت، اقدامات عملی برای سامان دادن آن صورت نگرفت. زیرا این از آنجا معلوم می شد، که در تعیین خطوط مرزی بلوچستان، واکنش دولت در برابر آن نا چیز بود.



محدوده جغرافیایی بلوچستان قبل از روی کار آمدن ناصرالدین شاه. (Is Britain complicit in human rights violations in Baluchistan?)

نفوذ دولت ایران در دوره قاجاریه بر بلوچستان کاهش می یابد. تنها تا بمپور بود، که کنترل کمی داشت و نمی توانست در مکران ناحیه جنوب شرقی خود چندان کنترلی داشته باشد. (محمود، ۱۳۲۹: ۷۴۱) در دوره قاجار منطقه بلوچستان به دلیل شرایط

اقلیمی و موقعیت جغرافیایی که وجود داشته، خان‌های بلوچ توسط انگلیسی‌ها به وسیله ثروت و قدرت خود اغفال می‌کرد. به هر حال در دوره ناصرالدین شاه که نیروهای روسیه به سمت شمال شرقی ایران و مرزهای هند در حال پیش روی بودند، انگلیسی‌ها سعی می‌کردند، به طور مستقیم منطقه کلات را به کنترل خود در آورند. (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۲۹) در نتیجه نظارت و نفوذ کم دولت ایران در منطقه بلوچستان و وابسته نبودن خان‌های بلوچ مخصوصاً خان کلات به آن، باعث شد تا به طرف انگلیس روی آورده و وابستگی مالی و سیاسی پیدا کند. انگلیسی‌ها در این دوره به هیچ چیزی جز برنامه استعماری خود اهمیت قائل نبودند، در هر صورت آن دولت از ناکارآمدی سیاست مداران ایران در آن دوره بهره کافی را بردند.

شرایط اجتماعی بلوچستان

هر چند مشترکات قوم بلوچ و مردم بلوچستان با تاریخ و فرهنگ ایران زیاد است. اما از نظر گویش زبانی و مذهبی تفاوت‌های مخصوصی نسبت به کل جامعه ایران دارند. این امر ضرورت می‌طلبد که برای بررسی برخی از تحولات جغرافیایی به امور مذهبی و بافت‌های اجتماعی آن نیز توجه لازم را مبذول داریم. از این رو بلوچستان که اکثریت دارای مذهب تسنن، متفاوت با مذهب رسمی شیعه حکومت در دوره ناصرالدین شاه داشتند. همچنین شاکله‌های اجتماعی که بافت جامعه آن روز بلوچستان را انتظام می‌بخشید و روابط افراد بر اساس قواعد ایلی و عشیره‌ای صورت می‌گرفت. در حقیقت مردم وابسته به طایفه و خان خود بودند و خان کلات که این زمان تحت الحمایه دولت انگلیس می‌گردد، با توجه به بافت جامعه بلوچستان آن روز خان کلات را می‌توان نماینده مردم آن ناحیه دانست. همچنین در حاشیه قرار گرفتن بلوچستان از نظر سیاسی، تمایلات گریز از مرکز را در خان کلات که دور ترین نقطه از پایتخت قرار داشت، تقویت می‌کرد.

اهمیت بلوچستان در این دوره

بلوچستان در تهاجم به ایران تنها نقطه امن تاریخ می‌باشد، که تاکنون هیچ تهاجمی از این منطقه به ایران صورت نگرفته بود. (همان: ۱۲۰) توجه انگلیس بعد از جدایی افغانستان از ایران به چند ایالت از جمله؛ سیستان، خلیج فارس، بلوچستان و خوزستان بود. (محمود، ۱۳۲۹: ۶۸۵) از مراکز مورد توجه انگلیس در این دوره می‌توان نتیجه گرفت، که این دولت در پی ایجاد منطقه‌ای حایل برای حفظ هندوستان بود برنامه از پیش طراحی شده در سرزمین و مرزهای ایران مجاور هند را به اجرا می‌گذارد. اهمیت مسائل و رویدادهای بلوچستان به درک درست موقعیت جغرافیایی، زمانی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن وابسته است. (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۲۴) سیاست مداران انگلیس

به این مهم پی برده و از این شرایط ژئوپولیتیکی و استراتژیکی بلوچستان بهره می بردند. به عبارت دیگر رخدادهای بین‌المللی از جمله دست نیافتن انگلیس به اهداف خود در جنگ های کریمه مقابل روسیه و قدرت گیری روزافزون آلمان در آن دوره به اهمیت بلوچستان افزود. نیز از نظر ارتباط تلگرافی اروپا و هند، بلوچستان مناسب ترین موقعیت را از نظر اشراف بر خط تحت البحری و زمینی داشت، می توانست فاصله سه ماهه خبری از کلکته تا لندن را به ده روز کاهش دهد. (همان: ۱۲۹)

از نظر اقتصادی سرزمین بلوچستان برای انگلیسی ها نسبت به سایر مناطق ایران امتیاز خاصی داشت، زیرا مرز مشترک بلوچستان با هند، ارتباط مستقیم با ایران را برای انگلیس در تقابل و رقابت تجاری با روسیه را فراهم می نمود. از طرف دیگر جاده ای که از هند تا کوئته و نصرت آباد بین سال های ۱۸۹۱-۱۹۰۱ م احداث شد، انگلیس ترانزیت مستقیم کالا بین هند و ایران را به دست آورد. از مزایایی که روسیه در تجارت و انتقال کالا به دلیلی هم مرزی با ایران در شمال بهره مند بود، انگلیسی ها در بلوچستان این مهم را برای خود مهیا کردند. (لیتن، ۱۳۶۷: ۸۶ و ۸۷) در هر صورت باید یادآوری کرد که منطقه بلوچستان دارای آب و هوای گرم و خشک و کم باران می باشد. اما به دلیل اهمیت هند برای انگلیس در این دوره، به لحاظ امنیتی و اقتصادی اهمیت پیدا می کند. در نتیجه مهم شدن بلوچستان برای انگلیس علاوه بر اینکه نفوذ استعماری آن را در بلوچستان گسترش داد، موجب تقسیم آن گردید. در واقع بلوچستان یک سپر دفاعی برای حفظ هندوستان گردید.

هندوستان رؤیای همه قدرت ها

هند در سال ۱۶۶۲ م در دوره چارلز دوم از دست پرتغالی ها خارج شد و انگلیسی ها در آن نفوذ یافتند. (نیکبختی، ۱۳۷۴: ۶۳) بعد از اینکه عهدنامه فین کنشتاین در سال ۱۸۰۷ م ارتباط بین فرانسه و ایران با هدف ضربه زدن به انگلیس و مستعمره آن هند بسته شد. (وزارت خارجه، ۱۳۵۰: ۱۳۵۲) چون انگلیس می دانست که از راه دریایی کسی قادر به ضربه زدن به آن ها نخواهد بود، در خشکی نیز یک سری برنامه هایی برای حفظ هندوستان از جمله؛ ایجاد سپر دفاعی یعنی منطقه حایل بین ایران و هند را در پیش گرفت؛ زیرا از قرار دار فین کنشتاین به بعد ایران را قابل اعتماد نمی دانست، هر آن احتمال می داد که در صورت پیدایش یک قدرت برتر به آن روی آورد. دولت های بزرگ اروپایی فرانسه، روسیه و آلمان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، هر یک در زمان های مختلف در صدد دستیابی به هند، سود آور ترین مستعمره انگلیس بودند. (کریمی پور،

۱۳۲۱: ۱۲۵) بنابراین کنترل بر هند تعاملات بین قدرت‌ها را بر هم می‌زد. تا جایی که انگلیس را بر آن داشت در محدوده مرزهای هندوستان دست به اقدامات توسعه طلبانه، استعماری، تحکم، یک طرفه و پیش‌گیرانه بزند. که چشم‌انداز جغرافیای سیاسی آن مناطق، از جمل مرزهای بلوچستان در سرزمین ایران را تغییر دهد و مشکلات جبران‌ناپذیری را برای آن مناطق به بار آورد.

بینش حکومت ایران نسبت به انگلیس

دولت ایران اکثراً با دیده شک و هراس با انگلیس ارتباط برقرار می‌کرد. ترس از اینکه سرنوشتی شبیه هند پیدا کند. آنچه دیگر از نظر دولت ایران مخاطره‌آمیز می‌نمود، مسئله تحت‌الحمایگی اتباع ایرانی نسبت به انگلیسی‌ها بود. (بیانی، ۱۳۷۵: ۱۸۸) زمانی که ایران در دوره ناصرالدین شاه به هرات حمله شد، در مقابل واکنش انگلیسی‌ها دوام نیاورد. تا جایی که در سال ۱۸۵۶ م دولت ایران برای رهایی از قید و بند آن دولت، با نماینده آمریکا در استانبول پیمان دوستی منعقد کرد و مقامات بلندپایه‌ای از آمریکا هم به دربار ناصرالدین شاه می‌آیند، اما به دلیل فشار انگلیسی‌ها به آن کشور این پیمان تحقق نیافت. (امانت، ۱۳۸۳: ۳۸۷ و ۳۸۸) به هر حال مقامات دولت ایران در مقام ضعف و دید محدود خود در مسائل مربوط به تعیین مرز، افغانستان، بلوچستان و سیستان با دولت انگلیس وارد مذاکره می‌شدند. نتیجه آن هم تقسیم بلوچستان، سیستان، مستقل شدن افغانستان و جدا شدن بخش اعظمی از خاک ایران را در پی داشت. این در حالی بود که ایران قربانی می‌شد و انگلیس اهداف استعماری خود را به پیش می‌برد.

بدعهدی انگلیسی‌ها در این زمان

دولت انگلیس در عهدنامه پاریس تعهد کرده بود، که تمام توان خود را به کار خواهد برد تا بر دولت ایران هیچ‌گونه تشویشی از طرف افغان‌ها ایجاد نشود و در صورت دست‌اندازی آن‌ها مسئله را مطابق صلاح ایران حل خواهد نماید. (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۱۴۵۲) همان‌طور که می‌دانیم بعد از عهدنامه پاریس و مستقل شدن افغانستان، امیر آن شیرعلی خان تاخت و تاز خود را به سیستان و شمال بلوچستان آغاز کرد و موجب درگیری با دولت ایران در این مناطق شده، مقدمات جدایی بخشی از این نواحی را فراهم آورد. دولت انگلیس بر خلاف عهدنامه پاریس، نه تنها به صلاح ایران مداخله نه نمود، بلکه به صلاح خود، متحدان افغان و بلوچ خود در این پیش‌آمدها و دست‌اندازی حمایت می‌نماید. بلکه قسمتی دیگر از خاک بلوچستان و سیستان ایران را برای مطامع خود جدا می‌کند.

نقش روسیه در تقسیم بلوچستان

روسیه در تقسیم بلوچستان به طور غیرمستقیم تأثیر داشت؛ زیرا از زمانی که جنگ های کریمه را با پیروزی پشت سر گذاشته بودند به سوی هند پیش روی نمود. در این دوره دولت روس و انگلیس مستقلاً سیاست خود را در آسیا به اجرا می گذاردند. (تاج بخش، ۱۳۶۲: ۲۷۱) کرزن در رابطه به سیاست و اقدام روس ها در منطقه ماوراءالنهر چنین اظهار می دارد؛ «هر گاه روس ها در خراسان استقرار یابند ... سراسر سرحدات غربی افغانستان در معرض حمله و نفوذ واقع خواهد گردید. بعلاوه او در سیستان با قسمتی از خاک بلوچستان که هنوز سرنوشت مالکیت آن روشن نیست و مورد اختلاف است.» (کرزن، ۱۳۸۷: ۲۹۵) بنابر این از اظهارات کرزن چنین بر می آید، که قبل از رسیدن روس ها به خراسان باید مرزهای سیستان و بلوچستان را تعیین و تکلیف کرده و اقدامات پیشگیرانه را انجام دهند. از دهه ۱۸۳۰ م به بعد در انگلستان طرح مسئله شرق در برابر توسعه طلبی های روسیه ریخته شد؛ که در آن ایران به عنوان سرزمین حایل در برابر فزون خواهی روسیه به هندوستان، از اهمیت استراتژیکی برخوردار گردید. (فوران، ۱۳۷۸: ۱۷۲) شرایط بین المللی روس ها در این زمان نسبت به انگلیس مستحکم تر می شود؛ زیرا با اصلاح رابطه پترزبورگ و برلین در سال ۱۸۸۴ م موقعیت روس ها در غرب استوار تر می گردد. (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۷۷) توسعه طلبی های روس در شرق، موجب اتحاد انگلیس با ژاپن شد، ژاپن در جنگ با روسیه با حمایت انگلیس به پیروزی رسید. این اگرچه به ظاهر مربوط به خاور دور بود. اما برای خاورمیانه نتایج همه جانبه ای را در بر داشت. (همان: ۳۶۷) زیرا انگلیسی ها با توجه به شرایط روس ها در شرق در این زمان برنامه خود را مبنی بر ایجاد حفاظ امنیتی برای هند به منظور بر آوردن منافع خود در آنجا، دست به تحولات مرزی شرق ایران از جمله آن در بلوچستان اقدام کرد.

تقسیم بلوچستان

کلات در جنوب شرقی ایران، در منطقه بلوچستان واقع شده و تا سال ۱۸۶۹ م جزئی از سرزمین ایران بود؛ اما از سال ۱۸۵۴ م تحت الحمایه دولت انگلیسی هند قرار گرفت. (غراب، ۱۳۶۴: ۱۳ و ۱۴) از این زمان به بعد با آمدن سر فردریک گلداسمیت که مأمور کشیدن خطوط تلگراف در مرزهای شرقی ایران بود، با خداداد خان که جانشین ناصر خان حاکم کلات، طرح دوستی ریخت و به شرط حفظ امنیت متصرفات و منافع انگلیس به آن کمک مالی کرد. از آن پس است که حاکم کلات از زیر نفوذ ایران خارج شد. (ولایتی، ۱۳۷۵: ۹۹) به هر حال سایکس نماینده انگلیس تعیین و تکلیف مرزهای شرقی ایران را در رابطه با خط تلگراف برای چگونگی اجرای آن طرح به زعم خود دلیلی موجه

برای تقسیم بلوچستان می‌داند؛ «در موقع امتداد سیم تلگراف هندوستان، لازم بود معلوم شود که قطعه اراضی واقع در سرحد ایران متعلق به کدام دولت است و راجع به آن با چه مملکتی باید داخل مذاکره شد. از همین نقطه نظر سرفردریک گلداسمیت به این صفحات رفت و بالنتیجه خط سرحدی از کوهک تا دریا را معین نمود.» (سایکس، ۱۳۷۹: ۲۶۲) این در حالی بود، که قبل از اینکه کمسیون تعیین مرزی ایران تشکیل شود. قرارداد هایی برای حفظ سیم تلگراف با رؤسای طوایف بلوچ توسط گلداسمیت بسته شده بود. همین قرارداد ها و بده بستان ها، موجب شد، دولت انگلیس به خود حق دهد تا از حاکم کلات در برابر دولت ایران حمایت کند. (محمود، ۱۳۲۹: ۶۵۹)

با تمام این تفاسیر به نظر می‌رسد سایکس در رابطه با خط تلگراف مغلظه می‌نماید، دلیل غیر موجه را برای تعیین مرزهای ایران اعلام می‌دارد. درحالی که دشمنی انگلیسی ها نسبت به ایران و یا مهربانی و دوستی آن با افغان ها و بلوچ ها نبود، که قسمت هایی از بلوچستان و سیستان را از خاک ایران جدا کرد. مقصود اصلی آن حفظ مرزهای هندوستان بود. (همان: ۷۳۷) سایکس که تا قبل از تعیین حدود مرزی در بلوچستان دم از مذاکره با کدام یک از مملکت برای قرار گرفتن خط تلگراف خودشان سخن به میان می‌آورد؛ اما بعد از برگزاری کمسیون اول، تحت عنوان بلوچستان انگلیس را پیش می‌کشد؛ «تاریخ بلوچستان انگلیس را تا حال کسی بطور مشروح به رشته تحریر نکشیده است.» (سایکس، ۱۳۷۹: ۲۷۱) در نتیجه کشیدن خط تلگراف برای تعیین حدود مرزی بلوچستان بهانه ای بیش نبود، تا از این طریق یک سپر دفاعی دیگر بعد از جدایی افغانستان، برای حفظ مرزهای هند ایجاد نماید. البته در این زمان حضور نماینده خان کلات در این کمیسیون مرزی نشان از نداشتن اقتدار و مشروعیت دولت ایران در اذهان عمومی و خان های آن منطقه بود.



موقعیت جغرافیایی کلات بلوچستان نسبت هند. (my great quetta adventure mehim)

کمسیون مرزی با سرپرستی گلداسمیت

تا سال ۱۸۶۲ م خط دفاعی برای حفظ هندوستان منطقه ای که مطابق طرح انگلستان تعیین تکلیف قرار نگرفته، ناحیه بلوچستان بود. (سالار بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۲۱) در دوره ناصرالدین شاه دولت انگلیس برای احداث سیم تلگراف از کراچی تا جاسک با حکومت ایران مذاکره کرد؛ بنابر این در سال ۱۸۶۰م عده از جمله گلداسمیت (Goldsmith) مأمور سیم کشی در سواحل بلوچستان بین کراچی و جاسک وارد شدند. گلداسمیت و دولت انگلیس به مسائل بلوچستان علاقمند گردید و با حمایت انگلیسی ها خان کلات موقعیت خود را استوار کرد، در این شرایط مصمم برای خارج کردن خود از زیر نفوذ ایران دید. با توجه به مسلح کردن عده ای از بلوچ های کلات توسط انگلیسی ها، باعث نا امنی منطقه شدند. در پی آن سیم کش ها و مأموران تلگراف از دولت ایران خواستند تا آن ها را سرکوب نماید. زمانی که دولت ایران تصمیم به سرکوبی آن ها گرفت، انگلیسی ها مانع آن شدند. به بهانه اینکه با تنبیه آنان نا امنی بیشتر خواهد شد و اظهار نمودند، بهتر است انگلیس بین دولت ایران و بلوچ های کلات حکم واقع شود تا امنیت محقق پیدا کند. (محمود، ۱۳۲۹: ۷۱۶) همچنین آن دولت پیشنهاد تعیین مرزی

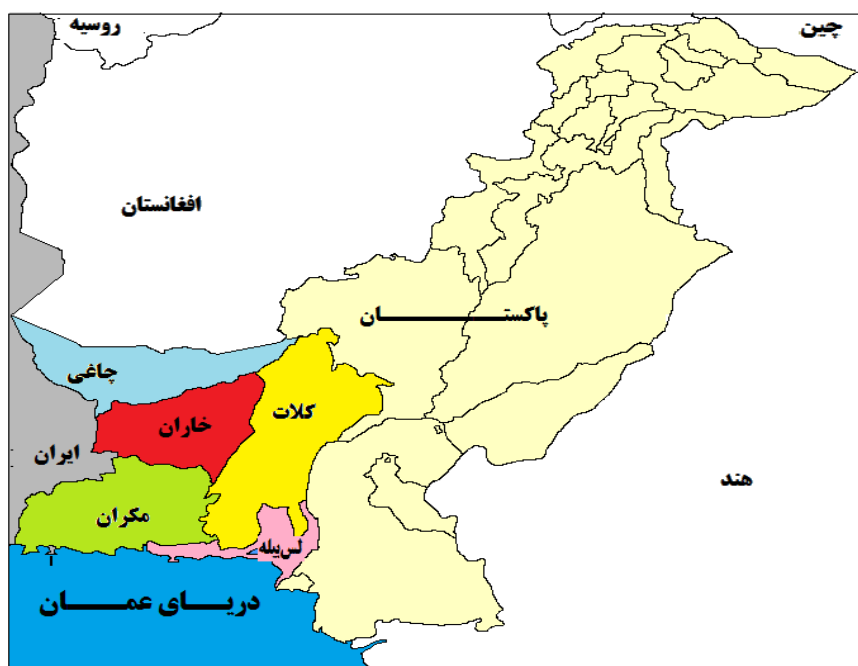
بین هند و ایران را داد. (همت، ۱۳۷۰: ۱۰۱) بنابراین دولت انگلیس که خود از بانیان این مشکل بود، در پایان خویش را در مقام مصلح برای حل آن مسئله قرار داد. آن دولت سعی داشت تا شورش های نیابتی ایجاد کند و از این طریق به مطامع استعماری خود دست یابد. همان طوری که بعداً با دست اندازی شیرعلی خان حاکم افغان به مرزهای ایران با حمایت انگلیس، جدایی بخشی از سیستان را از سرزمین ایران باعث شد. دیگر اینکه قبول حکمیت انگلیس را نیز باید نتیجه ترس افراد دولت ایران نسبت به انگلیس دانست. به نظر می رسد خان کلات ترجیح می دهد زیر سیطره انگلیس قرار گیرد تا زیر تابع دولت ایران، از این منظر حضور نماینده خان کلات در کمیسیون تعیین مرز بلوچستان قابل توجیه می شود.

دولت انگلیس سر فردریک گلداسمیت را از طرف خود در کمیسیون تعیین مرزی ۱۸۷۰ م حکم قرار می دهد. نماینده دولت ایران میرزا معصوم خان بود. از طرف خان کلات فقیر محمدخان در گواتر حاضر شدند. در نتیجه بحث و مشاجره، نماینده انگلیس به عنوان حکم نظر خود را داد که مرز ایران از یک نقطه در مشرق گواتر تا کوهک را معین کرد. (سایکس، ۱۳۶۶: ۵۱۹) ناصرالدین شاه نقشه گلداسمیت را پذیرفت، ولی خواهان بخشی از کوهک و اسپندک که در محدوده کلات قرار داشت بود؛ که باید داخل مرز بلوچستان ایران قرار می گرفت. اما گلداسمیت نپذیرفت. وزیر امور خارجه ایران میرزا سعید خان این مسئله را در سال ۱۸۷۱ م به سفارت انگلیس اعلام کرد و همچنان خواهان الحاق دو نقطه یاد شده به بلوچستان ایران بود. (جهانیان، ۱۳۳۸: ۸۸ و ۸۹) خصوصیتی که ابراهیم خان حاکم بلوچستان با کمیسیون مرزی گلداسمیت داشت. کار کمیسیون به کندی پیش رفت، تا اینکه اسمیت به گوادر (نباید با گواتر اشتباه گرفت) رفت و پس از بازدید نقشه برداری کرد. پس از عزیمت گلداسمیت، ابراهیم خان با فعالیت خود کوهک را گرفت؛ اما دولت انگلیس انضمام آن را به ایران به رسمیت نشناخت. (سایکس، ۳۶۶: ۵۲۳) همچنین دولت ایران خواسته خود را دنبال کرد، تا اینکه در سال ۱۸۸۴ م دولت انگلیس به جدا شدن کوهک و اسپندک از کلات رضایت داد که واگذاری قطعی آن به ایران سالها به تعلیق افتاد و در کمیسیون مرزی دوم ۱۸۹۵ م قضیه مورد رسیدگی قرار گرفت. (جهانیان، ۱۳۳۸: ۳۹ و ۴۰)

کمیسیون دوم

پس از اختلاف نظر و نارضایتی حاکم بلوچستان ابراهیم خان، اعتراض و اصرار دولت ایران از نتایج کمیسیون تعیین مرزی گلداسمیت نسبت به تملک منطقه کوهک و اسپندک، دولت انگلیس در سال ۱۸۹۵ م به تشکیل کمیسیون مرزی دیگری برای تعیین حدود مرزی بلوچستان رضایت داد. هیئت اعزامی انگلیس در کمیسیون مرزی دوم با سرپرستی

کلنل هولدیخ (Colonel Hvlidykh) که سایکس (Sykes) نیز عضو آن بود و هیئت ایران به سرپرستی اسدالدوله برگزار شد. اولین عملیات کمسیون در ماشکید، شرق کوهک است، نقطه گذاری کردند. پس از آن به اسپندک که در چند کیلومتری کوهک بود را مشخص و به طرف جالق جهت تعیین و تکلیف نقاط مورد اختلاف رو رفع کردند. بعد از حل اختلاف مرزی در این کمسیون، حاکمیت مرزی ایران بر مناطقی چون کوهک، اسپندک، کناربست و بخش غربی رود ماشکید را به رسمیت شناخت. با حل اختلافاتی که در بعضی از مفاد کمسیون اول بود، مرز جنوب شرقی ایران از کوه ملک سیاه تا شرق گواتر تعیین گردید. (سایکس، ۱۳۷۹: ۲۶۴)



نقشه: مناطق جدا شده از ایران توسط انگلیس با همراهی خان کلات. (پیشگاهی فر و کوهشاهی فر، ۱۳۹۳: ۶۴)

بنابر این عواملی که باعث شد تا دولت انگلیس در نتایج کمسیون اول تجدید نظر کند و کمسیون دوم را برای این منظور برگزار نماید. ترس از تصرف قسمت هایی بود، که تعیین حدود نشده بود. نگرانی انگلیسی ها از تصرف کوهک توسط ابراهیم خان حاکم بلوچستان ایران و نواحی اطراف آن است. (ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۱۱)

پیامدهای تقسیم بلوچستان

در هر صورت تقسیم بلوچستان را با توجه به مقتضیات زمانی از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی که در فضای بین‌المللی در شرف رخ دادن بودند، تحت شرایط جبر سیاسی به ایران تحمیل شد و خواه نا خواه نتایجی را برای ایران و منطقه بلوچستان در پی داشت.

۱- به نظر می‌رسد مهم‌ترین پیامد تقسیم بلوچستان، از دست رفتن بخشی از خاک ایران است. که در نتیجه قربانی سیاست‌های استعماری انگلیس برای ایجاد سپر دفاعی جهت ایجاد امنیت در مرزهای هندوستان بود.

۲- تقسیم بلوچستان به نحوی صورت گرفت که اقوام و طوایف بلوچ در سه کشور؛ ایران، پاکستان و افغانستان پراکنده شدند و همین امر موجبات مسائل متعددی را فراهم می‌آورد. (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۳۱)

۳- با تحت‌الحمایگی خان کلات که قبل و پس از کمسیون مرزی، که بعد از آن زمان، آن منطقه بلوچستان انگلیس نام گرفت و ایجاد کنسولگری توسط سایکس در سال ۱۸۹۴ م در کرمان، برای پیش برد اهداف استعماری خود می‌توانستند کنترل و نفوذ بیشتری بر بلوچستان ایران اعمال کنند.

۴- مسئله پناهندگی نیروهای گریز از مرکز، پس از اغتشاش و قتل و غارت می‌باشد؛ که سایکس یک مورد را بیان می‌کند، شهادت به عده‌ای از مأمورین تلگراف حمله نموده، پنج نفر از آن را اسیر گرفته بود. در سال ۱۸۹۰ م سرگرد مویر در صدد دستگیری آن بر آمد در نتیجه درگیری یک نفر از افراد مویر را کشته به بلوچستان ایران می‌گریزد تا اینکه در سال ۱۸۹۵ م سایکس که در کرمان مأموریت داشت آن را دستگیر می‌نماید. (سایکس، ۱۳۷۹؛ ۲۷۲).

نتیجه‌گیری

سیاست‌های استعماری انگلیس اگرچه در تقسیم بلوچستان تأثیر عمده را داشت ولی نباید از ناکارآمدی سیاست‌مداران دوره ناصرالدین شاه چشم‌پوشی کرد. که در مسائل مهم مرزی حکمیت را به انگلیس واگذار کردند و نسبت به منطقه بلوچستان توجه و اهمیت چندانی قائل نبودند. دیگر مسئله‌ای که در تقسیم بلوچستان مزید بر علت شد، خان کلات در آن منطقه تحت‌الحمایه انگلیس می‌شود و خود را وابسته به آن دولت می‌داند بجای اینکه خود را وابسته به دولت ایران بداند. بنابراین در صورت ایجاد وابستگی و دل‌بستگی خان‌های بلوچستان در آن دوره به دولت و سرزمین ایران، همان‌طور که ابراهیم خان حاکم بلوچستان در آن دوره عمل کرد، در این صورت تقسیم بلوچستان با این راحتی به وقوع نمی‌پیوست. در نتیجه تقسیم بلوچستان و جدا شدن سایر مناطق از خاک ایران، علاوه بر اهداف امنیتی، اقتصادی و استعماری انگلیس که در آن دخیل بود. به نظر می‌رسد ضعف اقتصادی، نظامی و سیاسی حکومت ایران در آن زمان نقش اصلی

را در این مسئله داشت. همچنین روس ها به طور غیرمستقیم در تقسیم بلوچستان تاثیر داشتند، زیرا انگلیس از ترس نزدیک شدن روس ها به مرزهای شرقی هند، انگلیس طرح جدایی افغانستان و تقسیم بلوچستان و سیستان از ایران را برای ایجاد سپر دفاعی جهت حفظ هندوستان، سود آور ترین مستعمره را در دستور کار خود قرار می دهد.

از مسائل دیگر که نقش مؤثری در تحولات مرزی بلوچستان داشت، محیط اجتماعی، شرایط مذهبی متفاوت نسبت به سایر مناطق ایران و موقعیت جغرافیایی هم مرز با هند که مستعمره انگلیس بود، علاوه بر این ها گرایش های جدایی طلبی خان کلات در بلوچستان آن را دامن می زد. البته بی توجهی دولت ایران نسبت به آن ناحیه از نظر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در به وجود آمدن تنش های مرزی با خان کلات که کنترل کمی بر آن داشت، مؤثر بود. اگر چه دولت ایران در دوره ناصری در مقابل انگلیس به عنوان حامی خان کلات در مقام ضعف قرار داشت، اما در مدیریت تنش های مرزی بلوچستان راهبردهای مناسبی را از مدت ها قبل در پیش نگرفته بودند. چرا؟ چون بلوچستان با وجود وسعت زیادی که در آن زمان داشت، نماینده حکومت مرکزی ایران از کرمان، آن را اداره می کرد.

فهرست منابع

کتاب ها

۱. امانت، عباس، (۱۳۸۳)، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر کارنامه.
۲. آدمیت، فریدون، (۱۳۶۲)، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران.
۳. بیانی، خانابا، (۱۳۷۵)، پنجاه سال تاریخ ایران در دوره ناصری، ج ۲، تهران، علم.
۴. تاج بخش، احمد، (۱۳۶۲)، سیاست های استعماری روسیه تزاری و انگلستان و فرانسه در ایران، بی جا، اقبال.
۵. جهانبانی، امان الله، (۱۳۳۸)، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران، ارتش.
۶. سالار بهزادی، عبدالرضا، (۱۳۷۲)، بلوچستان در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۷۷ ه.ق، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمودی افشار.
۷. سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۶)، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی داعی گیلانی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب.

۸.، (۱۳۷۹)، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، لوحه.
۹. سپاهی، عبدالودود، (۱۳۷۲)، بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۷۷ قمری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۰. غراب، کمال‌الدین، (۱۳۶۴)، بلوچستان یادگار مطرود قرون، تهران، کیهان.
۱۱. فوران، جان، (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
۱۲. کاظم‌زاده، فیروز، (۱۳۵۴)، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، فرانکلین.
۱۳. کرزن، جورج ناتانیل، (۱۳۸۷)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۴. لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ، ج ۳، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.
۱۵. لیتن، ویلهلم، (۱۳۶۷)، ایران از نفوذ تا تحت‌الحمایگی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، معین.
۱۶. محمود، محمود، (۱۳۲۹)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۳، تهران، چاپخانه نقش جهان.
۱۷. نیکبختی، سعید، (۱۳۷۴)، آهنگ بلوچستان، بی‌جا، هامون.
۱۸. وزارت خارجه، (۱۳۵۰)، مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشیان تا عصر پهلوی ۵۵۹ ق.م تا ۱۹۴۲ م، تهران، وزارت خارجه.
۱۹. ولایتی، علی‌اکبر، (۱۳۷۵)، تاریخ روابط خارجی ایران در دوره ناصرالدین‌شاه شاه و مظفرالدین‌شاه، انتشارات وزارت خارجه.
۲۰. همت، محمود، (۱۳۷۰)، تاریخ بلوچستان، بی‌جا، گلی.

پایان نامه

۱. کریمی پور، یدالله، (۱۳۷۱)، تحلیل ژئوپولتیکی نواحی بحرانی سیستان و بلوچستان، راهنما میرحیدر مهاجرانی، تهران، تربیت مدرس.

مقاله ها

۱. پیشگاهی فر، زهرا، مهدی کوهشاهی فر، (۱۳۹۳)، تبیین عوامل موثر در بحران زایی و مدیریت مرزهای ایران و پاکستان، جغرافیا و توسعه، س ۱۲، ش ۳۶.

۲. حیدری، محمد، (۱۳۹۱)، سهراب انعامی علمداری و فرهاد فتاحی، ژئوپلیتیک مرز و الگوی مدیریت و کنترل مرزهای شرقی ایران، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۳، سال س.
۳. شه بخش، عظیم، (۱۳۷۷)، مرزهای بلوچستان، مجله گفتگو، شماره ۱۲.
۴. مرادی، مسعود، (۱۳۹۳)، مهدی وزین افضل و معصومه صاحبکا، اداره بلوچستان از کرمان، پیام بهارستان، دوره ۲، س ۵، ش ۱۹.
۵. ملکشاهی، هاشم، (۱۳۸۷)، انگلیس و جدا کردن بلوچستان از ایران، تاریخ معاصر ایران، س ۱۲، ش ۴۵.

آدرس اینترنت:

- Is Britain complicit in human rights violations in Balochistan?
- my great quetta adventure mehim.

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم، شماره بیست و سوم، تابستان ۱۳۹۷)

تأثیر و توسعه ی خط و خوشنویسی، صنایع دستی، فرش و هنر قلمکاری
ایرانی بر هند در دوره ی حکومت مغولان کبیر از بابر تا پایان اورنگ زیب
(۱۱۱۸ - ۹۳۲ ه.ق. / ۱۷۰۷-۱۵۲۶ م.)

سید غلامعلی رخشان^۱

دکتر فیض الله بوشاسب گوشه^۲

چکیده

امیر تیمور گورکانی پس از تسلط بر ماوراءالنهر، نخبگان هنر را از مناطق متصرفه به پایتخت خود در سمرقند دعوت نمود. در ادامه نوادگان تیمور که به هنرها از جمله خوشنویسی علاقه ی زیادی داشتند؛ جمع کثیری از خوشنویسان را در هرات گرد آوردند و مکتب هنری هرات را به سرحد کمال رساندند. خوشنویسی در عصر گورکانیان هند با تأثیر از خوشنویسی تیموریان و نیز تلاش خطاطان و کاتبان بزرگ ایرانی و نیز دل بستگی و تعلق امپراتوران گورکانی به این هنر و حمایت آنها از هنرمندان، به اوج کمال رسید. تأثیر قلمکاری ایرانی در قلمکارسازی هندی به وضوح دیده می شود و در دوره ی صفویه به هندوستان صادر می شد. هندیها در صنایع دستی و فنون بومی و تولیدات و منسوجات از طرحهای ایرانی استفاده می کردند. در عرصه ی صنایع دستی و فرش، همایون شاه چند فرش باف ایرانی را با خود به هندوستان برد، ایرانیان مهاجر، هنرفرشبافی را به هندوها آموزش میدادند.

واژگان کلیدی: هند، ایران، خطاطی، قلمکاری، فرشبافی، گورکانیان

^۱. کارشناس ارشد تاریخ اسلام. mosayebaryayi@yahoo.com

^۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

Impact and development of line and calligraphy, handicrafts, carpets and stained glass on the India during the reign of the Great Mongols from Babur to the end of Orang Zib

Abstract

After the domination of Transoxania, Amirtyomor Gurkani invited the elite from aristocratic areas to his capital in Samarkand. The descendants of Timor, who were very interested in arts, including calligraphy, gathered a large number of calligraphers in Herat and brought Herat's artistic school to perfection. Calligraphy in the era of the Gurkhanis of India reached the peak of perfection by the influence of the Timurid calligraphy and the efforts of the great Iranian calligraphers and archbishops, and the interest of the Gurkani emperors, and the support of the Gurkani emperors. The influence of Persian crimson in the use of Hindi is clearly seen and exported to India during the Safavid period. Indians used Iranian designs in indigenous crafts and textiles and textiles. In the field of handicrafts and carpets, Hamoon Shah brought several Iranian carpets to India, while the Iranian immigrants taught their art to Hindus.

Key words: India, Iran, calligraphy, pencil, carpet, Gurkanian

مقدمه

امپراتوری گورکانی یکی از بزرگترین امپراتوری های مسلمان شمرده می شود. گورکانیان در برهه ای از تاریخ سراسر شبه قاره ی هند را پوشش داده بودند. اوج عظمت این امپراتوری مربوط به شش سلطان نخستین آن، یعنی بابرشاه، همایون شاه، اکبرشاه، جهانگیرشاه، شاه جهان و اورنگ زیب است که روی هم ۱۸۶ سال سلطنت کردند. رابطه ی گورکانیان با پادشاهان ایرانی بسیار مطلوب و دوستانه بود و این امر زمینه ی توسعه و رونق فرهنگ ایرانی را در هند فراهم آورد. پادشاهان مغولی هند به فارسی سخن می گفتند و زبان فارسی نیز زبان رسمی دربار آنان بود. در این دوره زمینه ی مهاجرت دانشمندان و نخبگان ایرانی به هند فراهم گردید و آنها به کمک سلاطین فرهنگ دوست گورکانی زمینه ی ترقی و توسعه ی فرهنگ ایرانی را فراهم آوردند. ایرانیان در دستگاه امپراتوری گورکانی، نقشهای گوناگون و متنوعی در امور حکومتی پیدا کردند که باعث تقویت و تثبیت حکومت گورکانی و نیز پیاده کردن فرهنگ ایرانی - اسلامی در شبه قاره گردید. در عصر گورکانیان هنر خوشنویسی با تأثیر از هنر خوشنویسی عصر تیموری و تلاش خطاطان و کاتبان بزرگ ایرانی و دلبستگی و تعلق امپراتوران گورکانی، به اوج کمال رسید. تأثیر قلمکاری ایرانی در قلمکارسازی هندی در دوره ی صفویه به وضوح دیده می شود هندوها در صنایع دستی و فنون بومی و تولیدات و منسوجات از طرحهای ایرانی استفاده می کردند. در صنایع دستی و فرش، همایون شاه چند فرشباغ ایرانی را با خود به هندوستان برد، ایرانیان مهاجر هنر فرشباغی را به هندوها آموزش میدادند. با توجه به این مطالب سعی شده است تا در مقاله ی حاضر به نقش و تأثیر ایرانیان در توسعه خط و خوشنویسی، صنایع دستی، فرش و هنر قلمکاری ایرانی بر هند در عصر گورکانی پرداخته شود.

تأثیر و توسعه ی خط و خوشنویسی، صنایع دستی، فرش و هنر قلمکاری ایرانی بر هند در دوره ی گورکانیان

خط و خوشنویسی در عصر تیموریان ایران

امیر تیمور گورکانی (۸۰۷-۷۷۲ ق. / ۱۴۰۵-۱۳۷۰ م.) پس از استیلا بر بلاد آذربایجان و عراق، نخبه ی اصناف را از هر طبقه جمع کرده و با خود به سمرقند برد. او به هر طایفه و تیره که بگذشت خلاصه ی آنان را به سمرقندگرد آورد. (منشی قمی، ۱۳۵۲، مقدمه مصحح: ۳۶-۳۵) تیمور علاقه ی زیادی به خوشنویسی و خوشنویسان داشت و به همین دلیل خطاطان بزرگی در دستگاه وی مشهور شدند که مهمترین آنها سید عبدالقادر پسر عبدالوهاب است که خط ثلث را خیلی زیبا می نوشت. او برای تیمور قرآنی نوشت که از لحاظ خط و تذهیب از شاهکارهای هنر جهان و نفایس روزگار به شمار می رود. این نسخه اکنون در استانبول موجود و محفوظ است. از دیگر خطاطان دربار تیمور می توان محمد بدرالدین تبریزی و آلتونتاش را نام برد. (نویسی، ۱۳۶۶: ۸۳).

امروزه در ایران و توران و هندوستان و روم هشت گونه خط رواج دارد. شش خط را به ابن مقله (قرن چهارم هجری / قرن دهم میلادی) نسبت می دهند که از خط معقلی و کوفی برآورد و عبارتند از: ثلث، توقیع، محقق، نسخ، ریحان و رقاع. گروهی "غبار" را به آن می فزایند. علی بن هلال (قرن پنجم هجری / قرن یازدهم میلادی). هر شش خط را خوب می نوشت و یاقوت مستعصمی (قرون هفتم و هشتم هجری / قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی) آنها را به کمال رسانید. برخی نسخ را از یاقوت مستعصمی می دانند. بعد از آن (در عصر تیموریان) بزرگانی چون؛ شیخ زاده ی سهروردی، ارغون کابلی، مولانا یوسف شاه مشهدی، مبارک شاه زرین قلم، حیدر گنده نویس، میریحیی، مولانا عبدالله آشپز، مولانا یحیی شیرازی، عبدالحی، مولاجعفر تبریزی، مولانا شاه مشهدی، شمس الدین بایسنقری، عبدالحق سبزواری، خواجه مؤمن مروارید، سلطان ابراهیم پسر شاهرخ، مولانا پیر محمد و میرفضل الحق قزوینی، در هر شش قلم استاد بودند. خط هفتم تعلیق است که از رقاع و توقیع بدست آمد. خواجه تاج سلمانی که بعضی او را مبدع این خط می دانند، مولانا عبدالحی، مولانا درویش، ابراهیم استرآبادی و خواجه اختیار، در این خط استاد بودند. خط هشتم نستعلیق است که میرعلی تبریزی آن را از نسخ و تعلیق برگرفت. (علامی، ۱۸۹۳م، ج ۱: ۷۵) چنانچه محمدحیدر دوغلات در تاریخ رشیدی می نویسد: «خط نستعلیق که در آن زمان رواج یافت که هرگز نبوده و هرگز نشده. میرعلی تبریزی، که مخترع این خط است در زمان امیر تیمور بوده است، شاگرد وی است مولانا جعفر، اگر چه او خطوط را همه نیک نوشته و در همه خطوط استاد فرق است، چنانچه در ثلث، نسخ و رقاعی و محقق و ریحان مولانا عبدالله آش پز. وی شاگرد وی است و حافظ خوطه و مولانا محمود کاتب سمرقندی و غیره شاگردان مولانا عبدالله، دیگر تمام نساخان شاگردان این جماعت اند و همچنین در تعلیق، میرعبدالحی شاگرد مولانا جعفر است و اکثر اهل تعلیق شاگرد میرعبدالحی اند.» (حیدر دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۱۵) مولانا اظهر، مولانا محمد اوبهی، مولانا باری هروی و سرآمد همه سلطان علی مشهدی و شش نفر از شاگردان وی؛ سلطان محمد خندان، سلطان محمدنور، مولانا علاءالدین هروی، مولانا زین الدین، مولانا عبدی نیشابوری و محمد قاسم شادی شاه، همچنین سلطان علی قاینی، مولانا هجرانی و سردفتر خوشنویسان مولانا میرعلی هروی در نستعلیق استاد بودند. (علامی، ۱۸۹۳م، ج ۱: ۷۵) سلطان علی گوی سبقت را از میان خوش نویسان ربوده و خطش در میان خطوط دیگر آشکار تر و مشهور تر بود و عالمگیر شد. وی خط را به سرحد اعجاز رسانید. (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۵۹) محمد حیدر دو غلات در تاریخ رشیدی در باره ای سلطان علی مشهدی می گوید: «در قطعه و کتابت و در خفی و جلی، بلکه نسخ تعلیق یک قلمه، به وی مسلم است که هیچ کس پیش از وی و بعد از وی، نزدیک وی نتوانست نوشت.» (حیدر دو غلات، ۱۳۸۳: ۳۱۵) همچنین بابر درباره ی او می گوید: «سرآمده در نسخ و تعلیق سلطان علی مشهدیست.» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۱۵).

شاهرخ (۸۵۰-۸۰۷ق. / ۱۴۴۷-۱۴۰۵م)، همچون پدرش تیمور اهل فضل و هنر بود و به

خوشنویسی و خوشنویسان علاقه و دلبستگی زیادی داشت. در زمان شاهرخ جمع کثیری از خوشنویسان در هرات می زیستند، از جمله؛ عبدالله طباطبائی، یحیی سبک، نورکمال ماوراءالنهری، عبدالله کاتب هروی، پیرمحمدصوفی، یحیی صفوی و سرآمد آنها میرعلی تبریزی که خطوط هفتگانه را استادانه می نوشت. (نویسی، ۱۳۶۶: ۸۳) بایسنقرمیرزا (۸۳۷-۷۹۹ق. / ۱۴۳۴-۱۳۹۷م.) جانشین پدرش شاهرخ در هرات شد. در دارالادب او کاتبان و خوشنویسان و تذهیب کاران و صحافان و زرکشان و مجلد سازان جمع شده بودند و در تهیه ی کتابهای نفیس و گرانبها کمال هنر را به خرج می دادند. (نویسی، ۱۳۶۶: ۸۵) درباره ی بایسنقر میرزا، دولت شاه سمرقندی نوشته: «چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه ی او بکتابت مشغول بودند، و مولانا جعفر تبریزی سر آمد کتاب بوده، و هنرمندان را عنایتها کردی، و شعرا را دوست داشتی، و در تجمل کوشیدی، و ندیمان و جلیسان با ظرایف داشتی، و از سلاطین روزگار بعد از خسرو پرویز، چون بایسنقر سلطان، کسی به عظمت تجمل معاش نکرده و شعر ترکی و فارسی نیکو گفتی و فهمیدی و به شش قلم خط نوشتی.» (سمرقندی، بی تا: ۳۹۰) بایسنقرمیرزا در خط ثلث استاد بود. (بهار، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۴۴) بابر می گوید: «بایسنقرمیرزا..... خط نستعلیق را خوب می نوشت و در نقاشی هم، دست او بد نبود.» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۴۴) اخلاصه اینکه دوران شاهرخ و بایسنقر میرزا عصر طلایی هنر بوده به ویژه تهیه کتاب های خطی نفیس، چشمگیر بود. (ولایتی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۸۹)

در عصر شاهرخ و فرزندان وی بویژه سلطان حسین بایقرا، خط تعلیق و ثلث و نستعلیق ترقی ورشد فوق العاده ای کرده که بالاتر از آن متصور نبوده است. (بهار، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۴۴) در دوره فرمانروایی سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۷۲ق. / ۱۵۰۵-۱۴۶۸م.) مکتب هرات از نظر تربیت منشیان و نویسندگان ماهر و زبر دست بسیار موفق و مشهور بود. تعداد کسانی که از خود اثر کتابت واقع گذاشتند و در این عصر می زیستند نسبت به ادوار قبلی بیشتر بودند. (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۲۵۹) هنر قطاعی در عهد سلطان حسین بایقرا معمول گردید. استادان این هنر زیاد بودند که دوست محمد قطاع و شیخ عبدالله از همه معروف ترند. (منشی قمی، ۱۳۵۲، مقدمه مصحح: ۴۲) امیرعلیشیر نویسی وزیر معروف و برجسته ی سلطان حسین بایقرا از مراتب فضل و دانش خویش، به شاعران، ادیبان نقاشان، موسیقی دانان، تذهیب کاران، خوش نویسان ارادت می ورزید و خود نیز ادیب و هنرمند بود. (نویسی، ۱۳۶۶: ۹۵) کلیه هنرمندان از جمله کمال الدین بهزاد در سایه عنایت و حمایت امیرعلیشیر بودند. او کتابخانه ی بسیار بزرگ و مفصلی داشت که در آن هنرمندان فراوان فعالیت داشتند و کتاب ها را استنساخ و مجلد و تذهیب می نمودند. سلطان علی مشهدی و خواجه عبدالله مروارید از خطاطان کتابخانه ی او بودند. رئیس کتابخانه اش حاج محمد ذوفنون بود که هم نقاش بود و هم خطاط. (نویسی، ۱۳۶۶: ۹۷).

از دیگر فرزندان شاهرخ ابراهیم سلطان (۱۴۳۵-۷۹۶ق. / ۱۳۹۴م.) می باشد. او مردی ادب پرور، هنردوست و خطاط بود. (نویسی، ۱۳۶۶: ۸۶) چنانچه دولت شاه سمرقندی درباره ی او می

نویسد: «پادشاه زاده ای هنرمند و هنر پرور و مستعد بود..... به روزگار پدر به فضل و استعداد شهره اقلیم بود. فراستی دلگشا و کیاستی رعنا داشت، مشهور است که دفاتر فارس به خط مبارک خود نوشته بود، و درزیبایی خط به غایتی بود که نقل خط قبله الکتاب یاقوت المستعظمی نمودی..... و در این روزگار کتیبه ها که بر جملات و مساجد و مدارس فارس نوشته باقی است.» (سمر قندی، ۱۳۶۶: ۲۸۷) ابراهیم سلطان در هر شش شیوه خط تحریری استاد بود. او چندین کتیبه را تنظیم و خطاطی کرد و چند جلد قرآن در ابعاد کوچک و بزرگ به رشته ی تحریر در آورد. (فریه، ۱۳۷۴: ۳۰۹) جانشینان تیمور علاوه بر اینکه خبرگان خط شناس بودند اکثراً استاد خوشنویسی بودند. (فریه، ۱۳۷۴: ۳۰۹) در چنین روزگاری هرات مرکز اهل فضل و ادب و قبله گاه هنرمندان گردید و از مناطق مختلف ایران و خارج از ایران ارباب استعداد و صاحبان ذوق به هرات روی آوردند. (نویسی، ۱۳۶۶: ۹۶-۹۵) علاوه بر خطاطان هنرمندی که ذکر شد، در عصر تیموری و به ویژه در دارالسلطنه هرات خوشنویسان دیگری حضور داشتند که بسیار مشهور بودند و در کتاب گلستان هنر تألیف قاضی میراحمد منشی قمی و آیین اکبری اثر ابوالفضل علامی و نیز کتاب تاریخ رشیدی تألیف محمد حیدر دوغلات به آنها پرداخته شد.

تأثیر خط و خوشنویسی ایرانی بر هند در دوره ی گورکانیان

ترویج هنر خطاطی و خوشنویسی در عصر گورکانیان مغول به همان شیوه ی تیموریان ادامه یافت. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۵۶) ظهیرالدین بابر که از همه جهت و در همه ابعاد نابغه ی عصر بود در زمینه ی خط نبوغ خود را بروز داد و گامی فراتر از نیاکان خود نهاد و خط بابری که شبیه خط نسخ بود را ابداع نمود. (اصغر، ۱۳۶۴: ۵۱) بدوآنی در منتخب التواریخ در این مورد نوشته: «از جمله غرایب و اختراعات آن شاه مغفرت پناه خط بابریست که مصحفی بدان خط نوشته و به مکه معظمه فرستاد.» (بدوآنی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۳۶). بابر در کتاب خود بابرنامه می گوید: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردم.» (بابر، ۱۳۰۸ ق: ۹۲) وی در جای دیگر کتاب خود آورده: «بهندال میرزا خنجر مرصع و دوات مرصع... و مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعها بخط بابری نوشته بود و بهمایون... خطهایی که بخط بابری نوشته فرستاده شد.» (بابر، ۱۳۰۸ ق: ۲۳۲)

هنگامی که همایون شاه از تبعید ایران بازگشت (۹۵۱ ق. / ۱۵۴۴ م.) و هنرمندان مستعدی چون عبدالصمد شیرازی و میرسیدعلی ونظیر آنها را با خود به هند آورد، آهنگ رشد و توسعه ی خطاطی سریع تر گردید. بعدها هنرمندان دیگر ایرانی که مجذوب توجهات سلاطین هند شده بودند به شبه قاره آمدند و آثار خطاطی فراوانی را در اشکال گوناگون مانند: نسخه های خطی، کتیبه های کاغذی، سنگ نوشته ها، معرق سنگ و خطاطی بر روی سنگهای گرانبها و فلزات ایجاد کردند. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۵۶) در زمان همایون و بعد از آن که ایرانیان هنرمند به هندوستان آمدند، خوشنویسی و خطاطی هم در شمال و هم در جنوب شبه

قاره ترقی و توسعه پیدا کرد. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۵۸) میرقاسم فرزند میر منصور خوشنویس بوده وقتی همایون پادشاه به ایران آمد ملازم و منشی آن پادشاه گردید و همراه او به هند رفت و بعد از او ملازمت اکبرشاه را می نمود. (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۴۸) کامران میرزا فرزند بابر و برادر همایون شاه حامی هنرمندان بود. خواجه محمودبن اسحاق شهبای یکی از خطاطان معروف آن عصر از حمایت کامران میرزا برخوردار بود و دیوان او را کتابت می نمود. و این دیوان از کتب بسیار نفیس در کتابخانه ی جهانگیر و شاه جهان به شمار می رفت که هنوز همدر کتابخانه خدابخش در هند موجود است. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

هنر خوشنویسی در زمان اکبرشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ق. / ۱۶۰۵-۱۵۵۶م.) و با استفاده از کاغذ ویژه خطاطی به اوج خود رسید. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۵۸) در کارخانه ی کاغذسازی که در سیالکوت هند بود، در زمان اکبر بهترین و مرغوبترین کاغذها ساخته می شد. (ارسکین، ۱۳۶۶: ۶۵۵) اکبرشاه از خوشنویسان خط فارسی تقدیر می کرد و به همین خاطر هندپهایی که خط فارسی را خوب می نوشتند وارد دربار و کتابخانه ی سلطنتی هند می شدند. یکی از این خوشنویسان هندی که خط فارسی و نستعلیق را زیبا می نوشت مولانا محمد کشمیری ملقب به زرین قلم بود. خوشنویس هندی دیگری که در کتابخانه ی سلطنتی مشغول بود و خط فارسی را به زیبایی می نوشت، عبدالعزیز پیشاوری بود. (ارسکین، ۱۳۶۶: ۶۵۵) ابوالفضل در این باره می گوید: «جادورقمی که در ظل سریر خلافت صاحب این نقش دل پذیر توان گفت محمدحسین کشمیریست و بخطاب زرین قلمی روشناس آفاق- شاگرد مولانا عبدالعزیز از استاد گزرانیده... و کارآگاهان اوراپایه ملامیرعلی برگیرند.» (علامی، ۱۸۹۳م، ج: ۱، ۷۶) از قدردانی و ارزش شناسی اکبرشاه خط های پایه پیشرفت زیادی کردند و کار روز بازار، عرصه ی هنر پردازان نادره گردید. خصوصاً نستعلیق رواج زیادی پیدا کرد. (علامی، ۱۸۹۳م، ج: ۱، ۷۶) در زمان اکبرشاه کتابهای زیادی توسط خوشنویسان کتابخانه سلطنتی هندوستان نوشته شده اند که برخی از آنها عبارتند از: بوستان و گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، دیوان جامی، مثنوی مولانا، کیمیای سعادت، اخلاق ناصری، آئین اکبری، قانون همایونی، کلیله و دمنه، قابوس نامه، دیوان ناصر خسرو و کتب دیگر. (ارسکین، ۱۳۶۶: ۶۵۶) کتاب خمسه ی نظامی توسط خطاطان معروف زمان عبدالرحیم عنبرین قلم کتابت شد که امضاء سیزده نفر هنرمند در آن دیده می شود. ابوالفضل از هفت نفر آنها نام برده است. عبدالصمد شیرین قلم که خود خطاطی زبر دست بود، سرپرستی این کتاب را عهده دار بود. (غروی، ۱۳۸۵: ۵۸).

هنرمندان خوشنویس متعددی در دربار اکبرشاه و جهانگیرشاه مشغول فعالیت بودند که به برخی از مشهورترین آنها اشاره می شود: فارسی که شریف نام دارد، او فرزند خواجه عبدالصمد مصور است. "فارسی" در حسن و تصویر بی نظیر است. مشهور است که پدرش در یک

طرف دانه خشخاش سوره ی اخلاص را نوشته است و طرف دیگر آن را پسرش شریف نوشت. (بدؤانی، ۱۳۷۹: ۲۱۳) «خان اعظم میرزا عزیز کولتاش... در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تقریر و تحریر بی نظیر بود. نستعلیق را بغایت خوب می نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است به اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد و در مدعا نویسی ید طولی داشت. (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۴۷۷) طالعی یزدی خوشنویس برجسته در خط نستعلیق بود او در شهر آگره به صحافی مشغول بود. (بدؤانی، ۱۳۷۹: ۱۸۳) از دیگر خطاطان این عصر مولانا دوست مصور است که به گفته ی بایزید بیات: «در خط بری و تحریر بی شبهه ونظیر است.» (بیات، ۱۳۸۲: ۶۹).

امپراتور شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق. / ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م.) در همه ی علوم خصوصا فن خوشنویسی استعداد زیادی داشت، چنانکه محمد صالح کنبودر شاه جهان نامه می نویسد: «بس بر نیامد که به تفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید - و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد، هیولای خط نیز صورت درست پذیرفته تخته ی مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه رخسار نوخطان بحسن خط زینت گرفت.» (کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱: ۲۶) در عصر شاه جهان به لحاظ معماری و خطاطی از دوره های طلایی هنر در هندوستان محسوب می شود. در این دوره ایرانی ها از اقشار مختلف وارد هند شدند. عبدالحق شیرازی کتابدار کتابخانه سلطنتی شاه جهان بود. ولی به دلیل خطاطی بی نظیرش در تاج محل لقب امانت خان گرفت. عبدالحق دو کتیبه قرآنی در مسجد شاهی آگرا به خط بسیار عالی ثلث نوشته است. دو کتیبه دیگر بر سر دروازه ی سرایی در قریه ای که به نام خود سرای "امانت خان" نام گرفت نوشته شده است. یکی دیگر از خطاطان عصر شاه جهان عبدالرشید دیلمی خواهرزاده ی میرعماد است. وی نامه ای به خط بسیار زیبا نستعلیق به شاه جهان نوشت و در پشت آن تصویری از یک منظره قدیم نقاشی کرد که اکنون در قلعه سرخ دهلی موجود است. دیگر خطاط برجسته دوره شاه جهان محمدمامین مشهدی است که نمونه های زیبایی از خط نستعلیق از خود بر جا ی گذاشت. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۶۰) سلطان محمد داراشکوه فرزند شاه جهان نسخ و نستعلیق را خیلی خوب می نوشت. در بعضی از کتابخانه های بزرگ دنیا، خصوصا در هند نمونه هایی از خط دارا شکوه وجود دارد، از جمله در کتابخانه ی آصفیه حیدر آباد دکن، رساله ای به نام حکمت ارسطو موجود است که داراشکوه آن را استنتاج نمود. در کتابخانه ی عزیز باغ حیدر آباد دکن قرآنی به خط نسخ به خط نسخ بر پوست آهو نوشته شد، و در همین صفحه نوشته های به خط داراشکوه وجود دارد. در تالار یادبود وویکتوریا در کلکته پنج سوره از قرآن به خط عالی نسخ نوشته شده که گفته می شود نوشته و دست خط دارا شکوه می باشد. در صفحه ای از نسخه خطی مثنوی سلطان ولد، عبارتی به خط داراشکوه نوشته شده است. در موزه قلعه ی سرخ دهلی دو قطعه خط داراشکوه دیده می شود. همچنین نسخه ی

خطی از خمسه ی نظامی به خط دارا شکوه موجود است. در پشت صفحه ی کتاب سفینه اولیامتعلق به کتابخانه ی بانکپور خط نسخ و نستعلیق داراشکوه دیده می شود. (اوپانیشاد، ۱۳۶۸، ج: ۱: ۲۵۳-۲۵۴) سلطان محمد دارا شکوه خوشنویسان و نقاشان را مورد حرمت و حمایت قرار می داد و ارزش هنری آنها را تعیین می کرد. (اوپانیشاد، ۱۳۶۸، ج: ۱: ۲۵۵) محمد دارا شکوه شاگرد ملا عبدرشید خوشنویس بود و تعلیم خط را از او فراگرفت. وی از خوشنویسان دربار پدرش شاه جهان به شمار می رفت. (اوپانیشاد، ۱۳۶۸، ج: ۱: ۱۲۸) عالمگیر امپراتور قدرتمند گورکانی مانند بابر و دیگر نیاکانش از جمله شاهرخ و بایسنقر به فن خوشنویسی بسیار علاقمند بود و در نوشتن اقسام خط مهارت داشت. (اصغر، ۱۳۶۴: ۴۰۰) وی خطاطی را از سید علی خان حسینی جواهررقم فراگرفت و قرآن را با خط زیبا می نوشت. (امیری، ۱۳۷۴: ۵۱) عالمگیر نسخه های متعددی از قرآن مجید به خط خاص خود نوشته که در کتابخانه های مختلف شبه قاره هند موجودند. (اصغر ۱۳۶۴: ۴۰۱) ورود خطاطان ایرانی به هند در عصر عالمگیر ادامه داشت و هنر خطاطی زیر نظر عبدالباقی حداد رونق داشت. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

خوشنویسان مشهور ایرانی و هندی در عصر مغولان کبیر

خوشنویسان عصر گورکانی زیادند، بعضی از آنها ذکر گردید، ذیلا به برخی از مشهورترین آنها که در منابع مختلف آمدها نداشاره می شود، از خوشنویسان مشهور عصر همایون شاه می توان؛ مولانا دوست، مولانا درویش محمد، دوست دیوانه و مولانا یوسف که در کابل به دربار همایون پیوستند را نام برد. (ترکمانی، ۱۳۸۸: ۶۷) مولانا مقصود هروی از پرستاران همایون شاه که رقا و نستعلیق را خیلی خوب می نوشت، تمکین کابلی، میردوست کابلی، مولانا ابراهیم و مولانا احمد دهلوی (علامی، ۱۸۹۳، ج: ۱: ۳۱).

خطاطان برجسته و مشهور دوره ی اکبرشاه عبارتند از: میرحسین کلنگی، مولانا عبدالرحیم، میرعبدالله نظامی قزوینی، علی چمن کشمیری و قاسم ارسلان که در خط نستعلیق نامور بودند. (علامی، ۱۸۹۳، ج: ۱: ۷۶) عنایت الله شیرازی رئیس کتابخانه سلطنتی، میر منشی محمد اصغر معروف به اشرف خان، طالعی یزدی، سلطان محمد، صالحی، میر با یزیدبن سلطان هروی مقلب به کاتب الملک نستعلیق نویس، محمد باقی سمرقندی، مولانا درویش ترابی، محمد قاسم ترابی، شجاعت شیرازی، ملامؤمن هروی، محمدباقر کاشی و آقا محمد شیرازی. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۰) از دیگر هنرمندان مشهور خوشنویس ایرانی که در کتابخانه سلطنتی کار می کردند، می توان؛ علی محمد فراهانی، بابا احمد تفرش، حسین علی کاشی و موسی زنجانی را نام برد. (ارسکین، ۱۳۶۶: ۶۵۵).

خوشنویسان معروف دوره ی جهانگیرشاه عبارتند از: محمد حسین زرین قلم، عبدالله مشکین قلم، عبدالرحیم عنبرین قلم، عبدالله حسینی لاهوری. (امیری، ۱۳۷۴: ۴۶) عبدالرحیم هروی روشن قلم که

کتاب چهل مجلس اثر میرعلاءالدین سمنانی را به خط نستعلیق و بسیار زیبا نوشت، زین الدین علی شیرازی نسخ نویس برجسته، عبدالحق بن قاسم شیرازی استاد خط نسخ و ثلث که تا زمان شاه جهان مشغول خدمت بود، اشاره کرد. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

خطاطان مشهور دوره شاه جهان عبارتند از: محمدامین مشهدی، عبدالباقی موسوی، عبدالباقی حداد، حکیم رکن، نعمت الله بن علی شیر السباع، درویش شاه حسین بن مولانا محمد رضا اصفهانی، مولانا جدولی، علی بن عبدالرحیم یحیی، محمد سعید لاهیجانی مشهور به سعید ای گیلانی. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۲) محمد مراد کشمیری، سحر طراز و جادو رقم، میر محمد صالح ومیر محمد مؤمن فرزندان میرعبدالله مشکین قلم که دارای طبع جدید و بسیار ماهر بودند، شرف الدین عبدالله که بسیار ممتاز و ماهر بود، و میرزا محمد جعفر و جلال الدین یوسف از شاگردان رشید محمد حسین بودند و در نگارش خط شکسته و خط نستعلیق کسی در حد آنها نبود. (کنبو، ۱۹۶۰، ج ۳: ۴۳۴-۴۳۲).

از دیگر خوشنویسان مشهور ایرانی که در عصر گورکانیان به هندوستان رفتند می توان: تأییدی یزدی، ملا محمد سید اشرف، خواجه محمد مقیم، شمسانی زرین رقم، تقی کاشی معروف به مروارید رقم و روزه شیرازی را نام دارد (نوایی، ۱۳۶۶: ۴۹۹) محمد عارف هروی یاقوت رقم، شمس الدین علی خان فرزند سید علی تبریزی محمد باقر زین الدین حسینی استاد پسران اورنگ زیب، محمد اسماعیل عاقل مازندرانی استاد خط در ثلث، ریحان، رقاع و نستعلیق، محمد سید اشرف مازندرانی شاعر و خطاط برجسته که استاد زیب النساء دختر اورنگ زیب بود. (مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، ۱۳۸۵: ۱۶۳-۱۶۲).

تأثیر و توسعه ی صنایع دستی و فرش و هنر قلمکاری ایرانی بر هند در عصر گورکانیان تأثیری نقوش ایرانی بر هنر قلمکاری در هند

بر اساس لغت نامه ی دهخدا؛ «قلمکار، نوعی از بافته ی رنگارنگ و الوان است. چیزی که به قلم نقش کرده باشند. پارچه ای که بر روی آن نقش ها با قلم نگارند». (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۷۷۲۹)

در لغت نامه ی معین آمده؛ «قلمکار پارچه ای ساده و مازو شده از کرباس و کتان و غیره که بر آن بوسیله قالب و مهر نقوشی تصویر کرده باشند و آن را با اشکال پرده، سفره، رومیزی و غیره درآورند». (معین، ۱۳۵۳، ج ۲: ۲۷۲۱).

قلمکارسازی در هند یکی از صنایعی است که تأثیر هنرمندان ایرانی بر فنون تولید، نقش و نگارها و کاربرد محصولات آن به وضوح دیده می شود. این هنر یکی از صنایع بسیار کهن در ایران و هند است که درباره ی ریشه های تاریخی و پیدایش آن مدارک متقنی در دست نیست. در زمان حکومت صفوی، در هندوستان به ترغیب اکبر شاه گورکانی پارچه های پنبه ای برای بازار ایران تهیه می شد. در تولید این منسوجات از طرحها و نقوش ایرانی استفاده می کردند که احتمالاً به همت

گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی که در آن مناطق ساکن بودند انجام می شد. قلمکارها مصارف خانگی متعددی داشتند و بعنوان رو- انداز فرش، پرده، دیوارکوب، روپشتی، رویه صندلی، سجاده و لباس به کار می رفتند. (فریه، ۱۳۷۴: ۱۶۸) با توجه به موقعیت جغرافیایی و سلیقه ی تاریخی ایران و هند و روابط تجاری، سیاسی و فرهنگی که با هم داشتند در کارگاههای پارچه بافی هند منسوجاتی تولید می شد که از طرحها و نقوش ایرانی مایه می گرفتند. (فریه، ۱۳۷۴: ۱۶۸). پیش از حکومت صفوی، در عصر تیموریان بین قلمکارسازی ایرانی و هند رقابت بود. تولیدات هندی ارزانتر و باکیفیت تر بوده و در بازار ایران خریداران زیادی داشتند. (یاوری و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۸) اوج قلمکاری ایران مربوط به دوره ی صفوی می باشد. این هنر در شهر اصفهان با طرحهای متنوع، کاربردهای زیادی در زندگی روزانه مردم داشت. (طالب پور، ۱۳۸۸: ۲) در مقایسه ی نمونه ی قلمکاری هندی با نمونه های ایرانی می توان دریافت که هنرمندان و صنعتگران هندی آرایه های تزیینی و ترکیب بندی و تلفیق طرحهای قلمکار را از آثار ایرانی اقتباس کردند. (طالب پور، ۱۳۸۸: ۵) در آرایه های تزیینی، از گیاهانی چون؛ گلبوته ها، نخلها، نیلوفر آبی، برگ مو، انار و شاخ برگهای گیاهی که در تزیینات قلمکارها کاربرد زیادی دارند استفاده می شد. نقش سرو از آرایه های تزیینی متداول است که مکررا به خصوص در قلمکارسازی به کار رفته است. (فروه وشی، ۱۳۶۵: ۸۹) رناس یکی از گیاهانی است که برای تهیه ی رنگ قرمز مورد استفاده قرار می گرفت، رناس به مقدار زیادی از ایران به هندوستان صادر می شد. (نیرنوری، ۱۳۸۵، ج ۱: ۶۶).

تأثیر صنایع دستی و فرش ایرانی بر هند

در دوره ی سلطنت گورکانیان که فرهنگ و هنر ایرانی در همه ی زمینه ها رونق و رشد زیادی پیدا کرد، در زمینه ی قالی بافی و صنایع دستی از جمله؛ زردوزی و شال بافی پیشرفتهای زیادی صورت گرفت. (مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۱۳۶۶: ۲۶) از قرن شانزدهم میلادی به بعد و خصوصا در عصر مغولان کبیر، فرشبافی در هند رایج گردید و ایران بر فرشهایی که دارای طرحهای زینتی محض است تأثیر گذاشته و از نظر فنی، بافت ریز منظم این فرشها، تأثیر محمل گونه ای به این فرشها می داد. (کونل، ۱۳۵۵: ۲۴).

هنگامی که همایون شاه از ایران به هندوستان بازگشت، چند فرشبا ف ایرانی را با خود آورد، تا هنر فرشبا فی را در هند بیاموزند. (پرایس، ۱۳۹۱: ۱۸۱) از فرشهای دوره ی همایون اثری در دست نیست اما اسنادی وجود دارد که نشان می دهد که وی بافندگان ایرانی استخدام کرده و به کپی برداری از فرشهای ایرانی مشغول بودند. اسنادی نیز موجود است که نشان می دهند، همایون از شهرهایی چون جوشقان، کرمان و سبزواری برای دربار و کاخهای خود و بزرگان هند، فرش وارد می کرد. (مجابی و فنایی، ۱۳۸۸: ۳۶۵).

در زمان اکبرشاه هندی ها از شیوهای ایرانی فاصله گرفتند و قالیچه های هندی از نظر بافت بسیار ظریف و مانند محمل شده بودند. (پرایس، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۱) شیخ ابوالفضل می گوید: «در این دو

شهر آپورسیکری وگلابی] بتوجه گیتی خداوند [اکبر شاه] گلیم و قماش میهن بافند». (علامی، ۱۸۹۳م، ج ۲: ۸۴) اسناد بدست آمده نشان می دهند، تولید کارگاههای فرش در دوره ی اکبرشاه جوابگوی نیاز بازار هند نبوده و از ایران فرش وارد می کردند و واردات فرش ایرانی به هندوستان تا زمان اورنگ زیب ادامه داشت. (مجابی و فنایی، ۱۳۸۸: ۳۶۷) در زمان شاه عباس فرش به عنوان یک کالای تجاری شناخته شد و به اروپا و هندوستان صادر می شد. (حشمتی رضوی، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

جهانگیر مانند پدرش اکبر هر چیزی که منشأ ایرانی داشت تحسین می کرد. تقلید از نقشهای گلدار ایرانی در عصر جهانگیرشاه به حدی رسید که برخی از فرشهای گلدار هندی به فرشهای اصفهان هند معروف شدند. (مجابی و فنایی، ۱۳۸۸: ۳۶۷).

شاه جهان برای جلب حمایت ایرانیان به خدمت فرهنگ و هنرمندان برخاست، وی لباسهای صفوی و سبکهای خانگی ایرانیان را اقتباس کرد. او پارچه های زربفت و زردوزی موسوم به ایرانیان را در هند رواج داد. (نوایی، ۱۳۶۶: ۵۳۱) در دوره ی شاه جهان برای تزیین جشن های دارالخلافه، آن مکان را با پوشش قالی های رنگارنگ و فرشهای چابکدست و همچنین مخملهای زربفت و گلابتون دوزی و دیبای گجراتی و ایرانی می آراستند. (کنبو، ۱۹۶۰م، ج ۳: ۵۷-۵۶).

در بیشترصنایع دستی شبه قاره، از فنون بومی و سیلکه و طراحی ایرانی استفاده شد. مهاجرین ایرانی چون به شهرهای هند می رفتند، در صنایع دستی شهرها تأثیر می گذاشتند. در فهرست نام کالا، اسامی ایرانی دیده می شود مانند: پتو و شال و فرشهای پشمی و ابریشمی. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۲۷۸-۲۷۶) بافت انواع پارچه های زری و مخمل در دوره ی گورکانیان تحت تأثیر پارچه بافی جنوب ایرن رونق یافت، خصوصاً پارچه-هایی که طرح آنها شامل بوته های گل بود. این پارچه ها با پارچه هایی که در ایران تولید می شدند خیلی بهم شبیه بودند بطوریکه به آسانی قابل تشخیص نبودند. (کونل، ۱۳۶۸: ۲۲۴) ابوالفضل علامی می گوید: «زرتاری پارچه از چیره و فوطه و جامه وارد، مخمل و زربفت و خارا گزیده بافند- گوناگون قماش روم و فرنگ و ایران را تقلید نمایند». (علامی، ۱۸۹۳م، ج ۲: ۱۱۵) تحت حمایت سلاطین هندی انواع پارچه ها تهیه و تولید می شد و تزیینات آنها شامل نگاره های ایرانی و هندی بود. بافندگان هندی برخی از روشها و شیوه-های قالی بافی و پارچه بافی را از ایرانیان یاد گرفتند، مثلاً در بافت شالهای کشمیری از نقوش ایرانی استفاده گردید. (دیماند، ۱۳۶۵: ۲۵۵).

در دوره ی گورکانیان کارگاههای زیادی برای برطرف کردن نیازهای دربار به تولید انواع منسوجات و قالی دایر شدند. قالی بافی هنر بومی هند نیست بلکه متعلق به ایران و آسیای مرکزی است و در دوره ی گورکانیان در هند توسعه یافت. نخستین مدرک قابل استناد قالی بافی در هند مربوط به مهاجرت بافندگان است که در دوره ی اکبرشاه از هرات به هندوستان رفتند. (بلر، ۱۳۸۱: ۳۳۱).

در قرن ۱۷ میلادی یک قالی مربوط به دوره ی شاه عباس در ایران پیدا شد که طرح باغ شالیمار در لاهور با پرورش این نقشمایه ها احداث شد. حوض مرکزی که در قالی ایران دیده می شود دقیقاً با نمونه ی واقعی آن در باغ شالیمار برابری می کند. درختان سرو و درختان میوه دار و جوی های آب که در این فرش نقش بسته شد با باغ شالیمار مشابه هستند. (کوثری، ۱۳۸۹: ۶۹) براساس اسناد موجود تبادلات میان هنر و هنرمندان ایرانی و هندی در ادوار مختلف تاریخی صورت گرفت که نتیجه ی این تأثیرات قابل مشاهده است. تصورات ایرانیان در اشعار و ادبیات مثل فرشتگان و باغهای بهشتی و پرندگان، روی منسوجات بافته می شد و این نقوش و بافته ها در دربار هند رواج داشتند. (طالب پور، ۱۳۹۱: ۲۹).

نتیجه گیری

پادشاهان گورکانی، با فرهنگ غنی و کهن ایرانی تربیت یافته بودند و این آشنایی موجب علاقمندی آنها با آن فرهنگ شد و در توسعه ی آن جدیت و اهتمام بخرج دادند. گورکانیان وارثان تیمور و چنگیز بودند که نه تنها با تأثیر از فرهنگ ایرانی، خشونت را کنار گذاشته و ویرانیهای خود را جبران کردند، بلکه نوادگان آنها از آن هم فراتر رفته و نهضت و رنسانس فرهنگی و علمی ایجاد کردند. علاقمندی پادشاهان گورکانی هند به فرهنگ ایرانی زمانی بیشتر شد که با حمایت و پشتیبانی پادشاهان صفوی توأم شد و توانستند امپراتوری خود را تأسیس نموده و استحکام بخشند. آشنایی و علاقه ی وافر پادشاهان بآبری به فرهنگ ایرانی و همچنین سوابق دیرینه ی فرهنگی دو ملت ایران و هند زمینه ساز مهاجرت نخبگان و دانشمندان ایرانی به هند را بوده و این امر ورود و توسعه ی فرهنگ ایرانی به آن کشور را بیش از پیش فراهم نمود. خط و خوشنویسی در هند، با تأثیر از هنر خوشنویسی تیموریان و تلاش خطاطان و کاتبان بزرگ ایرانی و دلبستگی و تعلق امپراتوران گورکانی، به اوج کمال رسید. ایرانیان در هنر قلمکاری، صنایع دستی و فنون بومی و تولیدات و منسوجات بر هند تأثیرات واضح و چشم گیری داشتند و هنر فرشبافی را به هندوها آموزش میدادند.

منابع و مأخذ

۱. ارسکین، ویلیام، (۱۳۶۶)، ایران و بابر، ترجمه ی ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات زرین.
۲. ارشاد، فرهنگ، (۱۳۶۵)، مهاجرت تاریخی ایران به هند، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳. اصغر، آفتاب، (۱۳۶۴)، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، لاهور، انتشارات و چاپخانه سیدسند.
۴. امیری، کیومرث، (۱۳۷۴)، زبان و ادب فارسی در هند، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۵. اوپانشیاد، (۱۳۶۸)، ترجمه محمد داراشکوه، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و لغتنامه و اعلام بسعی و اهتمام دکتر تاراچند و سیدمحمدرضاجلالی نائینی، چاپ سوم، تهران، انتشارات محمدعلی علمی.
۶. بابر، ظهیرالدین محمد، (۱۳۰۸ قمری) بابرنامه موسوم به توزک بابری، ترجمه بیرام خان خانانان، بمبئی، ناشر: میرزامحمد ملک الکتاب.
۷. بداؤنی، عبدالقادر، (۱۳۷۹)، منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد صاحب، چاپ اول، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸. بداؤنی، عبدالقادر، (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد صاحب، مجلدات ۱ و ۲ چاپ اول، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۹. بلر، شیلا و بلوم، جانانان، (۱۳۸۱) هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
۱۰. بهار، محمدتقی، (۱۳۳۸)، سبک شناسی، ج ۳، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. بیات، بابزید، (۱۳۸۲)، تذکره همایون و اکبر، به تصحیح محمد هدایت حسین، چاپ اول، انتشارات اساطیر.
۱۲. پرایس، کریستین، (۱۳۹۱)، تاریخ هنر اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۳. ترکمانی، احمد، (۱۳۸۸)، مرقع گلشن (نگاهی بر تأثیر نقاشی ایران بر نقاشی هند)، کتاب ماه هنر، صص ۷۱-۶۶.
۱۴. جهانگیرگورکانی، نورالدین محمد، (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه موسوم به توزک جهانگیری، به کوشش محمد هاشم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. حشمتی رضوی، فضل الله، (۱۳۸۷)، تاریخ فرش و سیر تحول و تطور فرش بافی در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
۱۶. حیدر دوغلات، میرزامحمد، (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، به تصحیح عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه ی دهخدا، مجلد ۲ و ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۸. دیمانده، مریسن اسون، (۱۳۶۵)، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریاد، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی.
۱۹. سمرقندی، دولت‌شاه، (۱۳۶۶)، تذکره الشعراء، به تصحیح محمد رضائی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پدیده (خاور).

۲۰. سمرقندی، دولت‌شاه، (بی تا)، تذکره الشعراء، به تصحیح محمد عباسی، طهران، انتشارات کتابفروشی بارانی.
۲۱. طالب پور، فریده، (۱۳۸۸)، تأثیر نقوش ایرانی بر هنر قلمکاری هند در دوره صفوی، شماره ۳۹، تهران، انتشارات الزهراء، صص ۱۰-۱.
۲۲. طالب پور، فریده، (۱۳۹۱)، منسوجات سنتی ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات الزهراء.
۲۳. علامی، ابوالفضل، (۱۸۹۳م)، آئین اکبری، مجلد ۱ و ۲، لکنه‌و، ناشر: نولکشور.
۲۴. غروی، مهدی، (۱۳۸۵)، جادوی رنگ، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. غفاری فرد، عباسقلی، (۱۳۸۶)، نگاهی به روابط دیپلماتیک صفویان و گورکانیان، شماره پنجم، سال دوم، صص ۷۵-۸۴.
۲۶. فراهانی منفرد، مهدی، (۱۳۸۱)، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۷. فره وشی، بهرام، (۱۳۶۵)، ایرانویچ، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۸. فریه، ر. دبلیو، (۱۳۷۴)، هنرهای ایران، ترجمه پرویز مرزبان، چاپ اول، تهران، نشر پژوهش فروزان.
۲۹. کنبو، محمد صالح، (۱۹۶۰م)، عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، ج ۳، لاهور، ناشر: کریم احمدخان مجلس ترقی ادب.
۳۰. کنبو، محمد صالح، (۱۹۶۷م)، عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، ترمیم و تصحیح دکتر وحید قریشی، ترتیب و تحشیه دکتر غلام یزدانی، مجلد ۱ و ۲، لاهور، ناشر: سید امتیاز علی تاج، ستاره امتیاز ناظم مجلس ترقی ادب.
۳۱. کوثری، سجاد، (۱۳۸۹)، مفهوم منظر سازی در دوره صفوی گورکانیان، ترجمه‌ی آزاده پشوتنی‌زاده، (کتاب ماه‌هنر) شماره ۱۴۰، صص ۶۶-۷۰.
۳۲. کونل، ارنست، (۱۳۵۵)، هنر اسلامی، ترجمه هوشنگ طاهری، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
۳۳. کونل، ارنست، (۱۳۶۸)، هنر اسلامی، ترجمه هوشنگ طاهری، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس.
۳۴. مجابی، علی و فنایی، زهرا، (۱۳۸۸)، پیش درآمدی بر تاریخ فرش جهان، چاپ اول، اصفهان، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد.
۳۵. معین، محمد، (۱۳۵۳)، فرهنگ فارسی، ج ۲، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳۶. منشی قمی، قاضی میراحمد، (۱۳۵۲)، گلستان هنر، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۳۷. مؤلف نامعلوم، مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند، (۱۳۸۵)، چاپ اول، تهران، انتشارات بین‌المللی‌الهدی.
۳۸. مؤلف نامعلوم، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، (۱۳۶۶)، چاپ اول، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
۳۹. نوایی، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، چاپ دوم، تهران، مؤسسه نشر هما.
۴۰. نیرنوری، عبدالحمید، (۱۳۸۵)، سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان، ج ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴۱. ولایتی، علی‌اکبر، (۱۳۸۳)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ج ۲، چاپ سوم، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۴۲. یاورى، حسین و بطلانی یادگار، علیرضا و هلالی اصفهانی، هاله، (۱۳۸۵)، قلمکار اصفهان، چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.

بررسی لغات ترکی و مغولی تاریخ گیتی گشا

رضا الوندی^۱

مینا سهرابی^۲

چکیده

ورود ترکان در ادوار مختلف تاریخ به محدوده جغرافیایی ایران، تأثیرات شگرفی در جامعه از لحاظ فرهنگی بر جای نهاد. یکی از مهمترین تأثیرات این مهاجرت‌ها و یا یورش‌ها، اختلاط فرهنگی بین قوم ترک و اقوام بومی ایران زمین بود. با توجه به اینکه زبان یکی از مولفه‌ها و شاخصه‌های اصلی فرهنگ می‌باشد ما شاهد داد و ستدهای زبانی میان این دو قوم هستیم. بسیاری از این لغات و واژگان ترکی و مغولی، مورد استفاده علما، ادبا، شاعران، اداریون، دیوانیون ایرانی قرار گرفت. این پژوهش سعی دارد تا واژگان ترکی و مغولی کتاب تاریخ گیتی گشا را استخراج نماید و در اختیاران مخاطبان آن کتاب قرار دهد. چنانکه از نتایج پژوهش به دست می‌آید نامی اصفهانی نسبت به کسانی که بر کتاب او ذیل نگاشته‌اند، آگاهی بیشتری به زبان ترکی داشته است چرا که آمار لغات ترکی در قلم او نسبت به ذیل عبدالکریم شیرازی و سپس محمدرضاشیرازی، بیشتر است.

کلید واژگان: لغات ترکی، واژگان مغولی، تاریخ گیتی گشا.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تربیت مدرس. rezaalvandi@modares.ac.ir

^۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه ارومیه. mina.sohrabi71@yahoo.com

Turkish and Mongolian Dictionary of Gates

Abstract

The arrival of Turks in different periods of history in the geographical range of Iran has had a tremendous impact on society in terms of culture. One of the most influential influences of these immigrations or raids was the cultural mixing between the Turkish tribes and indigenous peoples of Iran. Given the fact that language is one of the main components of the culture, we are witnessing a linguistic dowry between the two folks. Many of these Turkish and Mongolian vocabulary were used by scholars, literary scholars, poets, administrators, and Iranian divinisionists. This research tries to extract the Turkish and Mongolian vocabulary of the Githi history book and provide the audience with that book. As is the result of the research, Isfahani is named after those who wrote on his book, The Turkish language has become more aware of the fact that the statistics of Turkish words in his pen is more than that of Abdolkarim Shirazi and then Mohammad Reza Shahrizi.

Key words: Turkish vocabulary, Mongolian vocabulary, Gateway history.

مقدمه

تاریخ گیتی‌گشا، تألیف محمد صادق موسوی نامی نویسنده دربار خاندان زندیه که دارای منصب منشی‌گری بوده است، می‌باشد. نامی از سوی محمد جعفر خان زند مأمور به نگارش این کتاب شد و تازمان مرگ کریم خان زند، نگارش را ادامه داد. پس از او شاگردش عبدالکریم شیرازی و محمد رضای شیرازی ذیلی بر آن افزودند. این کتاب با استفاده از مدح و ثنا، کنایات و استعارات اغراق آمیز به طور کلی از اواخر دوران نادر شاه شروع و تا روی کار آمدن آقا محمد خان قاجار را شرح می‌دهد. گیتی‌گشا از منابع تاریخ‌نگارانه برای محققان محسوب می‌شود؛ چرا که نویسندگان آن، در زمان وقوع رخدادها حضور داشته و شاهدان عینی حوادث بوده‌اند. پس، از این جهت می‌تواند راهنما و پایه بسیار خوبی برای منابع مطالعاتی محسوب شود. محاسن دیگر این کتاب، اشاره به کنشگری سیاسی برخی طوایف می‌باشد که تا قبل از خود در میان هیچ کتابی دیده نمی‌شود. از این جهت هم می‌تواند برای کسانی که در مورد خاندان‌های حکومتگر ایران به تحقیق می‌پردازند سودمند واقع شود. ویژگی مثبت دیگر این کتاب آمارهایی است که نویسنده از تعداد سپاهیان ارائه می‌دهد و یا از مقدار مالیات‌ها و یا مصادره و غارت‌ها، از رقم استفاده می‌کند. به عنوان نمونه: «محمد خان

زند در منطقه علیشکر غارت کرد، معادل دویست هزار تومان نقد و جنس بجزر و عنف در حوزه تملک و تصرف در آورد» (نامی، ۱۳۶۶، ۲۷۹)، «شیخ سلیمان بنی کعب سه هزار تومان وجه نقد خراج همه ساله آورد» (همان، ۱۳۹). مسئله‌ی دیگری که در این کتاب نیاز به بررسی دارد و محرک نگارندگان در نگارش این مقاله شد، بررسی واژگان ترکی و مغولی تاریخ گیتی گشا می‌باشد. ورود زبان ترکی در ادبیات فارسی، در نتیجه مهاجرت اقوام ترک به طرق گوناگون به فلات ایران آغاز شد. حرکت ترکان به ایران از روزگار ساسانیان آغاز و پس از اسلام به خصوص سده چهارم و پنجم به شکل گسترده‌ای ادامه پیدا کرد. با ورود قبایل ترک مخصوصاً اوغزها بسیاری از لغات ترکی وارد زبان فارسی دری می‌شود. این مسئله با ورود مغولان هم بسیار شدت می‌گیرد، چنانکه در تاریخ جهانگشای جوینی کاملاً نمایان است. استفاده از لغات ترکی در زبان فارسی کنونی هم مورد استفاده است، که برای شناسانده شدن این لغات نیاز به تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه می‌باشد. تاریخ گیتی گشا دارای نثری مصنوع و متکلف می‌باشد؛ البته نوعی ساده نویسی نسبت به دوره‌های قبل را می‌توان در این کتاب مشاهده کرد. یکی دیگر از مشکلات این کتاب که همواره آن را از حوصله مخاطب، خارج می‌کند عبارت پردازی‌های بی‌مورد و اطناب ممل می‌باشد که باعث می‌شود رشته سخن از دست خواننده خارج شود. بعنوان نمونه، نامی، در ذکر جنگ‌ها و نبردها و یا در آغاز سال‌ها به عبارت پردازی پرداخته و جملات طولانی و ادیبانه به کار می‌برد. مسئله دیگری که با خواندن این کتاب مستفاد می‌شود جانبداری نامی از خاندان زندیه می‌باشد که این رویکرد در تاریخ نویسی سنتی، طبیعی می‌نماید. به عنوان نمونه نامی سعی می‌کند به نحوی شکست کریم خان زند را توجیه نماید و دلیل آن را سردی یا گرمی آب و هوا قلمداد می‌کند، مثلاً شکست کریم خان در همدان را این چنین توصیف می‌کند:

«چون ملتزمان رکاب (...) اغلب اهل گرمسیر بودند، آب دیده در عین چشم چون قطره در جوف صدف منجمدگردیده، پای ثبات و قرارشان از دست رفته و سلک جمعیتشان گسسته گشته، (...) ترک محاربه نمودند» (نامی، ۱۳۶۶، ۲۸۷).

و یا علت شکست محمدخان زند از محمد حسن خان قاجار را چنین بیان می‌کند:

«نظر به قلب معلول اکثری از تفنگچیان آتشین زور شعبده باز پای ثبات متزلزل قوت و ظفر که همیشه لازمه آن بود بضعف و شکست مبدل گردیده» (همان، ۵۴).

همچنین افکار و روحیه تقدیرگرایانه نامی کاملاً در نوشته‌هایش نمایان است؛ پادشاه را سایه خداوند می‌داند و عنوان می‌کند که «مشیت ازلی در کار است و مردم هیچ کاره‌اند» (همان، ۷۳). نامی در مورد کریم خان اغراق‌های زیادی می‌کند:

«کریم خان از اسرار غیبی آگاه بود»، «چون ضمیر منیر حضرت گیتی‌گشا پناه شرق انوار گیتی بود» (همان، ۶۴).

البته با شروع بخش دوم، نثر کتاب تا حدودی ساده و از عبارت پردازی‌های بی مورد تا حدودی کاسته می‌شود. نویسنده بیشتر از آیات و کلمات عربی استفاده می‌کند. دیگر آن قلم ادیبانه نامی در آن استعمال نمی‌شود و خواننده هم دیگر به آن صورت خسته نمی‌شود و رشته کلام را گم نمی‌کند. اما همچنان تعصب و جانبداری در آن هویدا است.

این مقاله یک واژه نامه کامل و بسامد نیست، نگارنده تا حد توان سعی داشته تا با دقت لغات ترکی کتاب را مستخرج کند. اگر مطلبی یا لغاتی از دیده دور مانده از مخاطبین نهایت اغماض را خواستار است. این مقاله برای کسانی که می‌خواهند به کتاب تاریخ گیتی‌گشا رجوع کنند و با زبان ترکی آشنایی ندارند بسیار سودمند است؛ چرا که معنای واژگان نامأنوس را در اختیارشان قرار می‌دهد؛ بنابراین نوع تحقیق حاضر کاربردی است. فرهنگ‌های دهخدا و معین در ارجاعات بدون صفحه می‌باشد، مخاطبان با رجوع به حرف اول هر کلمه می‌توانند آن را ببینند به همین خاطر از ذکر صفحه خودداری شده است.

واژگان ترکی و مغولی گیتی‌گشا به ترتیب حروف الفبا:

اغروق یا اقروق: / ترکی: / (۵۷؛ ۱۰۰؛ ۱۳۱؛ ۱۸۸؛ ۲۶۴؛) در اصل به معنای چادر و بعد به معنای خیمه‌گاه، اردو و مجموعه چادرها با هر چه در آن‌ها باشد. مثال: ... زن و فرزند و اغروق ایشان برانداختند (شمیس، ۱۳۵۷، ۲۲).

الوس: / مغولی: / (۱۱۴؛ ۱۱۹؛ ۱۲۹؛ ۳۲۲؛ ۳۳۳؛) رعایای یک حاکم، به قسمتی از حکومت و امپراتوری و کشور، الوس گفته می‌شود (شمیس، ۱۳۵۷، ۳۳).

الوسات: نک: الوس

ایل: / مغولی: / (۱۰۵؛ ۳۳۴) در یک معنا یعنی دوست و مطیع و در معنای دیگر طایفه و قبیله است (فرهنگ معین).

ایلچی: / مغولی: / (۱۱۷؛ ۱۲۶؛) رسول و برید را خوانند (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۴۷). سفیر، فرستاده‌ای که از کشوری به کشور دیگر می‌رفت. مثال: و ایلچیان به ممالک رفتند تا جهت علوفه حشم (شمیس، ۱۳۵۷، ۴۵). پسوند چی اشاره به شغل و منصب است (حاجیان، ۱۳۷۳، ۶۲).

ایشیک‌آقاسی: / ترکی: / (۵۶؛ ۹۱) رئیس تشریفات سلطنتی (رئیس بیرون آقاسی: سردار حاجب دربار، رئیس دربار صفویان، داروغه دیوانخانه (فرهنگ دهخدا).

ایلغار: / مغولی: / (۵۴؛ ۵۶؛ ۵۹؛ ۷۴؛ ۱۷۳) استعجال در راندن اسب و به معنی مضارع و فاعل و مصدر هم می‌آید (استرآبادی، ۱۳۵۷، ۱۳۹۴).

بررسی لغات ترکی و مغولی تاریخ گیتی گشا

اویماقات: / مغولی / (۸۸) نژاد، خاندان، قبیله (شمیس، ۱۳۵۷، ۴۱). اویماق یک شبکه پیچیده نهاد اجتماعی و اقتصادی بود که به طرق مختلف با حیات حکومتی زیست می نمود و از لحاظ اجتماعی و اقتصادی نقش موثری در سطح جامعه ایفا می کرد (Reid, 1978, 120)

ایلچیان: نک: ایلچی

افندی: / ترکی / (۱۹۵) خدا، به ترکی رومی خداوند و صاحب (استرآبادی، ۱۳۹۴). به بزرگان اطلاق می شود (فرهنگ معین)

اوطاق: / ترکی / (۳۱۳) سرای نشیمن بود که آنرا رومیه مخفف ساخته (اودا) گویند (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۳۶).

ایت‌ئیل: / ترکی / (۳۲۴) ایت به معنای سگ و ئیل معنای سال می دهد با ترکیب هم سال سگ می باشد (نک: نبئی، ۱۳۸۸، ۶۹؛ استرآبادی، ۱۳۹۴، ۵۷).

اردو: / مغولی / (۳۳۱) خیمه گاه سلاطین را خوانند (همان، ۴۳) چادر سلطنتی، مثال: به هفت فرسنگی قزوین به اردوی بزرگ فرود آمد و یک هفته طوی کردند (شمیس، ۱۳۵۷، ۱۹-۲۰).

بیگ: / ترکی / نک: بیگلربیگی

بیگلربیگی: / ترکی / (۵۵؛ ۶۷؛ ۷۰؛ ۷۵؛ ۸۳؛ ۸۸؛ ۹۳؛ ۱۱۴؛ ۲۶۶؛ ۲۸۴؛ ۱۴۵؛ ۱۴۹؛ ۱۵۴؛ ۳۲۷؛ ۳۳۳؛ ۳۳۴؛ ۳۳۹؛ ۳۵۳) بیگلربیگیان یا امیرالامرا، به عنوان امرای سرحد، حکامی بودند که از مرکز تعیین می گشتند. این منصب که موروثی بود دارای جایگاه والایی بود که بلافاصله پس از صدراعظم قرار می گرفت. (مینورسکی، ۱۳۳۴، ۷۸؛ ۱۳۹؛ میرزا سمعی، ۱۳۶۸، ۴؛ رهبرین؛ ۱۳۵۷، ۳۷-۳۸؛ شمس، ۱۳۵۷، ۷۷).

بگزلیک: / ترکی / (۱۷۱؛ ۲۰۲؛ ۳۰۸؛ ۳۳۲؛ ۲۴۰؛ ۲۴۲؛ ۲۹۱؛ ۳۱۹؛ ۳۵۴) کارد کوچک را گویند و در فارسی « کزلیک » به کسر کاف اول و لام به این معنی استعمال می شود (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۲۷). پرچم: / ترکی / (۵۴؛ ۳۳۲) بیرق، درفش، تکه پارچه‌ای که دارای نقش مخصوصی است (حاجیان، ۱۳۷۳، ۶۱).

پیچی ئیل: / ترکی / (۳۰۴) سال گربه در تقویم دوازده حیوانی است (نبئی، ۱۳۸۸، ۶۹).

تیول: / ترکی / (۱۳۹) واگذار کردن دولت خالصه‌ای از خالصه‌ها یا مالیات قریه‌ای را به یکی از نوکران خود در ازاء موجب او در تمام عمر (دهخدا) همان اقطاع. اصطلاح اقطاع در دوره تیموری و صفویه تبدیل به تیول گردید که کلمه است ترکی. تیول تا آخر دوره قاجاریه معمول بوده و به موجب تصویب مجلس اول در ایران ملغی شده است (انوری، ۱۳۵۵، ۷۲).

توشقان ئیل: / ترکی / (۴۶) سال خرگوش در تقویم دوازده حیوانی است (نبئی، ۱۳۸۸، ۶۹).

تخاقوی ئیل: / ترکی / (۳۱۵) سال مرغ در تقویم دوازده حیوانی است (همان).

تفنگچی: فارسی + ترکی / (۳۴۵) آن دسته‌ای نظامی با تفنگ می‌جنگد یا نگهبانی می‌دهد (فرهنگ معین).

تُتُق: ترکی / (۱۴۹؛ ۳۲۴) چادر، پرده بزرگ (فرهنگ معین).

جارچی: ترکی / (۲۲۵) جار به معنی ندا و آواز (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۱۳۴). جار + پسوند چی، به معنای کسی که مسئول آگاهی دادن است.

جوقه جوقه: ترکی / (۱۲۰؛ ۱۵۰) دسته دسته، گروه‌ها (فرهنگ دهخدا)

جوقه‌ای: ترکی / نک: جوقه جوقه

چخماق: ترکی / (۱۵۲) سنگ آتشنه، آلتی در اسلحه که به سوزن چاشنی ضربه می‌زند و موجب انفجار می‌شود (فرهنگ معین).

چرخچی: فارسی + پسوند ترکی / (۲۶۴) در عصر صفویه لشکر پیشرو را می‌گفتند، پیشقراول لشکر، طلایه (فرهنگ دهخدا).

خاقان: مغولی / (۷۴؛ ۷۷؛ ۱۱۷؛ ۲۹۶؛ ۲۹۹؛ ۳۰۳؛ ۳۱۰؛ ۳۳۲؛ ۳۳۶؛ ۳۳۹؛ ۳۴۲) مراد قآن باشد، یعنی ملک الملوک و پادشاهان را خاقان گویند عموماً و پادشاهان چین خصوصاً... (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۱۵۱).

دَوَه: ترکی / (۶۷؛ ۶۸؛ ۱۷۴؛ ۲۹۵؛ ۳۳۳) به معنای شتر می‌باشد. دوه‌چی یعنی شتربان. نام طایفه دولو قاجار نیز از آن گرفته شده است (فرهنگ دهخدا).

اوغلان: ترکی / (۱۱۴) پسر یا پسر بچه (فرهنگ معین). اوغلی به معنای پسر او، است (فرهنگ دهخدا).

آقاسی: ترکی / (۹۱؛ ۱۲۷) آقاسی به معنای رئیس است (فرهنگ دهخدا).

سیورسات: ترکی / (۱۲۲؛ ۱۳۲؛ ۱۳۳؛ ۳۰۱؛ ۳۲۷) مجموع غله و خوراک لشکریان و علوفه‌ی اسب‌ها و دیگر حیوانات. آذوقه لشکریان و سپاهیان یا پادشاهی یا امیری (دهخدا).

سیورغال: مغولی / (۱۹۲) زمینی که پادشاه به کسی می‌بخشد. مثال: و اما املاک توران بعضی سیورغال سلاطین است (شمیس، ۱۳۵۷، ۱۵۵). در فرهنگ سنگلاخ با لفظ سیورغان و به معنای احسان دائمی، آمده است (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۱۷۸).

قشلاق: ترکی / (۱۳۹؛ ۱۴۶؛ ۲۹۹) قیش، سه ماه زمستان را گویند. قیشلاق، مکان گرمسیری باشد که در آن جا زمستان بگذرانند (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۲۴).

قزل: ترکی / (۵۷) قزل در زبان ترکی به معنای قرمز یا سرخ می‌باشد (فرهنگ دهخدا، فرهنگ معین)

یاغ: ترکی / (۵۷) این واژه هم به معنای پیاله است و هم به معنای دوست و رفیق می‌باشد (فرهنگ دهخدا، فرهنگ معین).

بررسی لغات ترکی و مغولی تاریخ گیتی گشا

قراباغ: ترکی/ (۱۱۴) نام ولایتی است از آذربایجان که منسوب به ارآن بن فارس است و شهر گنجه دارالملک آن است (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۰۰).

قوشخانه: ترکی+ فارسی/ (۶۹) مکانی که پرنده‌های شکاری در آن نگهداری می‌شد (نک: شمیسی، ۱۳۵۷، ۱۹۴. استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۱۶).

قاجار: ترکی/ (۵۴؛ ۵۶؛ ...) دو معنی دارد، ۱. استخوان زیرین فقرات پشت و پهلو را گویند. ۲. نام طایفه است از اتراک (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۱۹۸).

قرقچی: ترکی/ (۱۰۱) پاسداری چیزی که حرمت دارد. مثال: و محافظان که قراقچیان گویند بر سر راه نشاندن بود (شمیسی، ۱۳۵۷، ۱۸۵). همان قراغچی است. به معنی راهزن و قطلع الطریق بود (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۰۰).

قراول: مغولی/ (۱۰۱) مراقب، دیده بان. مثال: نیم شب از قراولان خبر رسید که لشکریان یاغی از پل معین در گذشتند (شمیسی، ۱۳۵۷، ۱۸۴. استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۰۱).

قراجه داغ: ترکی/ (۱۰۵؛ ۳۳۴) نام کوهی است. در فرهنگ سنگلاخ قراجه به معنای یک زخمی که در بدن اسب ایجاد می‌شود، معنی شده است (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۰۰).

قباچاق: (۱۷۰؛ ۱۷۲) نام دشتی است از ترکستان و طایفه‌ای از ترکان همان نواحی را قباچاقی گویند (فرهنگ دهخدا).

قرا: ترکی/ (۱۱۴؛ ۲۲۹) قرا در زبان ترکی دارای دو معنی متفاوت است. قرا در یک معنی سیاه و در معنای دیگر بزرگ می‌باشد (فرهنگ دهخدا؛ الوندی، ۱۳۹۶، ۳۴؛ قره‌گزلو، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰؛ میرجعفری، ۱۳۹۰، ۲۳۰).

قراگوزلو: ترکی/ (۲۶۳؛ ۲۸۲) نام طایفه است در اطراف همدان (دهخدا). واژه‌ی قراگوز یک کلمه‌ی ترکی و به معنای چشم سیاه می‌باشد. با توجه به معنای قرا که در لغت قبلی بررسی شد، قره‌گزلو هم می‌تواند به معنای دارنده چشمان سیاه و هم به معنای دارنده چشمان بزرگ باشد. اما این که همه‌ی افراد این خاندان از این ویژگی برخوردار بوده باشند امری است ناممکن و بعید. به احتمال فراوان این وجه تسمیه و شهرت «قره‌گُز» برگرفته از نام اجداد آنان باشد که بعنوان رئیس قبیله، دارای چشمانی سیاه یا درشت بوده است. چنانچه در میان از ایام، اطلاق نام قبیله بر اساس نام اجداد آن قبیله، شیوه‌ای مرسوم بوده است؛ سلجوقیان، عثمانیان و تیموریان و ... (الوندی، ۱۳۹۶، ۳۴).

قآنی: مغولی/ (۲۹۶) خان بزرگ، شاه شاهان، لقب پادشاهان مغولی خان و قآن بود. در لهجه تاتاری بسیار معمول بود و چینگیز این لقب را به خود اختصاص داد و پس از او گروهی از فرزندان

نواده‌هایش با این عنوان نامیده شدند؛ ولی نخستین پادشاهی که نام قآن بر خود نهاد اوگتای بود. مثال: ... و پیغام دادند که ما شهزادگان (... قوبیلای قآن را به قآنی نشان‌دیم (شمیس، ۱۳۵۷، ۱۷۶-۱۷۷).

کشیک:/مغولی/ (۱۱۱؛ ۳۴۴) گروه نگهبان (همان، ۲۰۱).

کشیک‌چی: (۹۶) شغل نگهبانی. نک: کشیک.

کشیک خانه: (۱۲۲) محلی که نگهبانان در آن‌جا به نگهبانی می‌پرداختند. نک: کشیک و کشیک‌چی.

کدخدا:/ترکی+ پهلوی/ (۱۴۰؛ ۱۵۰؛ ۲۰۸؛ ۳۳۹؛ ۳۴۷) کد یا کند در ترکی به معنای روستا می‌باشد با پسوند خدا معنی رییس ده را می‌دهد (دهخدا).

گزلک: نک: بگزلک

گلین:/ترکی/ (۲۳۸) عروس را گویند. گویا در متن به معنای بوستان است (استرآبادی، ۲۴۰).

لوی ئیل: (۵۴) سال نهنگ در تقویم دوازده حیوانی است (نبئی، ۱۳۸۸، ۶۹)

یساق:/مغولی/ (۵۶؛ ۵۹؛ ۶۵؛ ۱۰۰؛ ۱۰۴؛ ۱۲۵؛ ۲۸۰؛ ۳۲۶؛ ۳۴۷) سپاهی را نامند (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۵۸). نک: یاسا (شمیس، ۱۳۵۷، ۲۶۷).

یراق:/مغولی/ (۶۵؛ ۹۸؛ ۱۰۰؛ ۲۰۸؛ ۲۶۴؛ ۳۲۵؛ ۳۴۷) به معنی اسباب و آلات و ادوات جنگ است (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۵۶).

یوخاری:/ترکی/ (۶۷؛ ۱۷۴) کلمه ای است ترکی به معنای بالا می‌باشد (فرهنگ دهخدا).

یموت: /ترکی/ (۷۱) نام ایل و طایفه‌ای است از ترکمانان در مشرق دریای مازندران (فرهنگ دهخدا).

ییلاق:/ترکی/ (۹۱؛ ۱۰۶) تابستان را در محل خنکی گذراندن (استرآبادی، ۱۳۹۴، ۲۶۴). کوهپایه، جای سردسیر و یا اقامتگاه تابستانی و جای خوش آب و هوا (فرهنگ معین).

یساقچیان:/مغولی/ نک: یساق

یونت ئیل:/ترکی/ (۲۹۱) سال گوسفند در تقویم دوازده حیوانی است (نبئی، ۱۳۸۸، ۶۹).

یغما:/ترکی/ (۳۳۶) غارت، تاراج (حاجیان، ۱۳۷۳، ۶۵).

نتیجه گیری

لغات ترکی این کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. مطالبی که به قلم خود نامی نگارش شده است، که در آن لغات ترکی از نظر کمیت، بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است ۲. از مرگ نامی تا شروع ذیل عبدالکریم، یک دوره فترت برای لغات ترکی ظاهر می‌شود. از صفحه ۱۹۴ تا ذیل عبدالکریم یعنی تا صفحه ۲۷۶ تنها حدود ۱۲ واژه ترکی استفاده شده ۳. ذیل عبدالکریم و محمد رضای شیرازی که استفاده از لغات ترکی باز روال عادی خود را طی می‌کند ولی نه به اندازه

بررسی لغات ترکی و مغولی تاریخ گیتی گشا

بخش اول. با توجه به تقسیم‌بندی که صورت گرفت محمد صادق نامی اصفهانی که نویسنده اصلی کتاب است، آشنایی کاملی با زبان ترکی داشته است. در پی آشنا بودن با این زبان است که از اصطلاحات و لغات بی‌شماری در جای جای کتابش استفاده می‌کند.

مآخذ

۱. استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۹۴)، سنگلاخ، تصحیح حسین محمد زاده صدیق، تبریز، اختر.
۲. الوندی، رضا (۱۳۹۶)، قره‌گزلوها؛ مالکیت و قدرت در دوره قاجار، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
۳. انوری، حسن (۱۳۵۵)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی سلجوقی، تهران، طهوری.
۴. پادشاه، محمد (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام.
۵. حاجیان، عبدالحمید (۱۳۷۳)، واژه‌های متداول خارجی در زبان فارسی همراه با سرگذشت زبان فارسی، تهران، شرکت کتاب و نوار.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه دهخدا، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
۷. سومر، فاروق (۱۳۹۰)، تاریخ غزها (ترکمن‌ها) تاریخ، تشکیلات طایفه‌ای و حماسه‌ها، ترجمه وهاب ولی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۸. شمیسی، شریک (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، تهران، فرهنگستان ادب و هنر.
۹. عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، راه رشد.
۱۰. غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی نجد، تهران، زرین.
۱۱. قدیانی، عباس (۱۳۸۷)، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران، نشر آرون.
۱۲. قره‌گزلو، غلامحسین (۱۳۷۳)، هگمتانه تا همدان. تهران: اقبال.
۱۳. گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (۱۳۴۴). گلستانه. تهران: انتشارات ابن سینا.
۱۴. نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق (۱۳۶۶)، تاریخ گیتی گشا، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
۱۵. معین، محمد (۱۳۶۳)، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر.
۱۶. میرجعفری، حسین (۱۳۹۰)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، اصفهان، سمت.

۱۷. میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، محمد دبیر سیاقی، تهران، بی‌نا.
۱۸. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۴)، سازمان اداری حکومت صفویه، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انجمن کتاب.
۱۹. هربرن، کلاوس میشل (۱۳۵۷)، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. هیئت، جواد. (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران، نشر پیکان.
21. James. Reid,(1978) The Qajar in the Safavid Peried, 1500-01722, Iranian studies, vol. 11, no. ¼. Pp 117-143.